

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ



## عربی. زبان قرآن (۲)

رشته‌های علوم تجربی، ریاضی و فیزیک، شاخه‌های فنی و حرفه‌ای و کاردانش

پایه یازدهم

دوره دوم متوسطه

کاری از:

منصوره خوشخو

سال تحصیلی ۱۴۰۱ - ۱۴۰۰

ویرایش مهرماه



الفهرس

۴	مِنْ آيَاتِ الْأَخْلَاقِ	الدرس الأول
۶	الطَّعْجَمُ	
۶	حَوْلَ النَّصِّ	
۷	إِعْلَمُوا - إِسْمُ التَّفْضِيلِ وَ اسْمُ الْمَكَانِ	
۱۳	جَوَادٌ - فِي سَوْقِ مَشْهَدٍ	
۱۴	الْتِمَارِينُ	
۱۹	الْبَحْثُ الْعِلْمِيّ	
۲۰	فِي مَحْضَرِ الْمُعَلِّمِ	الدرس الثاني
۲۲	الطَّعْجَمُ	
۲۲	حَوْلَ النَّصِّ	
۲۳	إِعْلَمُوا - أَسْلُوبُ الشَّرْطِ وَ أَدْوَاتُهُ	
۲۵	الْتِمَارِينُ	
۲۸	الْبَحْثُ الْعِلْمِيّ	
۳۰	عَجَائِبُ الْأَشْجَارِ	الدرس الثالث
۳۱	الطَّعْجَمُ	
۳۱	حَوْلَ النَّصِّ	
۳۲	إِعْلَمُوا - الْمَعْرِفَةُ وَ النَّكْرَةُ	
۳۳	جَوَادٌ - فِي مَلْعَبِ الرِّيَاضِيّ	
۳۴	الْتِمَارِينُ	
۳۸	الْبَحْثُ الْعِلْمِيّ	
۴۰	آدَابُ الْكَلَامِ	الدرس الرابع
۴۱	الطَّعْجَمُ	
۴۳	حَوْلَ النَّصِّ	
۴۳	إِعْلَمُوا - الْجُمْلَةُ بَعْدَ النَّكْرَةِ	
۴۵	الْتِمَارِينُ	
۴۹	الْبَحْثُ الْعِلْمِيّ	

الفهرس

شماره درس	موضوع	شماره صفحه
الدرس الخامس	الكذب	۵۰
	المعجم	۵۴
	حوال النص	۵۴
	اعلموا - ترجمه الفعل المضارع (۱)	۵۵
	حوال - في الصيدلية	۵۶
	التمارين	۵۷
الدرس السادس	انه ماري شميل	۶۰
	المعجم	۶۱
	حوال النص	۶۲
	اعلموا - ترجمه الفعل المضارع (۲)	۶۲
	التمارين	۶۴
	البحث العلمي	۶۹
الدرس السابع	تأثير اللغة الفارسية على اللغة العربية	۷۰
	المعجم	۷۲
	حوال النص	۷۲
	اعلموا - معاني الأفعال الناقصة	۷۳
	حوال - مع الطبيب	۷۴
	التمارين	۷۵
	البحث العلمي	۷۸
	للمطالعة - المعربات الفارسية	۷۸

مِنْ آيَاتِ الْأَخْلَاقِ

از آیات اخلاق

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ﴾<sup>۱</sup> الحجرات: ۱۲

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از بسیاری از گمان‌ها بپرهیزید.

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِّن قَوْمٍ عَسَىٰ أَن يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید نباید مردمانی مردمان دیگر را ریشخند کند، شاید آنها (منظور مسخره شدگان) از خودشان (منظور مسخره کنندگان) بهتر باشند.

و لَا نِسَاءً مِّن نِّسَاءٍ عَسَىٰ أَن يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ

و نباید زنانی زنان [دیگر] را [ریشخند کنند]، شاید آنها از خودشان بهتر باشند.

و لَا تَلْمِزُوا أَنفُسَكُمْ و لَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ بِئْسَ الْأِسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ

و از یکدیگر عیبجویی نکنید، و به همدیگر لقب‌های زشت ندهید نام زشت پس از ایمان، زشت است.

وَمَنْ لَّمْ يَتُبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ

و هر کس توبه نکرد آنان خودشان ستمکارند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از بسیاری از گمان‌ها بپرهیزید، که برخی گمان‌ها گناه است،

و لَا تَجَسَّسُوا و لَا يَغْتَبَّ بَعْضُكُم بَعْضًا

و جاسوسی و بدگویی یکدیگر را نکنید.

أَيُّ حِبُّ أَحَدُكُمْ أَن يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ

آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده اش را بخورد؟ این کار را ناپسند می‌دارید.

و اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ ﴿ الحجرات: ۱۲ و ۱۱ (ترجمه مؤلف کتاب درسی)

قَدْ يَكُونُ بَيْنَ النَّاسِ مَنْ هُوَ أَحْسَنُ مِنَّا، گاهی میان مردم کسی هست که از ما بهتر است.

<sup>۱</sup> بد است عنوان فسق پس از ایمان آوردن. (آیتی) / چه ناپسندیده است نام زشت پس از ایمان. (فولادوند)

<sup>۲</sup> اصطلاح «بعض ... بعض» معادل «یکدیگر» در فارسی است؛ مثال: دَفَعَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا لِّشِدَّةِ الزُّحَامِ. به خاطر شلوغی یکدیگر را هل دادند.

همچنین امروزه در کشورهایی مانند عربستان سعودی اصطلاح «مَعَ بَعْضٍ» به معنای «با یکدیگر» بسیار کاربرد دارد؛ مثال: رُحْنَا مَعَ بَعْضٍ. لماذا يَكْرَهُ الرُّمْلَاءُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا؟

لَا تَجَسَّسُوا و لَا يَغْتَبَّ بَعْضُكُم بَعْضًا: جاسوسی نکنید و نباید بدگویی\* [در عیوب و نقایص درونی و اخلاقی مردم که برملاشدنش موجب بر باد رفتن آبروی آنان است] یکدیگر را کنید.

<sup>۳</sup> ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از بسیاری از گمانها بپرهیزید که پاره‌ای از گمانها گناه است، و جاسوسی نکنید، و بعضی از شما غیبت بعضی نکند؛ آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده اش را بخورد؟ از آن کراهت دارید. [پس] از خدا بترسید، که خدا توبه‌پذیر مهربان است. (فولادوند)

فَعَلَيْنَا أَنْ نَبْتَعِدَ عَنِ الْعُجْبِ وَ أَنْ لَا نَذْكَرَ عُيُوبَ الْآخَرِينَ بِكَلَامٍ خَفِيٍّ أَوْ بِإِشَارَةٍ.

پس باید از خودپسندی دوری کنیم و عیب‌های دیگران را با سخنی پوشیده یا با اشاره ذکر نکنیم.

فَقَدْ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «أَكْبَرُ الْعَيْبِ أَنْ تَعْيِبَ مَا فِيكَ مِثْلَهُ»<sup>۴</sup>

امیر مؤمنان علی درود بر او باد فرموده است: «بزرگ‌ترین عیب آن است که عیبی بجویی که مانند آن در خودت باشد.»

تَنصَحَنَا الْآيَةُ الْأُولَى وَ تَقُولُ: لَا تَعْيَبُوا الْآخَرِينَ. وَ لَا تَلْقُبُوهُمْ بِالْقَابِ يَكْرَهُونَهَا.

آیه نخست ما را اندرز می‌دهد و می‌گوید: از دیگران عیبجویی نکنید. و به آنان لقب‌هایی که ناپسند می‌دارند ندهید.

بِئْسَ الْعَمَلُ الْمُسَوِّقُ! وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَهُوَ مِنَ الظَّالِمِينَ.

آلودگی به گناه بد است و هر کس چنین کند در این صورت از ستمگران است.

إِذَنْ فَفَقَدَ حَرَّمَ اللَّهُ تَعَالَى فِي هَاتَيْنِ الْآيَتَيْنِ:

بنابراین خداوند بلند مرتبه در این دو آیه حرام ساخته است:

- الْإِسْتِهْزَاءُ بِالْآخَرِينَ، وَ تَسْمِيَتُهُمْ بِالْأَسْمَاءِ الْقَبِيحَةِ.

ریشخند کردن دیگران، و نامیدن آن‌ها با اسم‌های زشت.

- سَوْءَ الظَّنِّ، وَ هُوَ اتِّهَامُ شَخْصٍ لِشَخْصٍ آخَرَ بِدُونِ دَلِيلٍ مَنْطِقِيٍّ.

بد گمانی، و آن عبارت است از اتهام زدن شخصی به شخصی دیگر بدون دلیلی منطقی.

- التَّجَسُّسُ، وَ هُوَ مُحَاوَلَةٌ قَبِيحَةٌ لِكَشْفِ أَسْرَارِ النَّاسِ لِفَضْحِهِمْ وَ هُوَ مِنْ كِبَائِرِ الذُّنُوبِ فِي مَكْتَبِنَا وَ مِنَ الْأَخْلَاقِ السَّيِّئَةِ.

جاسوسی، و آن عبارت است از تلاشی زشت برای آشکار ساختن رازهای مردم و برای رسوا کردن آن‌ها که از گناهان بزرگ در آیین ما و از خوی‌های بد است.

- وَ الْغَيْبَةِ، وَ هِيَ مِنْ أَهَمِّ أَسْبَابِ قَطْعِ التَّوَاصُلِ بَيْنَ النَّاسِ.

و غیبت، و آن از مهم‌ترین دلیل‌های قطع ارتباط میان مردم است.

سَمَّى بَعْضُ الْمُفَسِّرِينَ سُورَةَ الْحُجْرَاتِ الَّتِي جَاءَتْ فِيهَا هَاتَانِ الْآيَتَانِ بِسُورَةِ الْأَخْلَاقِ.

برخی مفسران، سوره حجرات را که در آن، این دو آیه آمده است، سوره اخلاق نامیده‌اند.

<sup>۴</sup> عَلَيْنَا أَنْ نَبْتَعِدَ : باید دوری کنیم / عَلَيْنَا أَنْ لَا نَذْكَرَ : نباید ذکر کنیم یا باید ذکر نکنیم، لا در اینجا لای نفی است.

<sup>۵</sup> گر شماری آنچه داری عیب کس/خویش را کردی زبون چون خار و خس

المعجم برگرد

<p>عَسَى : شاید = رَمَا فُسُوق : آلوده شدن به گناه فَضَح : رسوا کردن قَد : گاهی، شاید (بر سر مضارع) قَد يَكُونُ : گاهی می‌باشد / بر سر فعل ماضی برای نزدیک شدن به زمان فعل به حال و معادل ماضی نقلی است. كِبَائِرُ : گناهان بزرگ «مفرد: كَبِيرَةٌ» كِرْهٌ : ناپسند داشت (مضارع: يَكْرَهُ) لَحْمٌ : گوشت «جمع: لُحُومٌ» لَقَبٌ : لقب داد (مضارع: يَلْقَبُ) لَمَزَ : عیب گرفت (مضارع: يَلْمِزُ) مَيِّتٌ : مُرْدَةٌ «جمع: أَمْوَاتٌ، مَوْتَى» ≠ حَيٌّ</p>	<p>تَسْمِيَةٌ : نام دادن، نامیدن (سَمَى / يُسَمِّي) تَنَابَزَ بِالْأَلْقَابِ : به یکدیگر لقب‌های زشت دادن (تَنَابَزَ، يَتَنَابَزُ) تَوَابٌ : بسیار توبه‌پذیر، بسیار توبه‌کننده تَوَاصَلَ : ارتباط (تَوَاصَلَ، يَتَوَاصَلُ) حَرَمٌ : حرام کرد (مضارع: يُحَرِّمُ) خَفِيَ : پنهان ≠ ظاهر سَخَّرَ مِنْ : مسخره کرد (مضارع: يَسَخِّرُ، مصدر: سُخْرِيَةٌ) لا يَسَخَّرُ : نباید مسخره کند عَابَ : عیبجویی کرد، عیب‌دار کرد (مضارع: يَعِيبُ) عُجِبَ : خودپسندی</p>	<p>اتَّقَى : پروا کرد (مضارع: يَتَّقِي) اتَّقُوا اللَّهَ : از خدا پروا کنید إِثْمٌ : گناه = ذَنْبٌ استهزاء : ریشخند کردن (استهزأ، يستهزئ) اغتاب : غیبت کرد (مضارع: يغتَابُ) لا يغتاب : نباید غیبت کند أَنْ يَكُنَّ : که باشند (كان، يَكُونُ) أَنْ يَكُونُوا : که باشند (كان، يَكُونُ) بعض ... بعض : یکدیگر بئس : بد است تاب : توبه کرد (مضارع: يتوب) لم يتب : توبه نکرد تجسس : جاسوسی کرد (مضارع: يتجسس)</p>
--	--	--

حول النص برگرد

عَيْنِ الصَّحِيحِ وَالْخَطَأِ حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ. درست و غلط را طبق متن درس مشخص کن.

۱- سَمَى بَعْضُ الْمُفَسِّرِينَ سُورَةَ الْحُجُرَاتِ بِعُرُوسِ الْقُرْآنِ.  
برخی مفسران سوره حجرات را عروس قرآن نامیدند.

۲- حَرَّمَ اللَّهُ هَاتَيْنِ الْأَيْتَيْنِ الْإِسْتِهْزَاءَ وَالْغَيْبَةَ فَقَطُّ.  
خداوند در این دو آیه فقط ریشخند کردن و غیبت کردن را حرام کرد.

۳- الْغَيْبَةُ هِيَ أَنْ تَذْكُرَ أَخَاكَ وَأَخْتَكَ بِمَا يَكْرَهُانِ.  
غیبت آن است که تو برادر و خواهرت را به آنچه ناپسند می‌شمارند، یاد کنی.

۴- إِنَّ اللَّهَ يَنْهَى النَّاسَ عَنِ السُّخْرِيَةِ مِنَ الْآخِرِينَ.  
قطعاً خداوند مردم را از ریشخند گرفتن دیگران باز می‌دارد.

۵- أَلَسَّعِي لِمَعْرِفَةِ أَسْرَارِ الْآخِرِينَ أَمْرٌ جَمِيلٌ.  
تلاش برای شناخت اسرار دیگران، کاری زیباست.   امر قبیح یا امر مذموم: کاری زشت است

## اعلموا برگرد

### اسم التفضیل و اسم المکان

اسم تفضیل مفهوم برتری دارد و بر وزن « أَفْعَل » است؛

اسم تفضیل معادل صفت « برتر » و « برترین » در زبان فارسی است؛ مثال:

کبیر: بزرگ      اکبر: بزرگ‌تر، بزرگ‌ترین      حسن: خوب      احسن: خوب‌تر، خوب‌ترین

آسیا بزرگ‌تر از اروپا است .

آسیا بزرگ‌ترین قاره‌های جهان است .

آسیا بزرگ‌ترین قاره در جهان است.

آسیا اکبر من أوروبا .

آسیا اکبر قارات العالم .

آسیا اکبر قارة في العالم .

کوه دماوند بلندتر از کوه دناست.

کوه دماوند بلندترین کوه‌های ایران است.

کوه دماوند بلندترین کوه در ایران است.

جبل دماوند أعلى من جبل دنا.

جبل دماوند أعلى جبال ایران.

جبل دماوند أعلى جبل في ایران.

أفضل الناس أنفعهم للناس . بهترین مردم سودمندترینشان برای مردم است .

گاهی وزن اسم تفضیل به این شکل‌ها می‌آید:

أعلى: بلندتر، بلندترین      أعلى: گران‌تر، گران‌ترین **بر وزن أفعی**

أقل: کمتر، کمترین      أقل: **بر وزن أقل**

أحب: محبوب‌تر، محبوب‌ترین

أحب: محبوب‌تر، محبوب‌ترین

مؤنث اسم تفضیل بر وزن « فُعَلَى » می‌آید؛ مثال:

زَيْنَبُ الصُّغْرَى: زینب کوچک‌تر

فاطمة الكبرى: فاطمه بزرگ‌تر

اسم تفضیل در حالت مقایسه بین دو اسم مؤنث معمولاً بر همان وزن «أفعل» می‌آید؛ مثال: فاطمة أكبر من

زینب. **فُعَلَى مِنْ**

غالباً جمع اسم تفضیل بر «وزن أفاعِل» است؛ مثال:

إذا مَلَكَ الْأَرَادِلُ هَلَكَ الْأَفْضَلُ . (الأَرَادِلُ، جمع أَرْدَل و الأَفْضَلُ، جمع أَفْضَل است.)

هرگاه بعد از اسم تفضیل، حرف جرّ "مِنْ" بیاید، (أَفْعَلُ مِنْ ...) معنای "برتر" دارد؛ مثال:

هذا أكبر من ذاك . این از آن بزرگ‌تر است .

و هرگاه اسم تفضیل مضاف واقع شود، معنای "برترین" دارد؛ مثال:

سورة البقرة أكبر سورة في القرآن . سوره بقره بزرگ‌ترین سوره در قرآن است.

### اسم التفضیل

دو کلمه «خیر و شر» علاوه بر اینکه به معنای «خوبی» و «بدی» هستند، می‌توانند به معنای اسم تفضیل نیز بیایند؛ در این صورت، معمولاً بعد از آن حرف جرّ «مِنْ» است، یا به صورت «مُضَاف» می‌آید؛ مثال:

❖ تفکر ساعة خَيْرٍ مِنْ عِبَادَةِ تِسْعِينَ سَنَةً. رسول الله ﷺ  
ساعتی اندیشیدن بهتر از عبادت هفتاد سال است.

❖ شرُّ النَّاسِ مَنْ لَا يَعْتَقِدُ الْأَمَانَةَ وَلَا يَجْتَنِبُ الْخِيَانَةَ. أمير المؤمنين عليّ عليه السلام  
بدترین مردم کسی است که پایبند به امانت نباشد و از خیانت دوری نکند.

❖ خَيْرُ الْأُمُورِ أَوْسَطُهَا. أمير المؤمنين عليّ عليه السلام  
بهترین کارها میانه‌ترین آنهاست.

❖ حَيٌّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ. به سوی بهترین کار بشتاب.

### اسم مکان

اسم مکان بر مکان دلالت دارد و بیشتر بر وزن مَفْعَل و گاهی بر وزن مَفْعِل و مَفْعَلَة است؛ مثال:

مَلْعَبٌ: ورزشگاه      مَطْعَمٌ: رستوران      مَصْنَعٌ: کارخانه      مَطْبَخٌ: آشپزخانه  
مَوْقِفٌ: جایگاه      مَنْزِلٌ: خانه      مَكْتَبَةٌ: کتابخانه      مَطْبَعَةٌ: چاپخانه  
❖ جمع اسم مکان بر وزن «مَفَاعِل» است؛ مانند مدارس، مَلْعَب، مَطَاعِم و مَنَازِل.

نکته:

مَسَائِل (مَسْأَلَة)؛ مَطَالِب (مَطْلَب)؛ مَحَامِد (مَحْمَدَة) اسم مکان نیست.  
مَشَاهِد (مَشْهَد)؛ مَحَاضِر (مَحْضَر)؛ مَحَافِل (مَحْفَل) اسم مکان هستند.

### کهاختر نفسلاً: ۱) تَرْجِمِ الْأَحَادِيثَ التَّالِيَةَ، ثُمَّ ضَعْ خَطَأً تَحْتَ اسْمِ التَّفْضِيلِ.

۱- سَأَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ أَحَبَّ النَّاسَ إِلَى اللَّهِ؟ قَالَ: أَنْفَعُ النَّاسِ لِلنَّاسِ.

از پیامبر خدا ﷺ سوال شد: محبوب‌ترین مردم نزد خداوند کیست؟ فرمود: سودمندترین مردم به مردم است. ❖  
أَحَبُّ، أَنْفَعُ

۲- أَعْلَمُ النَّاسِ، مَنْ جَمَعَ عِلْمَ النَّاسِ إِلَى عِلْمِهِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

داناترین مردم، کسی است که دانش مردم را به دانش خود بیفزاید. ❖ أَعْلَمُ

۳- أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ الْكَسْبُ مِنَ الْحَلَالِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

برترین کارها، کسب حلال است. ❖ أَفْضَلُ

<sup>۱</sup> حَيٌّ: بشتاب، فعل امر است.

هرگاه بعد از وزن «أفعل» اسم مجرور بیاید؛ آن کلمه، اسم تفضیل است. مانند: أنفع الناس: أنفع (اسم تفضیل) الناس (مضاف الیه)  
هرگاه بعد از وزن «أفعل» اسم منصوب یا مرفوع بیاید؛ آن کلمه فعل است. مانند: أنفع الناس: أنفع (فعل) الناس (مفعول)



### نکته:

هر کلمه‌ای که بر وزن **أَفْعَل** بیاید، اسم تفضیل نیست و ممکن است یکی از موارد زیر باشد:

- صفت مشبّهة به معنی:
- رنگ: **أَزْرَقُ**، **زُرْقَاءُ**: آبی - **أَحْمَرُ**، **حَمْرَاءُ**: سرخ - **أَبْيَضُ**، **بَيْضَاءُ**: سفید - **أَسْوَدُ**، **سَوْدَاءُ**: سیاه - **أَصْفَرُ**، **صَفْرَاءُ**: زرد، ...
- عیب: **أَحْمَقُ**، **حَمَقَاءُ**: ابله و نادان - **أَصَمُّ**، **صَمَاءُ**: کر - **أَعْمَى**، **عَمِيَاءُ**: کور - **أَبْكَمُ**، **بَكْمَاءُ**: لال، **أَعْوَجُ**، **عَوَجَاءُ**: کج، **أَخْرَسُ**، **خَرَسَاءُ**: گنگ ...
- حُسْنُ**: **أَزْهَرُ**، **زَهْرَاءُ**: درخشان - **أَحْوَرُ**، **حَوْرَاءُ**: سفیدی چشم و سیاهی اش پر رنگ باشد. آهو چشم
- فعل ماضی باب افعال: **أَحَبَّ**: دوست داشت،
- متکلم وحده فعل مضارع: **أَفْعَلُ**: انجام می‌دهم
- اسم: **أَرْزَبُ**، **أَرْبَعُ**، **أَحْمَدُ**، **أَصْبَعُ**
- فعل تعجب (ما + **أَفْعَلُ** + مفعول): **مَا أَجْمَلُ مَا زَنْدَرَانَ وَطَبِيعَتَهَا!** چه زیباست ما زندران و طبیعتش!
- اسم تفضیل: اسمی که برتری را می‌رساند. یا برای مقایسه یا برای بیان ویژگی به کار می‌رود.

نداریم .  


**أَفْعَلُ مِنْ** ، **الْفَعْلَى** ۱۰۰٪ اسم تفضیل است .

**أَفْعَلُ** (بدون ال ، بدون تنوین) + اسم (نقش مضاف الیه دارد)

**عَلِيٌّ أَفْضَلُ التَّلَامِيذِ** . (علی برترین دانش آموزان است.) // **عَلِيٌّ أَفْضَلُ التَّلَامِيذِ** . (علی برترین دانش آموز است.)

**فَاطِمَةُ أَفْضَلُ التَّلَامِيذَاتِ** یا **فَاطِمَةُ فَضْلَى التَّلَامِيذَاتِ** . (فاطمه برترین دانش آموزان است.)

**فَاطِمَةُ أَفْضَلُ التَّلَامِيذَةِ** ، یا **فَاطِمَةُ فَضْلَى التَّلَامِيذَةِ** . (فاطمه برترین دانش آموز است.)

وزن **فَعْلَى** عموماً در حالت صفت استفاده می‌شود و با موصوف مونث مطابقت دارد.

**جَاءَتِ زَيْنَبُ الْكُبْرَى** .

برای برتری دادن از عموماً وزن **أَفْعَلُ** برای مذکر و مؤنث استفاده می‌شود.

شکل های دیگر وزن **أَفْعَلُ**:

**أَقْلٌ**، **أَشَدُّ**، **أَجَلٌ**، **أَهَمُّ**، **أَصْحٌ**، **أَدَقُّ**، **أَحَبُّ**، **أَخْصٌ**، **أَعَزُّ/أَوْلَى**، **أَعْلَى**، **أَغْلَى**، **أَتَقَى**، **أَتَقَى**، **أَتَقَى**، **أَفْوَى**، **أَذْنَى**، **أَغْنَى**، **أَزْكَى**، **أَفْصَى**، **أَخْفَى/**  
**أَخْرَ(أَأَخَّرَ** بر وزن **أَفْعَلُ**)،

شکل های دیگر وزن **فَعْلَى**: **أُولَى**، **أُخْرَى**، **عُظْمَى**، **دُنْيَا**، **عُلْيَا**

نکته: اسم تفضیل بر وزن «**أَفْعَى**»، هرگاه به ضمیر مضاف شود، به شکل الف کشیده نوشته می‌شود. مثال:

**أَتَقَى + كُمْ + أَتَقَاكُمْ**

**إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَاكُمْ** . گرامی‌ترین شما نزد خدا باتقواترین شماست.

### جمع

جمع سالم **أَفْعَلُ**، بر وزن «**أَفْعَلُونَ**، **أَفْعَلِينَ**» می‌آید؛ مانند **أَقْدَمُونَ**، **أَجُودِينَ**، **أَعْلُونَ**

جمع سالم **فَعْلَى**، بر وزن «**فُعَلَيَاتٍ**» می‌آید؛ مانند **فُضَلَيَاتٍ**، **أَخْرِيَاتٍ**، **كُبْرِيَّاتٍ**

جمع مکسر، غالباً بر وزن **أَفَاعِلُ** می‌آید؛ مانند:

**أَرْدَلٌ**: **أَرَادِلُ** - **أَفْضَلٌ**: **أَفَاضِلُ** - **أَكْبَرٌ**: **أَكَابِرُ** - **أَعْظَمٌ**: **أَعَاظِمُ** - **أَصْغَرٌ**: **أَصَاغِرُ**

نکته: هر کلمه‌ای که بر وزن **أَفَاعِلُ** است، اسم تفضیل نیست؛ مانند: **أَصَابِعُ**: مفرده **إِصْبَعٌ** (انگشت) اسم تفضیل نیست.

اسم های جمع مکسر را باید به شکل مفردش نگاه کرد، بعد نوع اسم آن را تشخیص داد.

### خیر و شرّ و جمعشان، آخيار، خيار - أشرار

نوع اسمشان، در جمله بر اساس ترجمه تشخیص داده می‌شود:

۱) اسم؛ معنی خوب(خوش، نیک) و بد:

**صَبَاحَ الْخَيْرِ**: بامداد خوش.

﴿وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمُهُ اللَّهُ﴾ **الْبَقَرَةُ: ۱۷۷** و آنچه را از کار نیک انجام دهید، خدا آن را می‌داند.

۲) مصدر؛ معنی خوبی و بدی:

﴿وَمَا تَنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ﴾ **الْبَقَرَةُ: ۷۳**

و هر آنچه از خیر و خوبی انفاق کنید قطعاً خداوند نسبت به آن آگاه است.

۳) اسم تفضیل؛ به معنی بهتر، به‌ترین و بدتر، بدترین:

در صورت سؤم (خیر و شر) اسم تفضیل است و در اصل «أخیر و أشْر» بوده است که به علت کثرت استعمال، همزه از اول آن حذف شده است.

خَبَارُ النَّاسِ: بهترین مردم  
وَلِلْآخِرَةِ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَى. قطعاً آخرت برای تو از دنیا بهتر است.  
خَيْرُ الْأُمُورِ أَوْسَطُهَا: بهترین کارها، میانه‌ترین آنهاست.  
شَرُّ النَّاسِ ذُو الْوَجْهِينِ. بدترین مردم انسان دو رو است.

\*\*\*الخیر ۰۰٪ اسم تفضیل نیست.\*\*\*

اسم مکان بر مکان وقوع فعل دلالت دارد.

ثلاثی مجرد: بیشتر بر وزن مَفْعَل و گاهی بر وزن مَفْعِل و مَفْعَلَة است؛

در ضمن جمع اسم مکان بر وزن «مَفَاعِل» است؛ مثال:

مفاعل (مفردة: مَفْعَل)

مَلَاعِب (مَلْعَب: ورزشگاه)؛ مَطَاعِم (مَطْعَم: رستوران)؛ مَصَافِي (مَصْفِي: پالایشگاه)؛ مَصَارِف (مَصْرَف: بانک)؛ مَشَاهِد (مَشْهَد: صحنه)؛ مَحَاضِر (مَحَضَر: پیشگاه، جای حاضر شدن و شهادت دادن)؛ مَظَاهِر (مَظْهَر: چشم انداز، جای آشکار شدن)؛ مَنَاظِر (مَنْظَر: چشم انداز)؛ مَتَاجِر (مَتَجَر: مغازه)؛ مَلَاعِب (مَلْعَب: ورزشگاه)؛ مَطَاعِم (مَطْعَم: رستوران)؛ مَسَاكِن (مَسْكَن: خانه)؛ مَخَازِن (مَخْرَن: انبار)؛ مَنَائِع (مَنْع: چشمه آب، منبع)؛ مَصَانِع (مَصْنَع: کارخانه، انبار آب)؛ مَطَابِخ (مَطْبَخ: آشپزخانه)؛ مَعَالِم (مَعْلَم: علامت، نشان)؛ مَقَاتِل (مَقْتَل: جای کشتن، گیجگاه)؛ مَصَادِر (مَصْدَر: جای صدور)؛ مَشَارِب (مَشْرَب: آب‌شخور، سقاخانه)؛ مَقَاعِد (مَقْعَد: نشیمنگاه، صندلی)؛ مَنَافِذ (مَنْفَذ: جای نفوذ، روزنه)؛ مَخَارِج (مَخْرَج: مکان خروج)؛ مَدَاخِل (مَدْخَل: مکان ورود)؛ مَلَجَأ (مَلْجَأ: پناهگاه)

مفاعل (مفردة: مَفْعَل)

مَنَازِل (مَنْزِل: خانه، برج)؛ مَحَامِل (مَحْمِل: کجاوه)؛ مَحَافِل (مَحْفِل: گرد همایی)؛ مَجَالِس (مَجْلِس: مواقیف)؛ مَوَاقِف (مَوْقِف: ایستگاه)؛ مَنَازِل (مَنْزِل)؛ مَوَاطِن (مَوْطِن: میهن، وطن)؛ مَعَادِن (مَعْدِن: جای اصلی و مرکزی هر چیزی)؛ مَرَاجِع (مَرْجِع: جای برگشت)؛ مَنَاصِب (مَنْصِب: مقام)

مفاعل (مفردة: مَفْعَلَة)

مَدَارِس (مَدْرَسَة)؛ مَكَاتِب (مَكْتَبَة: کتابخانه)؛ مَطَابِخ (مَطْبَعَة: چاپخانه)؛ مَقَابِر (مَقْبَرَة: آرامگاه، گور)؛ مَزَارِع (مَزْرَعَة: کشتزار)؛ مَحَاكِم (مَحْكَمَة: دادگاه)؛ مَحَابِس (مَحْبَسَة: بازداشتگاه، زندان)

شکل‌های دیگر وزن اسم مکان:

مَفِيل (مَفِيَة، مَسِير، مَضِيق)، مَفَال (مَطَار، مَنَام، مَجَال؛ مَقَام؛ مَدَار؛ مَزَار؛ مَكَان؛ مَعَاد)، مَقَل (مَمَر؛ مَقَر؛ مَقَر؛ مَحَل)، مَفْعَى (مَرْمَى، مَجْرَى، مَأْوَى، مَنَجَى، مَثْوَى، مَرَعَى)

ثلاثی مزید بر وزن اسم مفعول مزید است در معنای مکان

(اسم مکان از ثلاثی مزید از فعل مضارع ساخته می‌شود، به این شکل که به جای حرف مضارع (أَ تین) میم مضموم (م) و عین الفعل را فتحه می‌دهیم)؛ مانند:

مُسْتَشْفَى (بیمارستان)، مُسْتَوْصَف (درمانگاه)، مُخْتَبَر (آزمایشگاه)، مُتَحَف (موزه)، مُطْعَم (رستوران)، مَسْتَنْقَع (مرداب)؛ مَدْخَل، مُخْرَج، مُصَلَّى، مُنْتَهَى، مُجْتَمَع و مُسْتَقَر

◆ نکات:

برای تشخیص نوع اسم‌های جمع به شکل مفرد آن نگاه می‌کنیم؛ اول وزن بعد بر اساس معنی نوع اسم را

تشخیص می‌دهیم:

مَسَائِل (مَسْأَلَة)؛ مَطَالِب (مَطْلَب)؛ مَحَامِد (مَحْمَدَة)؛ مَكَارِم (مَكْرَمَة)؛ مَشَاكِل (مُشْكِلَة)؛ مَوَاعِظ (مَوْعِظَة)، مَعَارِف (مَعْرِفَة)؛ مَذَاهِب (مَذْهَب)؛ مَنَاطِق (مَنْطِقَة)؛ مَلَائِس (مَلْبَس)؛ مَعَايِب (مَعْيُوب)؛ مَحَارِم (مَحْرَمَة)؛ مَصَائِب (مُصِيبَة) اسم مکان نیستند.

کلماتی مانند «بیت، دار، شارع، عالم و...» مکان را می‌رسانند ولی مشتق از نوع اسم مکان نیستند؛ چون بر وزن‌های خوانده شده نمی‌باشند.

دقت در وزن:

مَزَارِع [جمع مَزْرَعَة]: کشتزارها (اسم مکان) ولی مَزَارِع: کشاورز (اسم فاعل)

وزن مشابه

مَنْفَعَة: حوله؛ مِئْصَدَة: میز؛ مِلْف: پرونده؛ مِشْكَاة: چراغدان؛ مِصْبَاح: چراغ بر وزن مِفْعَلَة و مِفْعَل و مِفْعَال هستند؛ نه مَفْعَل و ...

مَرَحْمَة: مهربانی و مَقَال: گفتار مصدرند؛ و اسم مکان نیستند.

برای تشخیص نوع اسم بعد از وزن، معنا اهمیت دارد:

مَكْتَب: آیین؛ مَكْتَب: کتابخانه (اسم مکان)، نوشتن (مصدر)؛

مَغْرِب: زمان غروب (اسم زمان)؛ مَغْرِب: مکان غروب (اسم مکان)

مَوْعِد: وقت (اسم زمان)؛ مَوْعِد: مکان وعده (اسم مکان)

مَلْعَب: ورزشگاه (اسم مکان)؛ مَلْعَب: بازی کردن (مصدر)

مَقْتَل: کشتن (مصدر)، مَقْتَل: قتلگاه (اسم مکان)

مُحَافَظَة: نگهداری (مصدر)؛ مُحَافَظَة: استان (اسم مکان)؛ مُحَافَظَة: نگهداری شده (اسم مفعول)

مَنَاسِك (مَنَسَك): قربانگاه (اسم مکان)؛ مَنَاسِك: روش عبادت، خود عبادت، قربانی کردن (مصدر)

### که اخیر نفساً ۴ ترجم عبارات التالیة.

۱- ﴿... رَبَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا وَأَرْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ﴾ الْمُؤْمِنُونَ: ۱۰۹

پروردگارا ایمان آوردیم پس بر ما بخشای و به ما رحم کن که تو بهترین بخشاینده‌ها هستی.

۲- ﴿خَيْرٌ إِخْوَانِكُمْ مَنْ أَهْدَىٰ إِلَيْكُمْ عُيُوبَكُمْ﴾ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

بهترین دوستانتان (برادران شما) کسی است که عیب‌هایتان را به شما هدیه کند.

۳- ﴿لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ﴾ الْقَدْر: ۳

شب قدر از هزار ماه بهتر است.

۴- ﴿مَنْ غَلَبَتْ شَهْوَتُهُ عَقْلَهُ فَهُوَ شَرٌّ مِنْ الْبَهَائِمِ﴾. أمير المؤمنين عليه السلام

هر کس شهوتش بر عقلش غلبه کند پس او بدتر از چارپایان است.

۵- ﴿شَرُّ النَّاسِ ذُو الْأَوْجِهَيْنِ﴾.

بدترین مردم کسی که دو رو است. (بدترین مردم دورویان هستند).

<sup>۷</sup> أهدي: هدیه کرد

<sup>۸</sup> غَلَبَتْ: چیره شد/ بَهِيمَة، ج بهائم: چارپایان اعم از ستوران خشکی یا آبی بجز درندگان و پرندگان، هر چیزی که صامت بوده و نتواند سخن گوید و یا نطق کند.

<sup>۹</sup> پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: می‌خواهید بدانید در روز قیامت، یکی از بدترین مردم نزد پروردگار عالم چه کسی است؟ آن کسی که دوروی است، «مَنْ شَرُّ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ذُو الْأَوْجِهَيْنِ» و خود این دلالت بر این است: کسی که شر وجودش را می‌گیرد، منافق می‌شود.

بیشتر بدانیم:  
فرق مَن با مَنْ:

انواع مَن :

۱- مَن موصول : به معنی (( کسی که )) که برای ربط دو عبارت استفاده می‌شود.

﴿ خَيْرٌ إِخْوَانِكُمْ مَنْ أَهْدَى إِلَيْكُمْ عُيُوبَكُمْ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ﴾  
بهترین دوستانتان (برادران شما) "کسی است که" عیب‌هایتان را به شما هدیه کند .

۲- مَن استفهام : به معنی (( چه کسی )) برای پرسش استفاده می‌شود و در اول جمله و بر سر یک عبارت می‌آید. ﴿ مَنْ هُوَ؟ او "کیست"؟

۳- مَن شرطیه : به معنی (( هرکس )) در جملات شرطیه استفاده می‌شود و بر سر دو عبارت می‌آید.

﴿ مَنْ غَلَبَتْ شَهْوَتُهُ عَقْلَهُ فَهُوَ شَرٌّ (مِنْ) الْبَهَائِمِ. ﴾  
"هر کس" شهوتش بر عقلش غلبه کند پس او بدتر (( از )) چارپایان است .  
\* ♦ \* \* ♦ \*

مِن: حرف جر است و به معنی (( از )) که بر سر اسم مجرور می‌آید.  
﴿ قَدْ يَكُونُ بَيْنَ النَّاسِ مَنْ هُوَ أَحْسَنُ مِمَّا. ﴾ أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ الْكَسْبُ مِنَ الْخَلَالِ.

**که اِخْتِيارَ تَفْصِيْلًا ۳ تَرْجِمِ الْأَيْتَيْنِ وَ الْعِبَارَةَ، ثُمَّ عَيِّنِ اسْمَ الْمَكَانِ وَ اسْمَ التَّفْضِيلِ.**

۱- ﴿ وَ جَادِلْ هُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ... ﴾ النَّحْلُ: ۱۲۵<sup>۱</sup>  
و با آنان به [شیوه‌ای] که نیکوتر است مجادله نمای (ستیزه کن). در حقیقت، پروردگار تو به [حال] کسی که از راه او منحرف شده، داناتر است.  
أَحْسَنُ : اسم تفضیل / أَعْلَمُ : اسم تفضیل

۲- ﴿ وَ الْآخِرَةُ خَيْرٌ وَ أَبْقَى ﴾ الْأَعْلَى: ۱۷<sup>۱</sup>  
با آنکه [جهان] آخرت نیکوتر و پایدارتر است. (فولادوند)  
خَيْرٌ : اسم تفضیل / أَبْقَى : اسم تفضیل

۳- كَانَتْ مَكْتَبَةٌ «جندی سابور» في خوزستان أكبر مَكْتَبَةٍ في الْعَالَمِ الْقَدِيمِ.<sup>۱</sup>  
کتابخانه جندی شاپور در خوزستان، بزرگ‌ترین کتابخانه در دنیای قدیم بود.  
مَكْتَبَةٌ، مَكْتَبَةٌ: اسم مکان / أكبر: اسم تفضیل

<sup>۱</sup> جادل: ستیز کن

<sup>۱</sup> ضل: گمراه شد

<sup>۱۲</sup> آخر (وزن فاعل = اسم تفضیل): دیگر و مؤنثش، آخری می‌شود.

آخر (وزن فاعل = اسم فاعل): انتها و مؤنثش آخره می‌شود.

<sup>۱</sup> در سال ۲۵۰ پ.م کتابخانه گندی شاپور (یا جندی شاپور) در خوزستان که بزرگ‌ترین کتابخانه دنیای باستان به شمار آمده است بنیان نهاده شد. این دانشگاه بزرگ‌ترین مرکز آموزش و پژوهش پزشکی، فلسفه و ادبیات جهان کهن خوانده شده است. در این دانشگاه استادان ایرانی، هندی، یونانی و رومی تدریس می‌کردند.

## جواز برگرد


 فی سوقِ مَشْهَدِ

◆ <b>بَائِعُ الْمَلَابِسِ</b> (فروشنده لباس‌ها)	◆ <b>الزَّائِرَةُ الْعَرَبِيَّةُ</b> (خانم زائر عرب)
◆ <b>عَلَيْكُمْ السَّلَامُ، مَرْحَبًا بِكَ.</b> علیکم السلام. خوش آمدید.	◆ <b>سَلَامٌ عَلَيْكُمْ.</b> سلام علیکم
◆ <b>سِتُونَ أَلْفَ تَومَانٍ.</b> شصت هزار تومان.	◆ <b>كَمْ سَعْرُ هَذَا الْقَمِيصِ الرَّجَالِيِّ؟</b> قیمت این پیراهن مردانه چند است؟
◆ <b>عِنْدَنَا بِسَعْرِ خَمْسِينَ أَلْفَ تَومَانٍ.</b> تَفَضَّلِي أَنْظُرِي. به قیمت پنجاه هزار تومان داریم. بفرما ببین.	◆ <b>أُرِيدُ أَرْخَصَ مِنْ هَذَا.</b> هَذِهِ الْأَسْعَارُ غَالِيَةٌ. ارزان‌تر از این می‌خواهم. این قیمت‌ها گران است.
◆ <b>أَبْيَضٌ وَ أَسْوَدٌ وَ أَرْزَقٌ وَ أَحْمَرٌ وَ أَصْفَرٌ وَ بَنَفْسَجِيٌّ.</b> سفید و سیاه و آبی و قرمز و زرد و بنفش.	◆ <b>أَيُّ لَوْنٍ عِنْدَكُمْ؟</b> چه رنگی دارید؟
◆ <b>تَبَدُّوا الْأَسْعَارُ مِنْ خَمْسَةِ وَ سَبْعِينَ أَلْفًا إِلَى خَمْسَةِ وَ ثَمَانِينَ أَلْفَ تَومَانٍ.</b> قِيمَتُهَا مِنْ هَفْتَادٍ وَ پَنجِ هَازَرِ شُرُوعِ مِي شُودِ تَا هَشْتَادٍ وَ پَنجِ هَازَرِ تَومَانِ .	◆ <b>بَكَمْ تَومَانِ هَذِهِ الْفَسَاتِينُ؟</b> این لباس‌ها (لباس‌های زنانه) چند تومان است؟
◆ <b>سَيِّدَتِي، يَخْتَلِفُ السَّعْرُ حَسَبَ التَّوَعِيَّاتِ .</b> خانم، قیمت بر حسب جنس فرق دارد.	◆ <b>الْأَسْعَارُ غَالِيَةٌ !</b> قیمت‌ها گران است !
◆ <b>السَّرَوَالُ الرَّجَالِيُّ يَتَسَعَّى أَلْفَ تَومَانٍ، وَ السَّرَوَالُ النِّسَاءِيُّ بِخَمْسَةِ وَ تِسْعِينَ أَلْفَ تَومَانٍ.</b> شلوار مردانه نود هزار تومان و شلوار زنانه نود و پنج هزار تومان است.	◆ <b>بَكَمْ تَومَانِ هَذِهِ السَّرَاوِيلُ؟</b> این شلوارها چند تومان است؟
◆ <b>ذَلِكَ مَتَجَرٌ زَمِيلِي، لَهُ سَرَاوِيلٌ أَفْضَلُ .</b> آن مغازه همکار من است، شلوارهای بهتری دارد.	◆ <b>أُرِيدُ سَرَاوِيلَ أَفْضَلَ مِنْ هَذِهِ.</b> شلوارهای بهتر از این را می‌خواهم.
◆ <b>فِي مَتَجَرٍ زَمِيلِهِ ...</b> در مغازه همکارش ...	
◆ <b>صَارَ الْمَبْلَغُ مِئَتَيْنِ وَ ثَلَاثِينَ أَلْفَ تَومَانٍ.</b> مبلغ دویست و سی هزار تومان شد . أَعْطَيْنِي بَعْدَ التَّخْفِيفِ مِئَتَيْنِ وَ عِشْرِينَ أَلْفًا . بعد تخفیف، به من دویست و بیست هزار بده .	◆ <b>رَجَاءً، أَعْطِنِي سَرَوَالًا مِنْ هَذَا النَّوعِ وَ ... كَمْ صَارَ الْمَبْلَغُ؟</b> لطفاً، شلواری از این جنس به من بده و ... مبلغ چند شد؟



سَعْرٌ : قیمت «جمع: أَسْعَارٌ» ( تَوْعِيَّةٌ : جنس / مَتَجَرٌ (اسم مکان، جَمْعُهُ: مَتَاجِرٌ) : مغازه / زَمِيلٌ : همکار / تَخْفِيفٌ : تخفیف

- **أَفْضَلُ**: اسم تفضیل است. / **أَبْيَضٌ وَ أَسْوَدٌ وَ أَرْزَقٌ وَ أَحْمَرٌ وَ أَصْفَرٌ**: وزن أَفْعَلْ هستند ولی چون بر رنگ دلالت می کنند، اسم تفضیل نیستند.

<sup>۱</sup> بهتر بود می آمد: **عِنْدَنَا قَمِيصٌ بِسَعْرِ خَمْسِينَ أَلْفَ تَومَانٍ**. پیراهنی به قیمت پنجاه هزار تومان داریم.

<sup>۱</sup> لون: رنگی / ألوان: رنگ‌هایی

<sup>۱</sup> سَعْرٌ، قِيمَةٌ، تَمَنٌ: قیمت

<sup>۱</sup> مَتَجَرٌ، حَانُوتٌ وَ مَحَلٌّ به معنی مغازه است؛ اما مَعْرَضٌ به نمایشگاه گویند. دُكَّانٌ (ج: دُكَاكِينٌ) ریشه در زبان فارسی دارد ولی در زبان عربی به کار می‌رود.

### که التمارین برگرد

التمرین الأول: أی کلمة من کلمات معجم الدرس تناسب التوضیحات التالیة؟

- ۱- جَعَلَهُ حَرَامًا: ﴿حَرَّمَ﴾ (آن را حرام کرد : حرام کرد)
- ۲- الَّذِي لَيْسَ حَيًّا: ﴿مَيِّتٌ﴾ (کسی که زنده نیست : مُرده)
- ۳- الذُّنُوبُ الْكَبِيرَةُ: ﴿كِبَائِرٌ﴾ (گناهان بزرگ)
- ۴- الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ: ﴿تَوَابٌ﴾ (کسی که توبه بندگان را می پذیرد: بسیار توبه پذیر)
- ۵- تَسْمِيَةُ الْأَخْرَيْنِ بِالْأَسْمَاءِ الْقَبِيحَةِ: ﴿تَنَابُزُ الْأَلْقَابِ﴾ (نامیدن دیگران به اسم های زشت: به یکدیگر لقب های زشت دادن)
- ۶- ذَكَرَ مَا لَا يَرْضَى بِهِ الْآخَرُونَ فِي غِيَابِهِمْ: ﴿إِغْتَابٌ﴾ (آن چه را که دیگران در نبودشان به آن راضی نمی شوند، بیان کرد: غیبت کرد)

التمرین الثاني: تَرَجِمْ هَذِهِ الْأَحَادِيثَ النَّبَوِيَّةَ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَطْلُوبَ مِنْكَ.

- ۱- حُسْنُ الْخُلُقِ نِصْفُ الدِّينِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ خصال الصدوق، ص ۳۰، ح ۱۰۶ (الْمَبْتَدَأُ وَالْخَبَرُ)
 

﴿حَسُنُ﴾ خوش خویی نیمی از دین است.  
الْمَبْتَدَأُ: حُسْنُ / الْخَبَرُ: نِصْفُ
- ۲- مَنْ سَاءَ خُلُقُهُ عَذَّبَ نَفْسَهُ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ (الْمَفْعُولُ)
 

﴿عَذَّبَ﴾ هر کس خلق و خوی اش بد باشد (بد شود)، خودش را عذاب می دهد.  
الْمَفْعُولُ: نَفْسٌ
- ۳- إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ (الْفِعْلُ الْمَاضِي الْمَجْهُولُ وَالْمَفْعُولُ)
 

﴿بُعِثْتُ﴾ من مبعوث شده ام تا مکارم اخلاق را کامل کنم. (من فقط برای تکمیل بزرگوری های اخلاقی برانگیخته شدم).  
الْفِعْلُ الْمَاضِي الْمَجْهُولُ: بُعِثْتُ / الْمَفْعُولُ: مَكَارِمُ
- ۴- اللَّهُمَّ كَمَا حَسَّنْتَ خَلْقِي، فَحَسِّنْ خُلُقِي. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ (الْفِعْلُ الْمَاضِي وَالْمَفْعُولُ وَالْأَمْرُ)
 

﴿حَسَّنْتَ﴾ خداوند، همانطور که آفرینش را نیکو گردانیدی، پس اخلاقم را [نیز] نیکو گردان. (خداوند، همانطور که صورتم را زیبا آفریدی خلق و سیرتم را نیز نیکو گردان.)  
الْفِعْلُ الْمَاضِي: حَسَّنْتَ وَ الْفِعْلُ الْأَمْرُ: حَسِّنْ
- ۵- لَيْسَ شَيْءٌ أَثْقَلُ فِي الْمِيزَانِ مِنَ الْخُلُقِ الْحَسَنِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ (اسْمُ التَّفْضِيلِ وَالْجَارُ وَالْمَجْرُورُ)
 

﴿أَثْقَلُ﴾ در ترازوی اعمال چیزی سنگین تر از خوی نیک (خوش اخلاقی) نیست .  
اسْمُ التَّفْضِيلِ: أَثْقَلُ / الْجَارُ وَالْمَجْرُورُ: مِنَ الْخُلُقِ الْحَسَنِ

۱ ساء: بد شد

۱ عَذَّبَ: عذاب داد، شکنجه داد، آزد، اذیت کرد

۲ لِأَتَمِّمَ: تا کامل کنم

۲ حَسَّنْتَ: نیکو گردانیدی

۲ مِيزَان: ترازو(ترازوی اعمال)

التَّمْرِينُ الثَّلَاثُ: تَرْجِمِ الْأَفْعَالَ وَ الْمَصَادِرَ التَّالِيَةَ.

المصدر	الأمر و النهي	المضارع	الماضي
إحسان: نیکی کردن	أَحْسِنُ: نیکی کن	يُحْسِنُ: نیکی می کند	قَدْ أَحْسَنَ: نیکی کرده است
إِقْتِرَابَ: نزدیک شدن	لَا تَقْتَرِبُوا: نزدیک نشوید	يَقْتَرِبُونَ: نزدیک می شوند	إِقْتَرَبَ: نزدیک شد
إِنْكَسَارَ: شکسته شدن	لَا تَنْكَسِرُ: شکسته نشو	سَيَنْكَسِرُ: شکسته خواهد شد	إِنْكَسَرَ: شکسته شد
إِسْتِغْفَارَ: آمرزش خواستن	إِسْتَغْفِرُ: آمرزش بخواه	يَسْتَغْفِرُ: آمرزش می خواهد	إِسْتَغْفَرَ: آمرزش خواست
مُسَافَرَةَ: سفر کردن	لَا تُسَافِرُ: سفر نکن	لَا يُسَافِرُ: سفر نمی کند	مَا سَافَرْتُ: سفر نکردم
تَعَلَّمَ: یاد گرفتن	تَعَلَّمْ: یاد بگیر	يَتَعَلَّمَانِ: یاد می گیرند	تَعَلَّمَ: یاد گرفت
تَبَادُلَ: عوض کردن	لَا تَتَبَادَلُوا: عوض نکنید	تَتَبَادَلُونَ: عوض می کنید	تَبَادَلْتُمْ: عوض کردید
تَعْلِيمَ: آموزش دادن	عَلِّمْ: آموزش بده	سَوْفَ يُعَلِّمُ: آموزش خواهد داد	قَدْ عَلَّمَ: آموزش داده است

التَّمْرِينُ الرَّابِعُ: اُكْتُبِ الْعَمَلِيَّاتِ الْحِسَابِيَّةِ التَّالِيَةَ كَالْمِثَالِ:

$$10 + 4 = 14$$

۱- عَشْرَةٌ زَائِدٌ أَرْبَعَةٌ يُسَاوِي أَرْبَعَةَ عَشَرَ.

$$100 \div 2 = 50$$

۲- مِئَةٌ تَقْسِيمٌ عَلَى اثْنَيْنِ يُسَاوِي خَمْسِينَ.

$$8 \times 3 = 24$$

۳- ثَمَانِيَةٌ فِي ثَلَاثَةٍ يُسَاوِي أَرْبَعَةً وَعِشْرِينَ.

$$76 - 11 = 65$$

۴- سِتَّةٌ وَ سَبْعُونَ نَاقِصٌ أَحَدٌ عَشَرَ يُسَاوِي خَمْسَةً وَسِتِّينَ.

التَّمْرِينُ الْخَامِسُ: عَيِّنِ الْمَحَلَّ الْإِعْرَابِيَّ لِلْكَلِمَاتِ الْمَلَوَّنَةِ.

۱- ﴿ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ ﴾ الْفَتْحُ: ۲۶

سكينة: مفعول / رسول: مجرور به حرف جر  
خداوند آرامش خود را بر پیامبرش و بر مومنان فرود آورد.

۲- ﴿ لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا ﴾ الْبَقَرَةَ: ۲۸۶

اللَّهُ: فاعل / نفساً: مفعول

خداوند هر کس را فقط به اندازه توانایی اش به سختی می اندازد. (تکلیف می کند)

۳- السُّكُوتُ ذَهَبٌ وَ الْكَلَامُ فِضَةٌ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

السُّكُوتُ: مبتدا / ذَهَبٌ: خبر / الْكَلَامُ: مبتدا / فِضَةٌ: خبر

سکوت طلاست و سخن گفتن نقره است.

۴- أَحَبُّ عِبَادِ اللَّهِ إِلَى اللَّهِ أَنْفَعُهُمْ لِعِبَادِهِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ  
 أَحَبُّ : مبتدا / عباد: مضاف الیه / الله: مجرور به حرف جر / أَنْفَعُ: خبر  
 محبوب‌ترین بندگان خدا نزد خداوند، سودمندترین آن‌ها نسبت به بندگانش است.

۵- عَدَاوَةُ الْعَاقِلِ خَيْرٌ مِنْ صَدَاقَةِ الْجَاهِلِ. أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
 عَدَاوَةُ: مبتدا / خَيْرٌ: خبر / صَدَاقَةُ: مجرور به حرف جر  
 دشمنی عاقل بهتر از دوستی نادان است.

التَّمْرِينُ السَّادِسُ: تَرْجِمِ التَّرَاكِيبَ وَ الْجُمَلَ الثَّلَاثِيَّةَ، ثُمَّ عَيِّنِ اسْمَ الْفَاعِلِ، وَاسْمَ الْمَفْعُولِ، وَاسْمَ الْمُبَالِغَةِ، وَاسْمَ الْمَكَانِ، وَ اسْمَ التَّفْضِيلِ.

۱- ﴿رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ﴾ الشُّعْرَاءُ: ۲۸  
 الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ: اسم مکان

۲- ﴿... إِنَّكَ أَنْتَ عَلَامُ الْغُيُوبِ﴾ الْمَائِدَةُ: ۱۰۹  
 «تویی که دانای رازهای نهانی» فولادوند  
 عَلَامُ: اسم مبالغه

۳- ﴿... مَنْ بَعَثْنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَ صَدَقَ الْمُرْسَلُونَ﴾ يَس: ۵۲  
 چه کسی ما را از خوابگاهمان برانگیخت؟! این چیزی است که خداوند رحمان وعده داده، و فرستادگان راست گفتند.  
 مَرْقَدُ: اسم مکان / الْمُرْسَلُونَ: اسم مفعول

۴- يَا مَنْ يُجِبُّ الْمُحْسِنِينَ:  
 داری ( الْمُحْسِنِينَ: اسم فاعل  
 ای که نیکوکاران را دوست دارد. (ای کسی که نیکوکاران را دوست

۵- يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ:  
 أَرْحَمَ: اسم تفضیل / الرَّاحِمِينَ: اسم فاعل  
 ای بخشاینده‌ترین بخشاینندگان

۶- يَا سَاتِرَ كُلِّ مَعْيُوبٍ:  
 سَاتِرَ: اسم فاعل / مَعْيُوبٍ: اسم مفعول  
 ای پوشاننده هر عیب داری (ای عیب پوش هر معیوبی)

۷- يَا عَفَّارَ الدُّنُوبِ:  
 عَفَّارَ: اسم مبالغه  
 ای بسیار آمرزنده گناهان

۲۳ چه کسی ما را از آرامگاهمان برانگیخت؟ این است همان وعده خدای رحمان، و پیامبران راست می‌گفتند. فولادوند  
 چه کسی ما را از خوابگاهمان برانگیخت؟! این همان است که خداوند رحمان وعده داده، و فرستادگان راست گفتند. مکارم شیرازی



الْتَمْرِينُ السَّابِعُ: عَيْنُ الْكَلِمَةِ الْغَرِيبَةِ فِي كُلِّ مَجْمُوعَةٍ.

- ۱- صَبَاحٌ  مَسَاءٌ  لَيْلٌ  مَيِّتٌ   
صبح/غروب/شب/مردم
- ۲- عَجْبٌ  لَحْمٌ  فُسُوقٌ  إِثْمٌ   
غرور/گوشت/آلوده شدن به گناه/گناه
- ۳- كِبَائِرٌ  نِسَاءٌ  رِجَالٌ  أَوْلَادٌ   
گناهان بزرگ/ زنان/مردان/فرزندان
- ۴- سَخِرَ  عَابَ  سَاعَدَ  لَمَزَ   
مسخره کرد/ عیب جویی کرد/کمک کرد/عیب گرفت
- ۵- أَحْمَرٌ  أَحْسَنٌ  أَجْمَلٌ  أَصْلَحٌ   
سرخ/نیکوترین/زیباترین/شایسته ترین
- ۶- أَصْفَرٌ  أَزْرَقٌ  أَبْيَضٌ  أَكْثَرٌ   
زرد/آبی/سفید/بیش تر

الْتَمْرِينُ الثَّامِنُ: ضَعُ فِي الْفَرَاغِ كَلِمَةً مُنَاسِبَةً.

- ۱- اشْتَرَيْنَا ..... وَ فَسَاتَيْنَ بِأَسْعَارٍ رَخِيصَةٍ فِي الْمَتَجَرِّ. (سَرَاوِيلُ / أَشْهُرًا / مَوَاقِفُ)  
چند شلوار و پیراهن با قیمت‌هایی ارزان در مغازه خریدیم.
- ۲- مَنْ ..... الْمُؤْمِنِينَ فَعَلَيْهِ أَنْ يَعْتَذِرَ إِلَيْهِمْ . (إِعْتَابٌ / اتَّقَى / مَدَحٌ)  
هر کس مومنان را غیبت کند پس باید از آنها عذرخواهی کند.
- ۳- خَمْسَةٌ وَسِتُّونَ نَاقِصٌ ثَلَاثَةٌ وَعِشْرِينَ يُسَاوِي ..... (اِثْنَيْنِ وَأَرْبَعِينَ / اِثْنَيْنِ وَسَبْعِينَ / أَرْبَعَةً وَعِشْرِينَ)  
۶۵ منهای ۲۳ مساوی است با ۴۲
- ۴- أَرَادَ الْمُشْتَرِي ..... السُّعْرَ. (نَوْعِيَّةٌ / مَتَجَرٌّ / تَخْفِيفٌ)  
مشتری تخفیف قیمت خواست.

۲ أَشْهُرٌ (ج شَهْرٌ: ماه): ماه ها / أَشْهُرٌ (وزن أَفْعَلٌ، اسم تفضیل) مشهورترین  
۲ إِعْتَذَرَ: اِغْتَدَارًا [ عذر ] عن و من فَعَلِهِ: برای کار خود عذر آورد و استدلال کرد  
-ایه: از وی عذر خواهی کرد



- ﴿خَلِيقٌ: جِ أَحْلاق و خُلُقَان: کهنه و فرسوده. این واژه در مذکر و مؤنث یکسان بکار می رود.
- ۲- تَسْمِيَّةٌ از کلمه اسم گرفته شده است، برخی گویند اصل آن «سمو» است و همزه اول عوض از واو است و برخی نیز گویند ریشه‌اش به معنای «سمو» علامت است که واو به همزه قلب شده است.
- ۳- گاهی قَدْ حرفی است که اختصاص به فعل داده می شود، به شرط اینکه فعل متصرف و خبری و مثبت بوده و مجرد از عامل جزم و نصب باشد. این حرف از فعل جدا نمی شود، مگر با قسم که میان آن و فعل فاصله می افتد و مضمون آن را تأکید می کند. عبارت «قَدْ لَا يَفْعَلُ» درست نیست. درست آن «رَبِّمَا لَا يَفْعَلُ» یا «لَنْ يَفْعَلَ» است. گاهی قَدْ با فعل مضارع معنای توقع را می رساند؛ مانند: «قَدْ يَقُومُ الْغَائِبُ الْيَوْمَ» و نیز به معنای تقلیل می آید مانند «قَدْ يَصَدُقُ الْكُذُوبُ» یعنی دروغگو گاهی راست می گوید. و گاهی به معنای تحقیق با فعل ماضی می آید مانند «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ اتَّقَى اللَّهَ» و گاهی برای وصل گذشته به حال می آید مانند «قَدْ قَامَ فَلَانٌ» و گاهی معنای بسیار را با فعل مضارع می دهد؛ مانند قَدْ أَشْهَدُ الْعَارَةَ الشَّعْوَاءَ تَحْمَلُنِي؛ یعنی چه بسیار حمله های سخت را می بینم. در قرآن نیز آیه ﴿قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ﴾ معنای تقلیل ندارد و استثناست.
- ۴- عَلَيْنَا: ما باید، بر ماست



٦

٢

### الْبَحْثُ الْعِلْمِيُّ ■ برگرد

#### ■ اسْتَخْرِجْ خَمْسَةَ أَسْمَاءٍ تَفْضِيلٍ مِنْ دُعَاءِ الْإِفْتِتَاحِ.

دعای افتتاح

اللَّهُمَّ إِنِّي أَفْتِتِحُ الثَّنَاءَ بِحَمْدِكَ وَ أَنْتَ مُسَدِّدٌ لِلصَّوَابِ مِنِّيكَ<sup>٢</sup>

خدایا من ستایش را به وسیله حمد تو می گشایم و تویی که به نعمت بخشی خود بندگان را به درستی واداری

وَ أَيَقِنَّتُ أَنَّكَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ فِي مَوْضِعِ الْعَفْوِ وَالرَّحْمَةِ

و یقین دارم که براستی تو مهربانترین مهربانانی در جای گذشت و مهربانی

وَ أَشَدُّ الْمُعَاقِبِينَ فِي مَوْضِعِ النِّكَالِ وَالنَّفِيَةِ

و سخت ترین کیفرکننده ای در جای شکنجه و انتقام

وَ أَعْظَمُ الْمُتَجَبَّرِينَ فِي مَوْضِعِ الْكِبْرِيَاءِ وَ الْعَظَمَةِ ...

و بزرگترین جبارانی در جای بزرگی و عظمت ...

٢

وَ أَعْطَانَا بِهِ فَوْقَ رَغْبَتِنَا، يَا خَيْرَ الْمَسْئُولِينَ وَ أَوْسَعَ الْمُعْطِينَ.<sup>٨</sup>

و به وسیله او بیش از آنچه ما خواهانیم به ما بده، ای بهترین درخواست کنندگان و دست بازترین عطا کنندگان.

متن دعای افتتاح:

[http://www.tebyan.net/Weblog/gh\\_mahdi/post.aspx?PostID=٢٦٩٤٨](http://www.tebyan.net/Weblog/gh_mahdi/post.aspx?PostID=٢٦٩٤٨)

٦

<sup>٢</sup> هدف از این تمرین تشویق دانش آموز به انجام فعَّالیت و تحقیق است. نمرهٔ این بخش را می توان در امتحان مستمر اول و دوم حساب کرد. انجام این بخش منوط به داشتن وقت است. اگر دبیری زمان کافی در اختیار نداشت، در انجام دادن و ندادن این قسمت از کتاب درسی مختار است.

٧

<sup>٢</sup> أَفْتِتِحُ: فعل مضارع به معنای «می گشایم» است.

٨

<sup>٢</sup> در کتاب مفاتیح الجنان شیخ عباس قمی و آدرس اینترنتی مذکور «المسؤولین» چاپ شده است. شکل صحیح نوشتاری در عربی به شکل «المسؤولین» است.

## الدُّرْسُ الثَّانِي بِرِجْدٍ

فِي مَحْضَرِ الْمُعَلِّمِ

در پیشگاه معلم

{افرا وَ رَبِّكَ الْأَكْرَمُ \* الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ} العَلَقُ : ۳ و ۴

بخوان که پروردگارت گرامی‌ترین است، همو که با قلم یاد داد.

فِي الْحِصَّةِ الْأُولَى كَانَ الطَّلَابُ يَسْتَمِعُونَ إِلَى كَلَامِ مُدْرَسِ الْكِيمِيَاءِ،

در زنگ اول دانش‌آموزان به سخن معلم شیمی گوش فرا می‌دادند،

وَ كَانَ بَيْنَهُمْ طَالِبٌ مُشَاغِبٌ قَلِيلُ الْأَدَبِ، يَضُرُّ الطَّلَابَ بِسُلُوكِهِ،

در میان آن‌ها دانش‌آموزی اخلاک‌گر (شلوغ‌کار) و بی‌ادب بود که با رفتارش به دانش‌آموزان زیان می‌رساند.

يَلْتَفِتُ تَارَةً إِلَى الْوَرَاءِ وَ يَتَكَلَّمُ مَعَ الَّذِي خَلْفَهُ وَ تَارَةً يَهْمِسُ إِلَى الَّذِي يَجْلِسُ جَنْبَهُ حِينَ يَكْتُبُ الْمُعَلِّمُ عَلَى السَّبَّوْرَةِ؛

یک بار رویش را به عقب برمی‌گرداند و با کسی که پشت سرش بود، صحبت می‌کرد و یک بار وقتی که معلم روی

تخته می‌نوشت، با کسی که کنارش می‌نشست، آهسته سخن می‌گفت (پیچ می‌کرد).

وَ فِي الْحِصَّةِ الثَّانِيَةِ كَانَ الطَّالِبُ يَسْأَلُ مُعَلِّمَ عِلْمِ الْإِحْيَاءِ تَعْنَتًا؛

در زنگ دوم این دانش‌آموز برای میچ‌گیری از معلم زیست شناسی سوال می‌کرد؛

وَ فِي الْحِصَّةِ الثَّلَاثَةِ كَانَ يَتَكَلَّمُ مَعَ زَمِيلٍ مِثْلِهِ وَ يَضْحَكُ؛

و در زنگ سوم با یک همکلاسی مثل خودش صحبت می‌کرد و می‌خندید؛

فَنَصَحَهُ الْمُعَلِّمُ وَ قَالَ: (مَنْ لَا يَسْتَمِعُ إِلَى الدَّرْسِ جَيِّدًا يَرْسُبُ فِي الْإِمْتِحَانِ.

پس معلم او را نصیحت کرد و گفت: هر کس به درس خوب گوش فراندهد، در امتحان مردود می‌شود.

وَ لَكِنَّ الطَّالِبَ اسْتَمَرَ عَلَى سُلُوكِهِ.

ولی آن دانش‌آموز به رفتارش ادامه داد.

فَكَرَّ مِهْرَانٌ حَوْلَ هَذِهِ الْمَشْكِلَةِ، فَذَهَبَ إِلَى مُعَلِّمِ الْأَدَبِ الْفَارِسِيِّ

مهران درباره این مشکل اندیشید، پس نزد معلم ادبیات فارسی رفت

وَ شَرَحَ لَهُ الْقَضِيَّةَ وَ قَالَ: أَحَبُّ أَنْ أُكْتُبَ إِنْشَاءً تَحْتَ عُنْوَانِ «فِي مَحْضَرِ الْمُعَلِّمِ»؛

و موضوع را برایش شرح داد و گفت: دوست دارم انشایی تحت عنوان «در محضر معلم» بنویسم؛

فَوَافَقَ الْمُعَلِّمَ عَلَى طَلْبِهِ ، وَ قَالَ لَهُ: إِنَّ تَطَالُعَ كِتَابِ «مُنِيَّةِ الْمُرِيدِ» لِزَيْنِ الدِّينِ الْعَامِلِيِّ «الشَّهِيدِ الثَّانِي» يُسَاعِدُكَ

عَلَى كِتَابَةِ إِنْشَائِكَ؛

پس معلم با خواسته او موافقت کرد، و به او گفت: اگر کتاب «منیة المرید» از زین‌الدین عاملی «شهید ثانی» را

مطالعه کنی تو را در نوشتن انشایت کمک می‌کند؛

<sup>۲۹</sup> اسْتَمَرَ فِي: ادامه داد به، را پیگیری کرد

<sup>۳۰</sup> طَلَبَ: درخواست، فرمایش، تقاضا، خواسته.

ثُمَّ كَتَبَ مِهْرَانَ إِنشَاءً وَ أَعْطَاهُ لِمُعَلِّمِهِ. فَقَالَ الْمُعَلَّمُ لَهُ: **إِنْ تَقْرَأْ إِنشَاءَكَ أَمَامَ الطُّلَابِ فَسَوْفَ يَتَّبِعُكَ زَمِيلُكَ الْمُشَاغِبُ.**

سپس مهران انشایش را نوشت و آن را به معلم خود (معلمش) داد. معلم به او گفت: اگر انشایت را در برابر دانش‌آموزان بخوانی پس هم‌کلاسی اخلاصگرت (شلوغ‌کارت) آگاه خواهد شد.

وَ هَذَا قِسْمٌ مِنْ نَصِّ إِنشَائِهِ: و این، بخشی از متن انشای اوست:

**أَلْفٌ عَدَدٌ مِنَ الْعُلَمَاءِ كُتِبَ فِي مَجَالَاتِ التَّرْبِيَةِ وَ التَّعْلِيمِ، يَرْتَبِطُ بَعْضُهَا بِالْمُعَلِّمِ، وَ الْأُخْرَى بِالْمُتَعَلِّمِ؛**  
تعدادی (شماری) از دانشمندان در زمینه‌های آموزش و پرورش کتاب‌هایی نوشته‌اند، برخی از آن‌ها به یاد دهنده (معلم) و برخی دیگر به یادگیرنده (دانش‌آموز) ارتباط دارد.

**وَ لِلطُّالِبِ فِي مَحْضَرِ الْمُعَلِّمِ آدَابٌ، مَنْ يَلْتَزِمُ بِهَا يَنْجَحُ؛ أَهْمُهَا:**  
دانش‌آموز در محضر معلم آدابی دارد، هر کس به آن پایبند باشد موفق می‌شود؛ مهم‌ترین آن‌ها عبارت است از:

۱- أَنْ لَا يَعِصِيَ أَوْامِرَ الْمُعَلِّمِ. اینکه از دستورات معلم سرپیچی نکند.

۲- الْأَجْتِنَابُ عَنْ كَلَامٍ فِيهِ إِسَاءَةٌ لِلآدَابِ. دوری کردن از سخنی که در آن بی‌ادبی هست.

۳- أَنْ لَا يَهْرَبَ مِنْ أَدَاءِ الْوَأَجِبَاتِ الْمَدْرَسِيَّةِ. اینکه از انجام تکالیف درسی فرار نکند (نگریزد).

۴- عَدَمُ النَّوْمِ فِي الصَّفِّ، عِنْدَمَا يُدْرَسُ الْمُعَلِّمُ. خوابیدن در کلاس وقتی معلم درس می‌دهد،

۵- أَنْ لَا يَتَكَلَّمَ مَعَ غَيْرِهِ مِنَ الطُّلَابِ عِنْدَمَا يُدْرَسُ الْمُعَلِّمُ.

اینکه وقتی معلم درس می‌دهد، با دانش‌آموزان دیگر صحبت نکند.

۶- أَنْ لَا يَقْطَعَ كَلَامَهُ، وَ لَا يَسْبِقُهُ بِالْكَلَامِ، وَ يَصْبِرَ حَتَّى يَفْرَغَ مِنَ الْكَلَامِ.

اینکه سخن او را قطع نکند، و در سخن از او پیشی نگیرد (یعنی وسط حرفش نپرد)، و صبر کند تا از سخن فارغ شود. (یعنی سخن او تمام شود)

۷. الْجُلُوسُ أَمَامَهُ بِأَدَبٍ، وَ الْإِسْتِمَاعُ إِلَيْهِ بِدِقَّةٍ وَ عَدَمُ الْإِلْتِفَاتِ إِلَى الْوَرَاءِ إِلَّا لِضَرُورَةٍ.

با ادب در برابرش نشستن و به او با دقت گوش فرا دادن و به عقب برنگشتن مگر به ضرورت.

لَمَّا سَمِعَ الطُّالِبُ الْمُشَاغِبُ إِنشَاءَ مِهْرَانَ، حَجَلَ وَ نَدِمَ عَلَى سُلُوكِهِ فِي الصَّفِّ.

وقتی که آن دانش‌آموز اخلاصگر (شلوغ‌کار) انشای مهران را شنید، شرمنده شد و از رفتارش در کلاس پشیمان شد.

قَالَ الشَّاعِرُ الْمِصْرِيُّ أَحْمَدُ شَوْقِي عَنِ الْمُعَلِّمِ:

شاعر مصری احمد شوقی درباره معلم گفته است:

<sup>۲</sup> معانی و کاربردهای مختلف

أَلْفُ الشَّيْءِ: بخشهای چیزی را به هم پیوند داد.

أَلْفُ الْأَلْفِ: شماره چیزی را به یک هزار رسانید.

أَلْفُ الْكِتَابِ: کتاب را گردآوری و تألیف کرد.

أَلْفُ الْحُكُومَةِ: دولت را تشکیل داد.

أَلْفُ بَيْنِهِمْ: میانشان دوستی برقرار ساخت.

قَمٌ. لِلْمَعْلَمِ وَفِيهِ التَّبَجُّيلُ  
أَعْلِمْتَ أَشْرَفًا أَوْ أَجَلًّا مِنَ الَّذِي  
كَادَ الْمَعْلَمُ أَنْ يَكُونَ رَسُولًا  
يَبْنِي وَيُنْشِئُ أَنْفُسًا وَعُقُولًا

برای معلم برخیز و احترامش را کامل به جا بیاور  
آیا شناخته‌ای (سراج داری) شریف‌تر یا باشکوه‌تر (گران‌قدرتر) از  
کسی که  
نزدیک است که معلم پیامبر باشد  
جان‌ها و خرد‌ها را می‌سازد و پدید می‌آورد؟

### المعجم برگرد

<p>سَبُورَةٌ : تخته سیاه سُلُوكٌ : رفتار صَرٌّ : زیان رساند (مضارع: يَصُرُّ) عَصَى : سرپیچی کرد عِلْمُ الْإِحْيَاءِ : زیست‌شناسی فَكَرَّ : اندیشید (مضارع: يُفَكِّرُ) قَمٌ : برخیز ← (قام، يَقُومُ) كَادَ : نزدیک بود که (مضارع: يَكَادُ) مَجَالٌ : زمینه مُشَاغِبٌ : شلوغ‌کننده، اخلاصگر وَافَقَ : موافقت کرد (مضارع: يُوَافِقُ) وَفَّى : کامل کرد (مضارع: يُؤْفِي) «وَفَّهِ التَّبَجُّيلُ: احترامش را کامل به جا بیاور.» هَمَسَ : آهسته سخن گفت (مضارع: يَهْمِسُ)</p>	<p>أَجَلٌ : گران‌قدرتر إِرْتِبَاطٌ : ارتباط داشت (مضارع: يَرْتَبِطُ) إِسْتَمَعَ : گوش فرا داد (مضارع: يَسْتَمِعُ) إِلْتَزَمَ : پایبند شد (مضارع: يَلْتَزِمُ) إِلْتِفَاتٌ : روی برگرداندن إِلْتَفَتٌ : روی برگرداند (مضارع: يَلْتَفِتُ) أَلْفٌ : نگاهت (مضارع: يُؤَلِّفُ) أَنْشَأَ : ساخت (مضارع: يُنْشِئُ) تَارَةً : یک بار = مَرَّةً تَبَجُّيلٌ : بزرگداشت تَعَنَّتْ فِي السُّؤَالِ : پرسیدن به منظور به سختی و لغزش انداختن تَنَبَّهَ : آگاه شد (مضارع: يَتَنَبَّهُ) = إِنْتَبَهَ حَصَّةٌ : زنگ درسی، قسمت خَجَلٌ : شرمنده شد (مضارع: يَخْجَلُ) سَبَقَ : پیشی گرفت (مضارع: يَسْبِقُ)</p>
---	--

### حول النص برگرد

كُتِبَ جَوَابًا قَصِيرًا، حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ.

۱. إِلَى مَنْ ذَهَبَ مِهْرَانٌ؟ (مهران به سوی چه کسی رفت؟)

إِلَى مُعَلِّمِ الْأَدَبِ الْفَارِسِيِّ.

۲. كَيْفَ يَجِبُ الْجُلُوسُ أَمَامَ الْمُعَلِّمِ؟ (نشستن در برابر معلم چگونه باید باشد؟)

بِأَدَبٍ.

۳. كَيْفَ كَانَتْ أَخْلَاقُ الطَّالِبِ الَّذِي كَانَ يَلْتَفِتُ إِلَى الْوَرَاءِ؟

(اخلاق دانش‌آموزی که به عقب برمی‌گشت چگونه بود؟)

مُشَاغِبًا قَلِيلَ الْأَدَبِ.

۲. ترجمه مولف کتاب: نزدیک است که معلم پیامبر باشد.

۳. تارة بعد تارة: گهگاه، گاه و بی‌گاه

۴. مَا اسْمُ الْكِتَابِ الَّذِي قَرَأَهُ مِهْرَانُ فِي مَجَالِ التَّرْبِيَةِ وَ التَّعْلِيمِ؟  
(اسم کتابی که مهران در زمینه تعلیم و تربیت خواندش چیست؟)  
مُنِيَّةُ الْمُرِيدِ .

۵. فِي أَيِّ حِصَّةٍ كَانَ الطُّلَابُ يَسْتَمِعُونَ إِلَى أَسْتَاذِ الْكِيمِيَاءِ؟  
(در کدام زنگ دانش‌آموزان به استاد شیمی گوش فرا می‌دادند؟)  
فِي الْحِصَّةِ الْأُولَى

### بِإِعْلَامِهَا بِرُكْرِ أُسْلُوبِ الشَّرْطِ وَ أَدَوَاتِهِ

❁ مهم‌ترین ادوات شرط عبارت‌اند از: «مَنْ، مَا، إِنْ» معمولاً این ادوات بر سر عبارتی می‌آیند که دو فعل دارد. فعل اول، فعل شرط و فعل دوم، جواب شرط نام دارد.  
این ادوات در معنای فعل و جواب شرط و گاهی در شکل ظاهر آنها تغییراتی را ایجاد می‌کند؛ مثال:  
مَنْ يُفَكِّرْ قَبْلَ الْكَلَامِ يَسْلَمْ مِنَ الْخَطَا غَالِبًا.  
ادوات شرط فعل شرط جواب شرط  
هر کس پیش از سخن گفتن بیندیشد، غالباً از اشتباه در امان می‌ماند.

❁ گاهی نیز جواب شرط به صورت جمله اسمیه است؛ مثال:  
﴿ وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ ﴾ [الطلاق: ۳]  
ادوات شرط فعل شرط جواب شرط  
هر کس به خداوند توکل کند، پس همان او را بس است.

❁ وقتی ادوات شرط بر سر جمله‌ای بیاید که فعل شرط و جواب آن فعل ماضی باشد، می‌توانیم فعل شرط را مضارع التزامی و جواب آن را مضارع اخباری ترجمه کنیم.  
مَنْ فَكَّرَ قَبْلَ الْكَلَامِ، قَلَّ خَطْوُهُ.  
هرکس پیش از سخن گفتن بیندیشد، خطایش کم می‌شود.  
اندیشید کم شد  
❁ و هرگاه فعل شرط مضارع باشد، به صورت مضارع التزامی ترجمه می‌شود.

۲ کتاب منیة المرید فی آداب المفید و المستفید از آثار اخلاقی، تربیتی و آموزشی است. شهید ثانی در میانه سده دهم هجری و در سال ۹۵۴ ق. این کتاب را نوشته است.  
این کتاب، بیانگر روابط بین معلّم و شاگرد و در بیان فضیلت دانش‌ورزی است. این کتاب به زبان عربی بوده و بارها در ایران، عراق، هند و لبنان چاپ شده است.  
عنوان ترجمه کتاب، آداب تعلیم و تعلم در اسلام: ترجمه گزارش گونه کتاب منیة المرید فی آداب المفید و المستفید از شهید ثانی است. مترجم دکتر سیدمحمد باقر حجّتی است و توسط دفتر نشر فرهنگ اسلامی به چاپ سی‌ام رسیده است. متن اصلی عربی کتاب، توسط سید محمدرضا طباطبایی به عربی تلخیص شده است. عنوان کتاب المراد فی منیة المرید می‌باشد و کتاب درسی پایه‌های دوم و سوم حوزه‌های علمیه است.  
تلخیص فوق توسط حمیدرضا شریعتمداری ترجمه شده است. عنوان کتاب «آیین دانش‌ورزی» ترجمه کتاب المراد فی منیة المرید و ناشر مؤسسه دارالعلم می‌باشد.

بارگذاری کتاب: [adel-ashkboos.mihanblog.com/post/1390](http://adel-ashkboos.mihanblog.com/post/1390)

۲ یَتَوَكَّلْ: توکل کند (چون فعل شرط است به صورت مضارع التزامی ترجمه شده است).  
۳ حَسْبُ: بس، کافی



﴿مَنْ يَحَاوِلْ كَثِيرًا، يَصِلْ إِلَىٰ هَدَفِهِ﴾ مثال:  
هرکس بسیار تلاش کند، به هدفش می‌رسد.



﴿مَا تَزْرَعُ فِي الدُّنْيَا، تَحْصُدُ فِي الْآخِرَةِ﴾ مثال:  
هرچه در دنیا بکاری، در آخرت درو می‌کنی.



﴿مَا فَعَلْتَ مِنَ الْخَيْرَاتِ، وَجَدْتَهَا ذَخِيرَةً لِآخِرَتِكَ﴾.  
هرچه از کارهای نیک انجام بدهی، آنها را اندوخته ای برای آخرت می‌یابی.



﴿إِنْ أَكْرَمْتَ، تَرْزُقْ خَيْرًا، تَحْصُدُ سُورًا﴾ مثال:  
اگر نیکی بکاری، شادی درو می‌کنی.  
﴿إِنْ صَبَرْتَ، حَصَلَتْ عَلَيَّ النَّجَاحُ فِي حَيَاتِكَ﴾.  
اگر صبر کنی، در زندگی ات موفقیت به دست می‌آوری.



﴿إِذَا اجْتَهَدْتَ، نَجَحْتَ﴾؛ نیز معنای شرط دارد؛ مثال:  
هرگاه (اگر) تلاش کنی، موفق می‌شوی.

### کماختر نفسك: تَرَجِمِ الْآيَاتِ، ثُمَّ عَيِّنِ أَدَاةَ الشَّرْطِ وَ فِعْلَ الشَّرْطِ وَ جَوَابَهُ.

۱. ﴿وَمَا تَقْدَمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ﴾ الْبَقَرَةُ: ۱۱۰  
هر آنچه از خوبی برای خودتان پیش بفرستید، آن را نزد خداوند می‌یابید.  
أداة الشرط: ما / فعل الشرط: تقدموا / جواب الشرط: تجدوا
۲. ﴿إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يَثْبُتْ أَقْدَامَكُمْ﴾ مُحَمَّد: ۷  
اگر خدا را یاری کنید، شما را یاری می‌کند و گام‌هایتان را استوار می‌سازد.  
أداة الشرط: إن / فعل الشرط: تنصروا / جواب الشرط: ينصركم
۳. ﴿وَ إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا﴾ الْفُرْقَان: ۶۳  
و هرگاه نادانان ایشان را خطاب کنند، سخن آرام می‌گویند.  
(و چون نادانان ایشان را طرف خطاب قرار دهند به ملامت پاسخ می‌دهند. فولادوند)  
أداة الشرط: إذا / فعل الشرط: خاطبوا / جواب الشرط: قالوا

❖ ما تقدموا: هر چه از پیش بفرستید / يثبت: استوار می‌سازد / خاطب: خطاب کرد / سلام: سخن آرام



### کام التمارین برکد

التمرین الأول: عین الجملة الصحيحة و غیر الصحيحة حسب الحقيقة.

۱. التعتت طر ح سوال صعب بهدف إیجاد مشقة للمسؤول.   
 مچ گیری، مطرح کردن سوالی سخت با هدف ایجاد سختی برای کسی که مورد سوال واقع شده است.

۲. علم الأحياء علم مطالعة خواص العناصر.   
 زیست شناسی، علم مطالعه خصوصیات عناصرهاست.

۳. الإلتفات هو كلام خفي بين شخصين.   
 روی برگرداندن همان سخن پنهانی بین دو نفر هست.

۴. السبورة لوح أمام الطالب يكتب عليه.   
 تخته سیاه، لوحی در مقابل دانش آموزان است که روی آن نوشته می شود.

التمرین الثاني: ترجم الآية و الأحادیث و عین المطلوب منك.

۱. ﴿وَمَا تَنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ﴾ آية: ۷۳  
 و هر آنچه از خیر و خوبی انفاق کنید قطعاً خداوند نسبت به آن آگاه است. (المجرور بحرف جر: خیر، ه)

۲. مَنْ عَلَّمَ عِلْمًا، فَلَهُ أَجْرٌ مَنْ عَمِلَ بِهِ، لَا يَنْقُصُ مِنْ أَجْرِ الْعَامِلِ. رسول الله ﷺ  
 هر کس علمی به دیگری بیاموزد، پاداش کسی را دارد که به آن عمل کند، از پاداش عمل کننده کاسته نمی شود.  
 (بدون اینکه از پاداش عمل کننده چیزی کاسته شود) / (اسم الفاعل: العامل)

۳. النَّاسُ أَعْدَاءُ مَا جَهِلُوا. الإمام علي عليه السلام<sup>۸</sup>  
 مردم دشمن آنچه نمی دانند هستند. / (الجمع المكسر و مفردة: أعداء مفردة "عدو")

۴. إِذَا تَمَّ الْعَقْلُ نَقَصَ الْكَلَامُ. الإمام علي عليه السلام  
 هرگاه عقل تمام شود، سخن کم می شود. (الفاعل: العقل / الكلام)

۵. الْعَالِمُ حَيٌّ وَ إِنْ كَانَ مَيِّتًا. الإمام علي عليه السلام<sup>۹</sup>  
 دانشمند هرچند مرده باشد، زنده است. / (المبتدأ: العالم و الخبر: حي)

۶. قُمْ عَنْ مَجْلِسِكَ لِأَبِيكَ وَ مُعَلِّمِكَ وَ إِنْ كُنْتَ أَمِيرًا. الإمام علي عليه السلام<sup>۱</sup> (اسم المكان و اسم الفاعل)  
 به خاطر پدر و معلمت از جایت برخیز هرچند (اگرچه) فرمانروا (فرمانده) باشی. / (اسم المكان: مجلس و اسم الفاعل: معلم)

<sup>۲</sup> أجر: پاداش

<sup>۳</sup> جهل: ندانست

<sup>۴</sup> و إن: هرچند، اگرچه/میت: مرده، آن که جان در بدن ندارد/المیت: مرده

<sup>۵</sup> قُمْ: برخیز

<sup>۶</sup> و إن كنت أميراً: اگر چه فرمانده باشی

التَّمْرِينُ الثَّلَاثُ: تَرْجِمِ الْأَفْعَالَ وَالْمَصَادِرَ التَّالِيَةَ.

الْمَاضِي	الْمُضَارِع	الْأَمْرُ وَ النَّهْيُ	الْمَصْدَر
قَدْ أَنْقَذَ: نجات داده است	يُنْقِذُ: نجات می‌دهد	أَنْقِذْ: نجات بده	الْإِنْقَاذُ: نجات دادن
إِنْتَعَدَ: دور شد	لَا يَنْتَعِدُ: دور نمی‌شود	لَا تَنْتَعِدْ: دور نشو	الْإِنْتِعَادُ: دور شدن
إِنْسَحَبَ: عقب نشینی کرد	سَيَنْسَحِبُ: عقب نشینی خواهد کرد	لَا تَنْسَحِبْ: عقب نشینی نکن	الْإِنْسِحَابُ: عقب نشینی کردن
اسْتَحْدَمَ: به کار گرفت	يَسْتَحْدِمُ: به کار می‌گیرد	اسْتَحْدِمْ: به کار بگیر	الْإِسْتِحْدَامُ: به کار گرفتن
جَالَسَ: همنشینی کرد	يُجَالِسُ: همنشینی می‌کند	جَالِسْ: هم نشینی کن	الْمُجَالَسَةُ: هم نشینی کردن
تَذَكَّرَ: به یاد آورد	يَتَذَكَّرُ: به یاد می‌آورد	لَا تَذَكَّرْ: به یاد نیاور	التَّذَكُّرُ: به یاد آوردن
تَعَايَشَ: همزیستی کرد	يَتَعَايَشُ: همزیستی می‌کند	تَعَايَشْ: همزیستی کن	التَّعَايُشُ: همزیستی کردن
قَدْ حَرَّمَ: حرام کرده است	يُحَرِّمُ: حرام می‌کند	لَا تُحَرِّمْ: حرام نکن	التَّحْرِيمُ: حرام کردن

التَّمْرِينُ الرَّابِعُ: صَعِّ هَذِهِ الْجُمَلِ وَ التَّرَاكِبِ فِي مَكَانِهَا الْمُنَاسِبِ.

هُؤُلَاءِ نَاجِحَاتٌ. هَذَانِ الْمُكَيِّفَانِ، تِلْكَ الْحِصَّةُ، أَوْلَئِكَ مُسْتَمِعُونَ، هُؤُلَاءِ جُنُودٌ، هَاتَانِ الْبِطَاقَتَانِ.

مفرد مؤنث	مثنی مذکر	مثنی مؤنث	جمع مذکر سالم	جمع مؤنث سالم	جمع مکسر
تِلْكَ الْحِصَّةُ	هَذَانِ الْمُكَيِّفَانِ	هَاتَانِ الْبِطَاقَتَانِ	أَوْلَئِكَ مُسْتَمِعُونَ.	هُؤُلَاءِ نَاجِحَاتٌ.	هُؤُلَاءِ جُنُودٌ.

نکته: هرگاه بعد از اسم اشاره، اسم دارای "ال" بیاید؛ آن اسم اشاره «مفرد» معنا می‌شود و به اسم دارای ال، مشاراً إلیه گویند.

هرگاه بعد از اسم اشاره، اسم نکره بیاید؛ آن اسم اشاره «مبتدا» و اسم نکره نقش «خبر» و مرفوع را دارد.

اسم اشاره + ال = ترکیب است.	اسم اشاره + نکره = جمله است.
هَذَانِ الْمُكَيِّفَانِ، (این دو کولر)،	هُؤُلَاءِ نَاجِحَاتٌ. (اینان موفق هستند.)
تِلْكَ الْحِصَّةُ، (آن زنگ)،	أَوْلَئِكَ مُسْتَمِعُونَ. (آنان گوش دهنده هستند.)
هَاتَانِ الْبِطَاقَتَانِ، (این دو بلیط)،	هُؤُلَاءِ جُنُودٌ. (اینان، سرباز هستند.)

التَّمْرِينُ الْخَامِسُ: صَعِّ الْمُتَرَادِفَاتِ وَ الْمُتَضَادَاتِ فِي مَكَانِهَا الْمُنَاسِبِ. (= #)

وَدَّ / بَعْدَ / تَكَلَّمَ / اجْلَسَ / نِهَایَةَ / عِدَاوَةَ / احْتِرَامَ / أَحْيَاءَ / مَرَّةً / نَفَعَ / ذَنْبَ / هَرَبَ

إِنَّمْ = ذَنْبَ	تَبَجِيلٌ = احْتِرَامَ	تَارَةً = مَرَّةً	حُبٌّ = وُدَّ
فَرَّ = هَرَبَ	أَمْوَاتٌ ≠ أَحْيَاءَ	دَنَا ≠ بَعْدَ	قَمٌّ ≠ اجْلَسَ
صَرَّ ≠ نَفَعَ	بِدَايَةٌ ≠ نِهَایَةَ	سَكَتٌ ≠ تَكَلَّمَ	صِدَاقَةٌ ≠ عِدَاوَةَ

التَّمْرِينُ السَّادِسُ: أَكْمِلْ تَرْجَمَةَ الْآيَاتِ وَ الْحَدِيثَيْنِ، ثُمَّ عَيِّنْ أَدَاةَ الشَّرْطِ وَ فِعْلَ الشَّرْطِ، وَجَوَابَهُ.

۱. ﴿وَ مَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمُهُ اللَّهُ﴾ الْبَقَرَةُ: ۱۹۷  
و آنچه را از کار نیک ..... ، خدا آن را می داند (از آن آگاه است).

انجام دهید / أداة الشرط : ما / فعل الشرط: تفعلوا / و جواب الشرط: يعلم

۲. ﴿إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ﴾ الْأَسْرَاءُ: ۷  
اگر نیکی کنید، به خودتان نیک .....

میکنید(کرده اید) / أداة الشرط : إن / فعل الشرط: أحسنتم / و جواب الشرط: أحسنتم

۳. ﴿إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا﴾ الْأَنْفَالُ: ۲۹  
اگر پروای خدا کنید، برایتان نیروی تشخیص حق از باطل .....

قرار می دهد / أداة الشرط : إن / فعل الشرط: تتقوا / جواب الشرط: يجعل

۴. مَنْ سَأَلَ فِي صَعْرِهِ، أَجَابَ فِي كِبَرِهِ. الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
هرکس در خردسالی اش بپرسد، در بزرگسالی اش .....

پاسخ می دهد / أداة الشرط : مَنْ / فعل الشرط: سأل / جواب الشرط: أجاب

التَّمْرِينُ السَّابِعُ: ضَعْ فِي الدَّائِرَةِ الْعَدَدَ الْمُنَاسِبَ. «كَلِمَةٌ وَاحِدَةٌ زَائِدَةٌ»

- |                   |   |  |
|-------------------|---|--|
| ۱- الْمَشَاغِبُ   | ۵ | هُوَ تَحْرِيكُ الْوَجْهِ إِلَى الْيَمِينِ وَ إِلَى الْيَسَارِ. |
| ۲- الْحِصَّةُ     | ۱ | هُوَ الَّذِي يُسَبِّبُ مَشَاكِلَ وَ يَضُرُّ النَّظْمَ.         |
| ۳- الْفُسُوقُ     | ۴ | مَا يُعْطَى مُقَابِلَ عَمَلٍ عَامِلٍ أَوْ مُوظَّفٍ.            |
| ۴- الْأَجْرُ      | ۳ | تَرَكُ أَمْرِ اللَّهِ، وَ ارْتِكَابُ الْمَعَاصِي.              |
| ۵- الْأَلْتِفَاتُ | ۶ | أَعْمَالُ الْإِنْسَانِ وَ أَخْلَاقُهُ.                         |
| ۶- السُّلُوكُ     |   |  |

۲- الْحِصَّةُ

هُوَ الَّذِي يُسَبِّبُ مَشَاكِلَ وَ يَضُرُّ النَّظْمَ. ۱- الْمَشَاغِبُ

کسی که مشکلات را سبب می شود و به نظم زیان می رساند: اخلاق گر (شلوغ کار)

تَرَكُ أَمْرِ اللَّهِ، وَ ارْتِكَابُ الْمَعَاصِي. ۳- الْفُسُوقُ

ترک فرمان خداوند و انجام گناهان: آلوده به گناه

مَا يُعْطَى مُقَابِلَ عَمَلٍ عَامِلٍ أَوْ مُوظَّفٍ. ۴- الْأَجْرُ

آنچه در برابر کار کارگر یا کارمند داده می شود: پاداش

هُوَ تَحْرِيكُ الْوَجْهِ إِلَى الْيَمِينِ وَ إِلَى الْيَسَارِ. ۵- الْأَلْتِفَاتُ

همان حرکت دادن صورت به راست و چپ: روی برگرداندن

أَعْمَالُ الْإِنْسَانِ وَ أَخْلَاقُهُ. ۶- السُّلُوكُ

کارهای انسان و اخلاقش: رفتار

۴ فرقان : جدا کننده حق از باطل

## الْبَحْثُ الْعِلْمِيُّ ■ برگرد

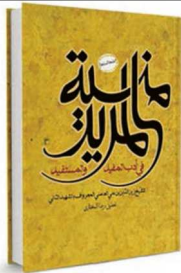
إِبْحَثْ فِي كِتَابِ «مَنْيَةِ الْمُرِيدِ» لِزَيْنِ الدِّينِ الْعَامِلِيِّ «الشَّهِيدِ الثَّانِي» عَنِ نَصِّ قَصِيرِ حَوْلِ آدَابِ التَّعْلِيمِ وَ التَّعَلُّمِ.



### ■ منیه المرید

کتاب منیه المرید فی آداب المفید و المستفید، کتابی در حوزه اخلاق اسلامی می باشد که یکی از آثار زین الدین ابن علی العاملی معروف به شهید ثانی می باشد.

الْعَالِمُ كَمَنْ مَعَهُ شَمْعَةٌ تُضِيءُ لِلنَّاسِ الْإِمَامُ مُحَمَّدُ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ



تقسیم ابواب و فصول کتاب منیه المرید:

- مقدمه: پیرامون فضیلت علم و روایات وارده در آن می باشد.
- باب اول: در آداب معلم و متعلم بحث شده است.
- باب دوم: آداب مفتی و مستفتی و فتوی را بیان نموده است.
- باب سوم: آداب و آفات و شروط مناظره را گوش زد می کند.
- باب چهارم: روش کتابت را بیان نموده است.
- خاتمه: در اقسام علوم شرعی و مراتب آن سخن گفته شده.
- تتمه کتاب: شامل وصایای مولف به عموم طلاب است.

حتما بخوانید: کتاب آداب المتعلمین

موضوع کتاب، آداب متقابل معلم و متعلم و نیز آداب تعلیم و تعلم در اسلام است. این کتاب منبع بسیاری از آثار پس از خود بوده و به جهت اهمیت آن دارای شروح و حواشی، ترجمه های متعدد و تلخیص هایی می باشد. این کتاب شریف از دیر باز تا کنون، کانون توجه دانشمندان و علمای شیعی بوده است.

جناب شهید ثانی از نوادگان علامه حلی و جزو فقهای نامدار شیعه بوده است. از ایشان تالیفات بسیاری بر جای مانده که مهمترین آنها کتاب (الروضه البهیه فی شرح لمعه دمشقیه) در باب فقه جعفری با بیانی نیمه استدلالی، به رشته تحریر در آمده است.

شهید ثانی در ابتدای کتاب تاریخ اتمام تالیف آنرا روز پنج شنبه ۲۰ ربیع الاول سال ۹۵۴ یعنی یازده سال قبل از شهادتش، در سن ۴۵ سالگی به پایان رسانده است.

در بیان فضیلت این کتاب بزرگان زیادی از جمله ابن العودی، میرزای شیرازی، محدث بحرانی، مقدس اردبیلی و بسیاری دیگر از علما قلم زنی کرده اند و به تمجید و تعریف این کتاب شریف پرداخته اند.

ما نیز در این مجال متذکر کلام میرزای شیرازی می شویم. ایشان می فرمایند:

چقدر شایسته است که اهل علم مواظبت نمایند به مطالعه این کتاب و متادب شوند به آداب مزبوره در آن.

شهید ثانی تلخیص جامعی از این کتاب ارائه نموده اند که آنرا (بغیه المرید) نامگذاری کرده اند.

کتاب منیه المرید بارها توسط علما و بزرگان دین ترجمه، شرح و یا به صورت منظوم در آمده که بهترین ترجمه فارسی آن به قلم جناب حجه الاسلام سید محمد باقر حجتی به رشته تحریر در آمده است.

بهترین ترجمه منظوم نیز، با نام (محاسن الادب) توسط شیخ عبد الرحیم شوشتری به زبان عربی نوشته شده است.

و نیز بهترین شرح که بر این کتاب نوشته شده است کتاب (سراج المبتدئین فی علوم آل محمد المعصومین) می باشد که با قلم و بنان سید محمود ده سرخی تالیف شده است.

بازنویسی و خلاصه کتاب با عنوان المراد من منیه المرید توسط جناب حجت الاسلام سید محمد رضا طباطبایی و ترجمه آن با نام آیین دانشوری نیز چند سالی است که منتشر گردیده و جزو متون درسی طلاب شده است که می بایست در سال دوم طلبگی

طلاب به مطالعه این کتاب پردازند.

امید است که انشاءالله همه دانش آموزان عزیز با مطالعه این کتاب خود را به زیور اخلاق اسلامی در ضمن تعلیم علم، مزین کنند.

### ■ مشخصات کتاب

آداب تعلیم و تعلم در اسلام: ترجمه گزارش گونه کتاب منیه المرید فی آداب المفید و المستفید از شهید ثانی

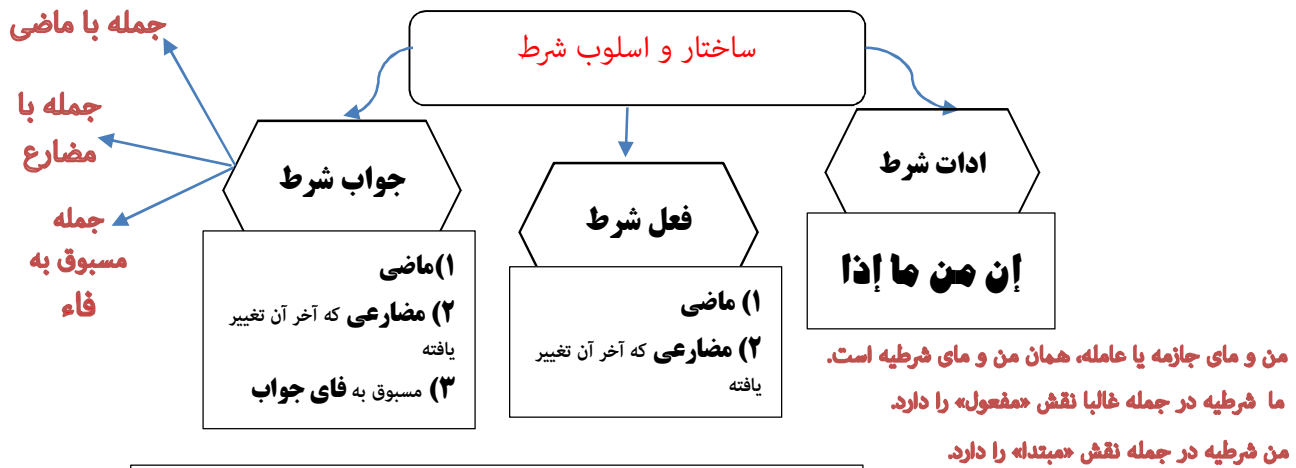
مولف: سید محمد باقر حجتی | شهید ثانی

ناشر کتاب: دفتر نشر فرهنگ اسلامی

قطع: رقعی

معرفی کتاب

این کتاب حاوی موضوعات زیر می باشد:  
زندگی نامه شهید ثانی  
آغاز ترجمه کتاب منیة المرید  
در شرف و فضیلت علم و دانش و دانشمندان و دانشجویان از دیدگاههای مختلف  
باب اول: آداب و وظائف معلم و شاگرد  
نوع دوم: آداب و وظائف ویژه معلم  
نوع سوم: آداب و وظائف ویژه شاگرد  
باب دوم: آداب فتوی و مفتی و مستفتی  
باب سوم: در مناظره و شرایط و آداب و آفات آن  
باب چهارم: آداب و آئین نگارش و نگاهداری کتاب که ابزار علم و دانش است  
خاتمه: درباره مطالب مهم و بارز  
مطلب دوم: درجات و مراتب اهمیت علوم دینی و مسائل مربوط به آن  
مطلب سوم: ترتیب و تسلسل علوم دینی در رابطه بامحصل و دانشجو  
تتمه کتاب: سفارش و اندرزهای شهید ثانی به دانشجویان  
پیوست ترجمه کتاب منیة المرید در: آداب سکنی و اقامت در مدارس می باشد.



جواب شرط، جمله اسمیه باشد.  
جواب شرط، فعل امر و یا نهی یا استفهام باشد.  
جواب شرط با اداتی مانند: «لم، لن، ما» شروع شده باشد.  
جواب شرط با «س و سوف» همراه باشد.  
جواب شرط با «قد+ فعل ماضی» همراه باشد.

**مواردی که «ف» بر  
سر جواب شرط می آید:**

اگر جواب شرط با «ف» شروع شده،  
هیچ تغییر برای فعل ایجاد نمی کند.

- بین فعل شرط و جواب شرط با حروفی مثل «و، ثم یا ویرگول» فاصله نمی افتد.
- «إن تنصروا الله ینصرکم و ینتھب أقدامکم.»: إن: ادات شرط- تنصروا: فعل شرط- ینصر: جواب شرط است. ینتھب بعد از «و» آمده، پس جواب شرط نیست.

## الدُّرُسُ الثَّلَاثُ بِرِکْرِد

عَجَائِبُ الْأَشْجَارِ  
شگفتی‌های درختان

## ﴿ إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ

وَ يُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ ... ﴾ الْأَنْعَامُ: ۹۵

بی گمان خدا شکافنده دانه و هسته است. زنده را از مرده بیرون می‌آورد و بیرون آورنده مرده از زنده است.

ظواهرُ الطَّبِيعَةِ تَنْبُتُ حَقِيقَةً وَاحِدَةً وَ هِيَ قُدْرَةُ اللَّهِ، وَ الْآنَ نَصِفُ بَعْضَ هَذِهِ الظَّوَاهِرِ:

پدیده های طبیعت یک حقیقت را ثابت می‌کنند و آن قدرت خداست، و اکنون (اینک) برخی از این پدیده‌ها را توصیف می‌کنیم:

الْعَنْبُ الْبِرَازِيلِيُّ شَجَرَةٌ تَخْتَلِفُ عَنِ بَاقِيِ أَشْجَارِ الْعَالَمِ، تَنْبُتُ فِي الْبِرَازِيلِ، وَ تَنْمُو أَثْمَارُهَا عَلَيَّ جِدْعِهَا، وَ مِنْ أَهَمِّ مَوَاصِفَاتِ هَذِهِ الشَّجَرَةِ أَنَّهَا تُعْطِي أَثْمَاراً طَوَّلَ السَّنَةِ.

انگور برزیلی درختی است که با بقیه درختان جهان فرق دارد، در برزیل می‌روید، و میوه‌هایش روی تنه آن رشد می‌کند، و از مهم‌ترین ویژگی‌های این درخت این است که آن در طول سال میوه می‌دهد.

شَجَرَةُ السُّكُوبَا شَجَرَةٌ مِنْ أَطْوَلِ أَشْجَارِ الْعَالَمِ فِي كَالِيفُورِنِیَا، قَدْ يَبْلُغُ ارْتِفَاعُ بَعْضِهَا أَكْثَرَ مِنْ مِئَةِ مِترٍ وَ قَدْ يَبْلُغُ قَطْرُهَا تِسْعَةَ أمتارٍ، وَ يَزِيدُ عُمْرُهَا عَلَيَّ ثَلَاثَةَ آلَافٍ وَ خَمْسِ مِئَةِ سَنَةٍ تَقْرِیباً.

درخت سکویا درختی از بلندترین درختان جهان در کالیفرنیاست، گاهی بلندی برخی از آنها به بیش از ۱۰۰ متر می‌رسد و گاهی قطر آن به ۹ متر می‌رسد، و عمرش تقریباً افزون بر (بیشتر از) ۳۵۰۰ سال می‌شود.

الشَّجَرَةُ الْخَانِقَةُ شَجَرَةٌ تَنْمُو فِي بَعْضِ الْغَابَاتِ الْإِسْتَوَائِيَّةِ، تَبْدَأُ حَيَاتَهَا بِالْإِلْتِفَافِ حَوْلَ جِدْعِ شَجَرَةٍ وَ غُصُونِهَا، ثُمَّ تَخْنُقُهَا تَدْرِیجاً. يَوْجَدُ نَوْعٌ مِنْهَا فِي جَزِيرَةِ قِشْمِ الْتِي تَقَعُ فِي مَحَافِظَةِ هَرْمُزْجَانِ.

درخت خفه کننده درختی است که در برخی از جنگل‌های استوایی می‌روید، زندگی‌اش را با درهم پیچیدن به دور تنه و شاخه‌های درختی آغاز می‌کند، سپس کم کم آن را خفه می‌کند. گونه‌ای از آن در جزیره قشم که در استان هرمزگان واقع است، وجود دارد.

شَجَرَةُ الْخُبْزِ شَجَرَةٌ اسْتَوَائِيَّةٌ تَنْمُو فِي جُزُرِ الْمُحِيطِ الْهَادِي، تَحْمِلُ أَثْمَاراً فِي نِهَائِيَةِ أَغْصَانِهَا كَالْخُبْزِ. يَأْكُلُ النَّاسُ لُبَّ هَذِهِ الْأَثْمَارِ.

درخت نان درختی استوایی است که در جزایر اقیانوس آرام می‌روید، و میوه‌هایی مانند نان در انتهای شاخه‌هایش حمل می‌کند. مردم مغز این میوه‌ها را می‌خورند.

شَجَرَةُ النَّفْطِ شَجَرَةٌ يَسْتَعْدِمُهَا الْمُزَارِعُونَ كَسِيَاحِ حَوْلِ الْمَزَارِعِ لِجَمَائِيَةِ مَحَاصِلِهِمْ مِنَ الْحَيَوَانَاتِ؛ لِإِنَّ رَائِحَةَ هَذِهِ الشَّجَرَةِ كَرِيهَةٌ تَهْرُبُ مِنْهَا الْحَيَوَانَاتُ، وَ تَحْتَوِي بَدْوَرُهَا عَلَيَّ مِقْدَارٍ مِنَ الرُّيُوتِ لَا يُسَبِّبُ اشْتِعَالَهَا خُرُوجَ أَيِّ غَازَاتٍ مُلَوِّتَةٍ. وَ يُمْكِنُ إِنتَاجُ النَّفْطِ مِنْهَا. وَ يَوْجَدُ نَوْعٌ مِنْهَا فِي مَدِينَةِ نِيكْسَهَرِ مَحَافِظَةِ سِيسْتَانِ وَ بَلُوشِستَانِ بِاسْمِ شَجَرَةِ مِدَادِ.

درخت نفت درختی است که کشاورزان آن را مانند پرچینی دور کشتزارها برای محافظت محصولاتشان از جانوران به کار می‌گیرند؛ زیرا بوی این درخت بد و ناخوشایند است **به گونه‌ای که (و)** جانوران از آن می‌گریزند، و دانه‌هایش

حاوی مقداری روغن است که آتش گرفتن آن سبب خروج هیچ گاز آلوده کننده‌ای نمی‌شود. و تولید نفت از آن امکان دارد و گونه‌ای از آن در شهر نیکشهر در استان سیستان و بلوچستان به نام درخت مداد وجود دارد.

شَجَرَةُ الْبَلُوْطِ هِيَ مِنَ الْأَشْجَارِ الْمُعَمَّرَةِ وَ قَدْ تَبَلَّغَ مِنَ الْعُمْرِ الْفِي سَنَةٍ. تَوْجَدُ غَابَاتٌ جَمِيلَةٌ مِنْهَا فِي مُحَافَظَتِي إِيلَامِ وَ لُرِسْتَانِ. يَدْفِنُ السَّنْجَابُ بَعْضَ جَوْزَاتِ الْبَلُوْطِ السَّلِيمَةِ تَحْتَ التُّرَابِ، وَ قَدْ يَنْسَى مَكَانَهَا. وَ فِي السَّنَةِ الْقَادِمَةِ تَنْمُو تِلْكَ الْجَوْزَةُ وَ تَصِيرُ شَجَرَةً.

درخت بلوط از درختان کهنسال است و گاهی عمرش به دو هزار سال می‌رسد. جنگل‌های زیبایی از آن در استان ایلام و استان لرستان وجود دارد. سنجاب برخی دانه‌های سالم بلوط را زیر خاک دفن می‌کند و گاهی جایش را فراموش می‌کند و در سال آینده آن دانه بلوط می‌روید و درختی می‌شود.

قَالَ الْإِمَامُ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

امام صادق (درود بر او باد) فرموده است:

إِزْرَعُوا وَ اغْرَسُوا، ... وَ اللَّهُ مَا عَمِلَ النَّاسُ عَمَلًا أَحَلَّ وَ لَا أُطِيبَ مِنْهُ. <sup>٤</sup> <sup>٤</sup>  
کشاورزی کنید و نهال بکارید، ... به خدا سوگند مردم کاری را حلال‌تر و خوب‌تر (پاک‌تر) از آن انجام نداده‌اند.

### برگرد المعجم

مَحَاصِيلُ : محصولات الْمُحِيطُ الْهَادِي : اقیانوس آرام مُزَارِعُ : کشاورز = زَارِعٌ، فَلَاحٌ مُعَمَّرٌ : کهن‌سال مُلُوْثٌ : آلوده کننده مُؤَاصِفَاتٌ : ویژگی‌ها نَبَتٌ : روئید (مضارع: يَنْبَتُ) نَصْفٌ : توصیف می‌کنیم نَوَى : هسته	جَذَعٌ : تنه «جمع: جَذوع» جُزُرٌ : جزیره‌ها «مفرد: جَزِيْرَةٌ» جَوْزَةٌ : دانه گردو، بلوط و مانند آن خَتَقٌ : خفه کرد (مضارع: يَخْتُقُ) خَانِقٌ : خفه کننده سَبَبٌ : سبب شد (مضارع: يَسَبِّبُ) سِيَاجٌ : پرچین غَازٌ : گاز فَالِقٌ : شکافنده لُبٌّ : مغز میوه	أَحَلٌّ : حلال‌ترین اشْتِعَالٌ : برافروخته شدن، سوختن (اشْتَعَلَ، يَشْتَعِلُ) أَطِيبٌ : خوب‌ترین = أَحْسَنٌ، أَفْضَلُ أَعْصَانٌ، عُصُونٌ : شاخه‌ها «مفرد: عُصْنٌ» الْتِفَافٌ : در هم پیچیدن (الْتَفَّ، يَلْتَفُّ) بُدُوْرٌ : دانه‌ها «مفرد: بَدْرٌ»
--	--	---

### برگرد حَوْلَ النَّصِّ

صَخٌّ فِي الْفِرَاقِ كَلِمَةٌ مُنَاسِبَةٌ حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ.

۱. تَبَدُّدُ الشَّجَرَةِ الْخَانِقَةُ حَيَاتُهَا بِالِالْتِفَافِ حَوْلَ جَذَعِ شَجَرَةٍ وَ عُصُونِهَا. درخت خفه کننده، زندگی خود را با پیچیدن به دور تنه یک درخت و شاخه‌هایش شروع می‌کند.

۲. لَا يُسَبِّبُ اشْتِعَالَ زُيُوتِ شَجَرَةِ النَّفْطِ خُرُوجَ أَيِّ غَازَاتٍ مُلُوْثَةٍ. آتش گرفتن روغن‌های درخت نفت سبب خروج هیچ گاز آلوده کننده‌ای نمی‌شود.

۳. تَوْجَدُ غَابَاتٌ جَمِيلَةٌ مِنْ أَشْجَارِ الْبَلُوْطِ فِي مُحَافَظَتِي إِيلَامِ وَ لُرِسْتَانِ. جنگل‌های زیبایی از درختان بلوط در دو استان ایلام و لرستان یافت می‌شود.

<sup>٤٣</sup> نون مثنوی و جمع مذکر در حالت مضاف حذف می‌شود. مانند: الْفِي سَنَةٍ (الْفِي سَنَةٍ) - مُحَافَظَتِي إِيلَامِ وَ لُرِسْتَانِ (مُحَافَظَتَيْنِ+إِيلَامِ وَ لُرِسْتَانِ)  
<sup>٤٤</sup> طَيِّبٌ، یعنی خوب، مترادف آن جَيِّدٌ وَ حَسَنٌ وَ مُتَضَادِّشَ سَيِّئٌ است. نکته قاعده: أَحَلٌّ وَ أُطِيبَ: اسم تفضیلند.

۴. قَدْ يَبْلُغُ ارْتِفَاعُ بَعْضِ أَشْجَارِ السُّكُويَا أَكْثَرَ مِنْ مِئَةِ مِثْرٍ.  
گاهی بلندی بعضی درختان سکویا به بیشتر از صد متر می‌رسد.

۵. تَحْمِلُ شَجَرَةُ الْخُبْزِ أَثْمَاراً فِي نِهَائِهِ الْأَغْصَانِ كَالْخُبْزِ.  
درخت نان در انتهای شاخه‌ها میوه‌هایی مانند نان می‌دهد.

۶. تَنْمُو أَثْمَارُ الْعِنَبِ الْبِرَازِيلِيِّ عَلَى جَذَعِ شَجَرَتِهِ.  
میوه‌های انگور برزیلی بر تنه درختش می‌روید.

## هـ اِعْلَمُوا هـ بَرگِرد

### الْمَعْرِفَةُ وَ النِّكْرَةُ

اسم معرفه اسمی است که نزد گوینده و شنونده، یا خواننده شناخته شده است؛ اما اسم نکره، ناشناخته است. مهم‌ترین نشانه اسم معرفه داشتن "ال" است؛ مثال:

جاءَ مُدَرِّسٌ: معلّمی آمد.      جاءَ الْمُدَرِّسُ: معلّم آمد.  
وَجَدْتُ قَلَمًا: قلمی را یافتم.      وَجَدْتُ الْقَلَمَ: قلم را یافتم.

معمولاً هرگاه اسمی به صورت نکره بیاید و همان اسم دوباره همراه "ال" تکرار شود، می‌توان الف و لامش را «این» یا «آن» ترجمه کرد؛ مثال:

رَأَيْتُ أَفْرَاسًا: رأيت الأفراس جنبا صاحبها.  
اسب‌هایی را دیدم.      آن اسب‌ها کنار صاحبشان بودند.

کلمه أفراساً «نکره» است. اسم نکره نزد گوینده، شنونده، یا خواننده ناشناخته است؛ اسم نکره معمولاً تنوین ( ءٌ ، ةٌ ، ةٌ ) دارد؛ مثال: رَجُلًا، رَجُلٍ و رَجُلٌ  
در زبان فارسی اسم نکره به سه صورت می‌آید: مردی آمد. / یک مرد آمد. / یک مردی آمد.  
معادل عربی هر سه جمله بالا می‌شود: جاءَ رَجُلٌ.

اسم خاص (یعنی نام مخصوص کسی یا جایی) در زبان عربی «اسم عَلَم» نامیده می‌شود و معرفه به شمار می‌رود؛ مانند: هاشم، مریم، بغداد، بیروت و...

اسم عَلَم، مانند: عَبَّاسٌ، كَاطِمٌ و حُسَيْنٌ تنوین دارد، ولی نکره نیست؛ بلکه معرفه است.  
سال گذشته با مبتدا و خبر آشنا شدید. گاهی خبر تنوین دارد؛ مثال:

الْعِلْمُ كَنْزٌ. دانش گنج است.      فَرَيْقُنَا فَائِزٌ. تیم ما برنده است.  
در دو مثال بالا كَنْزٌ و فائِزٌ تنوین دارد؛ اما نیازی به نکره معنا کردن نیست.

نکته:

برازیلی: نکره - البرازیلی: معرفه به ال - البرازیل: معرفه علم (نام کشور)

معرفه به ال: الشيطان، القرآن (در کتب درسی)، الملائكة، الدنيا، الآخرة، البلوط، الإمام، السنجاب، التفط، العنب

معرفه علم: الله، إبليس، علي، کنیه مثل ابوالقاسم، لقب مثل زین العابدین، دماوند، «مداد» در «شجرة مداد»، سیبویه، جبل النور، قبة قابوس، قابوس، ایلام، العراق، النجف، یا جوج و مأجوج



**که اِخْتَرْتُمْ نَفْسَكُمُ : تَرْجِمُ مَا يَلِي حَسَبَ قَوَاعِدِ الْمَعْرِفَةِ وَ النَّكِرَةِ.**

۱. ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ ۚ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ ۗ﴾  
النور: ۳۵

خداوند نور آسمانها و زمین است؛ مَثَلِ نور او مانند چراغدانی است که در آن چراغی است، آن چراغ در شیشه‌ای است، آن شیشه گویی اختری درخشان است.

۲. ﴿... أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا فَعَصَىٰ فِرْعَوْنَ الرَّسُولَ ...﴾ ۱۶ و ۱۵ المزمّل: ۱۶ و ۱۵  
رسولی به سوی فرعون فرستادیم پس (ولی) فرعون از آن رسول نافرمانی کرد...

۳. ﴿عَالِمٌ يَنْتَفَعُ بِعِلْمِهِ، خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ عَابِدٍ﴾ رسول الله ﷺ  
دانشمندی که از علم او بهره‌مند می‌شوند، از هزار عبادت‌کننده بهتر است.

در گروه‌های دو نفره شبیه‌گفت وگویی زیر را در کلاس اجرا کنید.

**جواب برگردد**

**(فِي الْمَلْعَبِ الرِّيَاضِيِّ)**

إبراهيم	إسماعيل
لِمُشَاهَدَةِ أَيِّ مُبَارَاةٍ؟ برای دیدن چه مسابقه‌ای؟	تَعَالَ نَذْهَبْ إِلَى الْمَلْعَبِ. بیا به ورزشگاه برویم.
بَيْنَ مَنْ هَذِهِ الْمُبَارَاةُ؟ این مسابقه بین چه کسانی هست؟	لِمُشَاهَدَةِ مُبَارَاةِ كُرَةِ الْقَدَمِ. برای دیدن مسابقه فوتبال.
الْفَرِيقَانِ تَعَادَلَا ۲ قَبْلَ أُسْبُوعَيْنِ. این دو تیم دو هفته قبل مساوی شدند.	بَيْنَ فَرِيقِ الصَّدَاقَةِ وَ السَّعَادَةِ. بین تیم صداقت و سعادت.
أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَقْوَى؟ کدام یک از دو تیم قوی‌تر هستند؟	أَتَذَكَّرُ ۳ ذَلِكُ. آن را به یاد می‌آورم.
عَلَى عَيْنِي* تَعَالَ نَذْهَبْ. به روی چشم (اطاعت می‌شود). بیا برویم. [*جواب علی عینی: سلامت عیناک]	كَلَا هُمَا قَوِيَانِ. عَلَيْنَا بِالذَّهَابِ إِلَى الْمَلْعَبِ. قَبْلَ أَنْ يَمْتَلِئَ ۶ مِنَ الْمُتَفَرِّجِينَ. هر دو قوی هستند. باید به ورزشگاه برویم، قبل از اینکه از تماشاچی پر شود.
فِي الْمَلْعَبِ در ورزشگاه	
هُوَ هَجَمَ عَلَى مَرْمَى فَرِيقِ السَّعَادَةِ. هَدَفًا، هَدَفًا! او به دروازه‌بان تیم سعادت حمله کرد. كُلُّ، كُلُّ!	أَنْظُرْ؛ جَاءَ أَحَدُ مُهَاجِمِي فَرِيقِ الصَّدَاقَةِ. سَيَسْجُلُ ۷ هَدَفًا ۸. نگاه کن؛ یکی از مهاجمان تیم صداقت آمد. یک گل خواهد زد.

۴ الْمَشْكَاةُ : چراغدان  
۵ الدَّرِّيُّ : درخشان

لَكِنَّ الْحَكْمَ <sup>۱۰</sup> مَا قَبْلَ الْهَدَفِ؛ لِمَاذَا؟! أَمَّا دَاوِرٌ كُلٌّ رَا نِيذِيرَفْت؛ چَرَا؟! رُبَّمَا بِسَبَبِ تَسَلُّلٍ <sup>۱۱</sup> . شاید به خاطر آفساید.	أَنْظُرُ، هَجْمَةٌ قَوِيَّةٌ مِنْ جَانِبِ لَاعِبِ قَرِيْقِ الصَّدَاقَةِ. نگاه کن، حمله ای قدرتمند از طرف بازیکن تیم صداقت.
مَنْ يَذْهَبُ إِلَى النَّهَائِي؟ چَه كَسِي بَه [دور] نِهَائِي مِي رُوْد؟ مَنْ يُسَجِّلُ هَدَفًا يَذْهَبُ إِلَى النَّهَائِي. هَر كَسِ گَلِي ثَبِت كِنْد بَه دُور نِهَائِي مِي رُوْد.	مَنْ يَذْهَبُ إِلَى النَّهَائِي؟ چَه كَسِي بَه [دور] نِهَائِي مِي رُوْد؟ مَنْ يُسَجِّلُ هَدَفًا يَذْهَبُ إِلَى النَّهَائِي. هَر كَسِ گَلِي ثَبِت كِنْد بَه دُور نِهَائِي مِي رُوْد.
أَلْحَكْمُ يَصْفِرُ.. دَاوِر سُوْت مِي زِنْد... لَقَدْ تَعَادَلَا مَرَّةً ثَانِيَةً بِلَا هَدَفِ. بَار دُوم بَدُون كُلِّ مَسَاوِي شَدْنْد.	أَلْحَكْمُ يَصْفِرُ.. دَاوِر سُوْت مِي زِنْد... لَقَدْ تَعَادَلَا مَرَّةً ثَانِيَةً بِلَا هَدَفِ. بَار دُوم بَدُون كُلِّ مَسَاوِي شَدْنْد.

۱. الْمُبَارَاة: مسابقه
۲. تَعَادَل: برابر شد
۳. أَتَذَكَّرُ: به یاد می آورم
۴. كَلَا: هر دو
۵. أَنْ يَمْتَلِي: که پر شود
۶. الْمُتَفَرِّجُ: تماشاچی
۷. سَيَسْجُلُ: ثبت خواهد کرد
۸. الْهَدَفُ: گل
۹. الْمَرْمِي: دروازه
۱۰. الْحَكْمُ: داور
۱۱. التَّسَلُّلُ: آفساید
۱۲. يُعْجِبُنِي: مرا در شگفت می آورد، خوشم می آید (أَعْجَبَ، يُعْجِبُ)
۱۳. حَارِسُ الْمَرْمِي: دروازه بان

## که التمارین برگرد

التَّمْرِينُ الْأَوَّلُ: أَيُّ كَلِمَةٍ مِنْ كَلِمَاتِ مَعْجَمِ الدَّرْسِ تُنَاسِبُ التَّوْضِيحَاتِ التَّالِيَةَ؟

۱. بَحْرٌ يُعَادِلُ ثَلَاثَ الْأَرْضِ تَقْرِيْبًا.  
دریایی که تقریباً با یک سوم زمین برابر می شود.
  ۲. التَّجْمَعُ وَ الدَّوْرَانُ حَوْلَ شَيْءٍ.  
جمع شدن و چرخیدن دور چیزی.
  ۳. الَّذِي يُعْطِيهِ اللَّهُ عُمْرًا طَوِيلًا.  
کسی که خدا به او عمر طولانی می دهد.
  ۴. الَّذِي يَعْمَلُ فِي الْمَرْعَةِ .  
کسی که در مزرعه کار می کند.
  ۵. صِفَاتٌ أَحَدٌ أَوْ شَيْءٍ.  
ویژگی های کسی یا چیزی.
- المحيط الهادي  
اقیانوس آرام
- التفاف  
در هم پیچیدن
- معمّر  
کهنسال
- مزارع، فلاح، زارع  
کشاورز
- مواصفات  
ویژگی ها

التَّمْرِينُ الثَّانِي: تَرْجِمِ الْأَحَادِيثَ النَّبَوِيَّةَ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَطْلُوبَ مِنْكَ.

۱. مَا مِنْ مُسْلِمٍ يَزْرَعُ زَرْعًا أَوْ يَغْرِسُ غَرْسًا فَيَأْكُلُ مِنْهُ طَيْرٌ أَوْ إِنْسَانٌ أَوْ بَهِيمَةٌ إِلَّا كَانَتْ لَهُ بِهِ صَدَقَةٌ.  
(الْجَارُ وَ الْمَجْرُورُ، وَ اسْمُ الْفَاعِلِ)

۴ ما مِنْ : هیچ ... نیست = لای نفی جنس  
۵ غَرْسٌ : نهال

هیچ مسلمانی نیست که زراعتی کشت کند یا نهالی بکارد پس پرنده‌ای یا انسانی یا چارپایی از آن بخورد مگر آن که برای او به خاطر آن صدقه‌ای باشد. [مهربانی با موجودات صدقه محسوب می‌شود]  
**الْجَارُّ وَالْمَجْرُورُ: مِنْ مُسْلِمٍ، مِنْهُ، لَهُ، بِهِ وَ اسْمُ الْفَاعِلِ: مُسْلِمٌ**

۲. ما مِنْ رَجُلٍ يَغْرِسُ غَرْسًا إِلَّا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ قَدْرَ مَا يَخْرُجُ مِنْ ثَمَرِ ذَلِكَ الْغَرْسِ.

(الْفِعْلُ الْمَاضِي وَالْمَفْعُولُ)

هیچ کسی نیست که نهالی بکارد؛ مگر این که خداوند به اندازه میوه‌ای که (آن نهال می‌دهد) از آن نهال برون می‌شود، برایش پاداش بنویسد.

**الْفِعْلُ الْمَاضِي: كَتَبَ وَ الْمَفْعُولُ: غَرْسًا ، قَدْرَ**

۳. سَأَلَ النَّبِيُّ ﷺ: أَيُّ الْمَالِ خَيْرٌ؟ قَالَ: زَرْعٌ زَرَعَهُ صَاحِبُهُ. الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ (الْفِعْلُ الْمَجْهُولُ، وَالْفَاعِلُ) از پیامبر (ص) سوال شد: کدام مال بهتر است؟ فرمود: زراعتی که صاحبش آن را بکارد. (یعنی خود شخص آن را بکارد)  
**الْفِعْلُ الْمَجْهُولُ: سَأَلَ وَ الْفَاعِلُ: صَاحِبٌ**

التَّمْرِينُ الثَّلَاثُ: أَحِبَّ عَنِ الْأَسْئَلَةِ الثَّلَاثَةِ حَسَبَ الصُّورِ.



بِمَ يَذْهَبُ الطُّلَابُ إِلَى الْمَدْرَسَةِ؟ بِالْحَافِلَةِ. فِي أَيِّ بِلَادٍ تَقَعُ هَذِهِ الْأَهْرَامُ؟ فِي مِصْرَ  
 دانش‌آموزان با چه چیزی به مدرسه می‌روند؟ با اتوبوس این اهرام در کدام کشور قرار دارد؟ در مصر



لِمَنْ هَذَا التَّمثالُ؟ لِسَيبَوِيهِ. این مجسمه از آن کیست؟ از سیبویه

كَيْفَ الْجَوُّ فِي أَرْدَبِيلَ فِي الشَّتَاءِ؟ بَارِدٌ. هوای اردبیل در زمستان چگونه است؟ سرد



مَاذَا تُشَاهِدُ فَوْقَ النَّهْرِ؟ أُشَاهِدُ جِسْرًا. بالای رودخانه چه می‌بینی؟ پلی می‌بینم.

هَلْ تُشَاهِدُ وَجْهًا فِي الصُّورَةِ؟ نَعَمْ. أُشَاهِدُ الْوَجْهَ. آیا چهره‌ای در عکس می‌بینید؟ بله، چهره را می‌بینم.

التَّمْرِينُ الرَّابِعُ:

ألف: عَيِّنِ التَّرْجَمَةَ الصَّحِيحَةَ حَسَبَ قَوَاعِدِ الْمَعْرِفَةِ وَ النَّكْرَةِ.

- |                                     |                     |                                     |                      |
|-------------------------------------|---------------------|-------------------------------------|----------------------|
| <input type="checkbox"/>            | صدای عجیب را شنیدم. | <input checked="" type="checkbox"/> | صدای عجیبی را شنیدم. |
| <input checked="" type="checkbox"/> | به روستا رسیدم.     | <input type="checkbox"/>            | به روستایی رسیدم.    |
| <input type="checkbox"/>            | نگاه به گذشته       | <input checked="" type="checkbox"/> | نگاهی به گذشته       |
| <input checked="" type="checkbox"/> | بندگان درستکار      | <input type="checkbox"/>            | بندگانی درستکار      |
| <input type="checkbox"/>            | دستبندی کهنه        | <input checked="" type="checkbox"/> | دستبند کهنه          |
| <input checked="" type="checkbox"/> | تاریخ زرین          | <input type="checkbox"/>            | تاریخی زرین          |

ب: تَرَجِّمِ الْجُمْلَةَ التَّالِيَةَ حَسَبَ قَوَاعِدِ الْمَعْرِفَةِ وَ النَّكْرَةِ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَعْرِفَةَ وَ النَّكْرَةَ فِي مَا أُشِيرَ ٤ إِلَيْهِ بِخَطِّ.



سَجَلَتْ مُنْظَمَةُ الْيُونِسْكَو مَسْجِدَ الْإِمَامِ وَ قُبَّةَ قَابُوسٍ فِي قَائِمَةِ التُّرَاثِ الْعَالَمِيِّ  
سازمان یونسکو مسجد امام و گنبد کاووس را در لیست میراث جهانی ثبت کرد.  
قابوس: معرفه / التُّرَاث: معرفه



عِمَارَةٌ خَسْرُو آبَادٍ فِي سَنْدَجٍ يَجْذِبُ سَيَّاحًا مِنْ مَدْنِ إِيرَانَ. حَدِيقَةُ شَاهَزَادَةِ قُرْبِ كِرْمَانَ جَنَّةٌ فِي الصَّحْرَاءِ.  
عمارت خسروآباد در ساندج گردشگرانی را از شهرهای ایران جذب می کند. باغ شاهزاده نزدیک کرمان، بهشتی  
در بیابان است.  
سیاحاً: نکره / جَنَّةٌ: نکره



مَعْبَدٌ كُرْدُكَلَا فِي مِحَافِظَةِ مَازَنْدَرَانَ أَحَدُ الْأَثَارِ الْقَدِيمَةِ.  
عبادتگاه کردکلا در استان مازندران یکی از آثار قدیمی است.  
مازندران: معرفه

٤ أُشِيرَ إِلَيْهِ: اشاره شد  
٥ قَائِمَةُ التُّرَاثِ الْعَالَمِيِّ: لیست میراث جهانی

التمرین الخامس: عین الکلمة الصحيحة حسب الفعل الماضي.

الفعل الماضي	الفعل المضارع	فعل الأمر	المصدر	اسم الفاعل
وافق	يُوافقُ	وافقُ	التَّوْفِيقُ	المُؤَافِقُ
	يُوفِّقُ	وفِّقُ	المُؤَافِقَةُ	المُوفِّقُ
تقرب	يُقَرِّبُ	قَرِّبُ	التَّقَرُّبُ	المُقَرِّبُ
	يَتَقَرَّبُ	تَقَرَّبُ	التَّقَرُّبُ	المَتَقَرِّبُ
تعارف	يَتَعَرَّفُ	تَعَارَفُ	المُعَارَفَةُ	المَتَعَارِفُ
	يَتَعَارَفُ	اعْرِفُ	التَّعَارُفُ	المُعَرِّفُ
اشتغل	يَسْتَعْمِلُ	اسْتَعْمِلُ	الِاسْتِغَالُ	المُسْتَعْمِلُ
	يَسْتَعْمِلُ	انْشَغِلُ	الِاسْتِغَالُ	المُنْشَغِلُ
انفتح	يَنْفَتِحُ	انْفَتِحُ	الِانْفِتاحُ	المُنْفَتِحُ
	يَنْفَتِحُ	تَفْتَحُ	الِانْفِتاحُ	المُنْفَتِحُ
استرجع	يَسْتَرْجِعُ	اسْتَرْجِعُ	الِاسْتِرْجَاعُ	المُسْتَرْجِعُ
	يَرْجِعُ	راجِعُ	الِاسْتِرْجَاعُ	المُرْجِعُ
نزل	يُنزِلُ	انزِلُ	النَّزولُ	المُنزِلُ
	يُنزِلُ	نزلُ	التَّنْزِيلُ	النَّازِلُ
أكرم	يُكْرِمُ	أكرمُ	الِإِكْرَامُ	الأَكْرَمُ
	يُكْرِمُ	كرمُ	التَّكْرِيمُ	المُكْرِمُ

التمرین السادس: ضع في الفراغ كلمة مناسبة.

- يُسَجِّعُ ال ..... فَرِيقَهُمْ فِي المَلْعَبِ.  
تماشاچیان تیمشان را در ورزشگاه تشویق می کنند.
- شُرْطِي المُرور ..... حَتَّى تَتَوَقَّفَ السَّياراتُ.  
پلیس راهنمایی سوت می زند تا خودروها متوقف شوند.
- وَضَعْتُ المِصباحَ فِي ..... البَيْتِ.  
چراغ را در چراغدان خانه گذاشتم.
- جَدِّي لا ..... بَعْضَ ذِکْرِياتِهِ.  
پدربزرگم بعضی خاطراتش را به یاد می آورد.
- شارِكُ زُمْلاؤُنَا فِي ..... عِلْمِيَّةِ.  
هم شاگردی هایمان در مسابقه علمی شرکت کردند.
- سَجَّلَ لاعِبُنَا ..... رائِعاً.  
بازیکنمان گلی زیبا ثبت کرد.

مُواصِفاتُ/مُتاجِرُ/مُتَفَرِّجُونَ  
ویژگی ها/ مغازه ها/ تماشاچیان

يَصْفِرُ/يَتَعادَلُ/يَمْتَلِي  
سوت می زند/ برابر می شود/ پر می شود

تَخْفِيزُ/مِفْتاحُ/مِشْكاةُ  
تخفیف/کلید/چراغدان

يَعْرِسُ/يَتَدَكَّرُ/يَنْبُتُ  
می کارد/به یاد می آورد/می روید

مُباراةُ/التَّفافِ/بُذورُ  
مسابقه/در هم پیچیدن/دانه ها

جِدْعا/هَدَفاً/نوعِيَّةُ  
تنه ای/گلی/نوعی، جنسی

التَّمْرِينُ السَّابِعُ: اُكْتُبْ جَمَعَ هَذِهِ الْأَسْمَاءِ.

سَائِح: سُيَاح (گردشگران)	/	أَثَر: آثَار (اثرها، نشان‌ها)	/	تَارِيخ: تَوَارِيخ (تاریخ‌ها)
قَرْيَة: قُرَى (روستاها)	/	عَبَد: عِبَاد (بندگان)	/	دَوَلَة: دَوْل (کشورها)
بَهِيمَة: بَهَائِم (چارپایان)	/	مَلْعَب: مَلَاعِب (ورزشگاه‌ها)	/	رَسُول: رُسُل (پیامبران)
سِرْوَال: سِرَاوِيل (شلوارها)	/	عُصْن: أَغْصَان، عُصُون (شاخه‌ها)	/	شَجَر: أَشْجَار (درختان)
زَيْت: زُيُوت (روغن‌ها)	/	حَيّ: أَحْيَاء (زندگان)	/	قَبْر: قُبُور (گورستان‌ها)

## الْبَحْثُ الْعِلْمِيُّ بِرِغْدٍ

إِبْحَثْ عَنِ نَصِّ حَوْلَ أَهْمِيَّةِ زِرَاعَةِ الْأَشْجَارِ.

### أهمية الأشجار ١

مقدمة

كوكب الأرض هو كوكب الحياة الذي أودع الله فيه كل ما يحتاجه الإنسان والحيوان من مُتطلّبات الحياة والبقاء، على الأرض يوجد الماء الذي يُشكّل أكثر من ثلثي مساحة الكرة الأرضية، كما يوجد الغلاف الغازي والغلاف الجوي الذي يمنح الأرض غطاءً جويّاً تتوفّر فيه العناصر الجوية الغازية المناسبة للحياة على سطح الأرض. ومن المصادر الرئيسية للحياة على سطح الأرض وجود الغطاء النباتي الذي يُعطي التنوع الأخضر للأرض، ويكسب الحياة البشرية والحيوانية والطبيعية العديد من الفوائد والمزايا، والغطاء النباتي المتمثل بالأشجار والنباتات ستحدّث عنه في هذا المقال وبشكل أخص ما يتعلّق بالشجرة وأهميتها في حياة الإنسان.

### أهمية الأشجار في حياة الإنسان ١

تقوم الأشجار بتزويد الجوّ بعنصر الأكسجين الضروري للتنفّس والحياة و تقوم بتنقية الجوّ من غاز ثاني أكسيد الكربون. تقوم الأشجار بتلطيف الجوّ عن طريق التخفيف من درجات الحرارة، وإكساب الجوّ العام للمدينة الهدوء والاعتدال المناخيّ. الأشجار مصدر للزينة للبيوت والشوارع والحدائق العامة، وتقوم بمنح الناظرين إليها من الناس بهجة وسرور، لأنّ الجمال في اللون الأخضر وفي الأشجار ذات الألوان الزاهية هو مصدر مُتعة للعين وللنفس. من خلال الأشجار نستطيع الحصول على العديد من المزايا والفوائد ومن أبرزها الحصول على العلاجات المستخلصة من الأشجار وأثمارها المتنوّعة حيث أنّ هناك مزايا علاجية ودوائية يتم استخلاصها من جذوع الأشجار أو من زهر الثمار أو من ثمارها الناضجة. بعض الأشجار التي نزرعها في بيوتنا وفي طرقاتنا تمنح الروائح الزكية والطيبة كأشجار الورد، والزهور، والياسمين، ومن خلال الأشجار نستطيع استخلاص العطور المُختلفة من الورد، والأزهار أو من الأشجار أنفسها كأشجار الصندل مثلاً. من الأشجار يستفيد الإنسان من الخشب الذي هو قيمة صناعية لا يُستهان بها، فمن الخشب تُصنع الأدوات المنزلية والأثاث، والمطابخ، والمقاعد الخشبية، ومن الأخشاب نستطيع الحصول على الدفء عن طريق حرقها في المواقد الخشبية المُخصّصة لها. نستطيع من خلال الأشجار والخشب أن نصنع الورق الذي نكتب عليه وكذلك تعتمد صناعة الفلين التي تعتمد بشكل أساسي على الأشجار. للأشجار أهمية بالغة في تقديم الفوائد الغذائية، وذلك من خلال الأشجار المثمرة المتنوّعة كأشجار التفاح، و البرتقال، و الخوخ، و ما لا يتسع المجال هنا لذكره ولكنّها تُعدّ مصدراً أساسياً من مصادر التغذية والفوائد الطبيعية لحياة الإنسان. للأشجار فائدة تتمثل في حماية القشرة الأرضية من حدوث عوامل الانجراف في التربة الذي تُشكّل الأشجار أهمّ عوامل الحماية الطبيعية للغطاء الترابي من الزوال و بالتالي حمايتها من عوامل التصحّر.

سایت موضوع (3mawdoo)

### التشجير ١

مقدمة

المساحات الخضراء صفة من صفات الجنان؛ فاللون الأخضر يرمز إلى السلام والخير والنعمة وهو يُضفي على النفس الشعور بالجمال وحُب الطبيعة والراحة النفسية. فيلجأ من يعاني من ضغوطات الحياة ومن يريد الاستجمام إلى الطبيعة الخضراء؛ فالله سبحانه وتعالى عندما

خَلَقَ الكونَ أوجد فيه مساحاتٍ خضراءٍ بشكلٍ طبيعيٍّ. وفي المقابل هناك مساحاتٌ قاحلةٌ أو قليلة الأشجار؛ فجاء دور العقل البشري ليبتكر طرقاً لزيادة عدد الأشجار فظهر في علم الزراعة مصطلح التشجير.

#### أهمية التشجير

تتعدّد المناحي التي تظهر فيها أهمية عملية التشجير ونُضِيء عليها فيما يلي:

من خلال عملية التمثيل الضوئي يأخذ النبات ثاني أكسيد الكربون ويطلق غاز الأكسجين فيقلل التلوث في الهواء.

من خلال عملية النتح يطلق النبات بخار الماء الذي يعمل على تلطيف الجو وخفض درجة الحرارة صيفاً.

النبات بحاجة دوماً إلى أشعة الشمس لتكوين مادة الكلوروفيل، فيقلل من سطوع الشمس في المكان المتوافر فيه بكثرة، كما أنه يعمل على الحد من الضوضاء و الازعاج بقدرته على امتصاص الصوت.

في المناطق الرملية الصحراوية يعمل النبات على تثبيت التربة ومنع زحف الرمال إلى مناطق أخرى، فيقلل من التصحر وتعرية التربة.

النبات يقلل من شدة الرياح العاتية و يعمل كمصدٍ طبيعي لها؛ كما أنه يزيد من خصوبة التربة بشكلٍ طبيعي.

النبات والأشجار تُشعر الناس بالسعادة وتُقلل من الاكتئاب والضغط النفسي.

بعض أنواع الأشجار المُعمّرة التي تزرع يكون لها صفةٌ علاجيةٌ فتُصنع منها الأدوية مثل شجر الصفصاف.

تستعمل الأشجار كحواجزٍ طبيعيةٍ بين المنازل أو الشوارع داخل المدن والقرى بدلاً من استخدام الحواجز الإسمنتية.

و لما للتشجير من أهميةٍ كبيرةٍ فقد ورد ذكر الشجر في القرآن الكريم ست و عشرين مرة؛ وقد نهى الرسول الكريم عن قطع الأشجار لما لها من فوائد جمة وحث على زراعة الشجر حتى ولو كان الوقت هو وقت قيام الساعة.

الدرس الرابع بگرد

آداب الكلام  
آداب سخن گفتن

﴿يا أيها الذين آمنوا اتقوا الله و قولوا قولا سديدا﴾ الأحزاب: ۷۰

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا پروا کنید و سخنی درست و استوار بگویید.

للكلام آدابٌ يحبُّ على المتكلم أن يعمل بها و يدعو المخاطبين بكلامٍ جميلٍ إلى العملِ الصالحِ، و أن لا يجادلهم يتعنّت،

سخن گفتن آدابی دارد که گوینده باید به آن عمل کند و مخاطبان را با سخنی زیبا به کار نیک فرا بخواند و برای مچ‌گیری با آنان مجادله نکند،

﴿أدعُ إلى سبيلِ ربِّك بالحكمةِ و الموعظةِ الحسنةِ و جادلهم بالتي هي أحسنُ﴾ (النحل: ۱۲۵)

با دانش و اندرز نیکو به راه پروردگارت فرا بخوان و با آنان به [شیوه‌ای] که نیکوتر است مجادله نمای.

و يجبُ أن يكونَ عاملاً بما يقولُ، حتّى يُعَيَّرَ سلوكهم، ﴿لم تقولون ما لا تفعلون﴾ (الصف: ۲)

و باید به آنچه می‌گوید عمل کننده باشد، تا رفتارشان را تغییر دهد، چرا چیزی می‌گویید که انجام نمی‌دهید!؟

و يجبُ أن يُسلمَ قبلَ الكلامِ «السلامُ قبلَ الكلامِ». الإمامُ الصادقُ عليه السلامُ،

و باید پیش از سخن گفتن سلام کند «سلام کردن پیش از سخن گفتن است.»

كما يجبُ أن يكونَ كلامه لينا على قدرِ عقولِ المستمعين، لكي يُفنعهم و يكسبَ مودتهم،

همانطور که باید سخنش نرم و به اندازه خردهای (خرد) شنوندگان باشد، تا قانعشان کند و دوستی آنان را به دست آورد،

«كلم الناس على قدر عقولهم». رسول الله ﷺ، و «عود لسانك لين الكلام». الإمام علي عليه السلام

«با مردم به اندازه خردهایشان (خردشان) سخن بگو.» رسول الله ﷺ، «و زبانت را به سخن نرم عادت بده.»

و عليه أن لا يتكلم في ما ليس له به علم، ﴿و لا تقف ما ليس لك به علم﴾ (الإسراء: ۳۶)

و باید (بر اوست) که در چیزی که به آن دانشی (آگاهی) ندارد سخن نگوید، ﴿و از چیزی که بدان آگاهی نداری پیروی مکن﴾ °

و عليه أن لا يتدخل في موضوع يعرض نفسه للتهم؛ «اتقوا مواضع التهم». رسول الله ﷺ

و باید (بر اوست) که دخالت نکند در موضوعی که خودش را در معرض تهمت قرار می‌دهد؛ «از جایگاه‌های تهمت بپرهیزید.»

° ﴿و چیزی را که بدان علم نداری دنبال مکن﴾ ترجمه فولادوند



الْمُتَكَلِّمُ يُعْرِفُ بِكَلِمِهِ. « تَكَلَّمُوا تُعْرَفُوا، فَإِنَّ الْمَرْءَ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ. » الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
گوینده با سخنش شناخته می‌شود. « سخن بگویند تا شناخته شوید، زیرا [ شخصیت ] انسان زیر زبانش نهان است.»

حرف جر  
فِي بَعْضِ الْأَوْقَاتِ قُدْرَةُ الْكَلَامِ أَقْوَى مِنَ السَّلَاحِ. «رُبَّ كَلَامٍ كَالْحُسَامِ.» الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
بعضی وقت‌ها قدرت سخن از سلاح، قوی‌تر است. «چه بسا سخنی مانند شمشیر باشد.»

حرف جر معادل مضارع التزامی  
وَرُبَّ كَلَامٍ يَجْلِبُ لَكَ الْمَشَاكِلَ. «فَكَّرْتُ نَمَّ تَكَلَّمْتُ تَسَلَّمَ مِنَ الزَّلَلِ.» الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
و چه بسا سخنی که برای تو مشکلات بیاورد. «بیندیش سپس سخن بگو تا از لغزش در امان بمانی.»

يَجِبُ عَلَى الْإِنْسَانِ الْإِحْتِنَابُ عَنْ ذِكْرِ الْأَقْوَالِ الَّتِي فِيهَا احْتِمَالُ الْكِذْبِ. «لَا تُحَدِّثْ مَا تَخَافُ تَكْذِيبَهُ.» الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
انسان باید از بیان سخنانی که در آن احتمال دروغ است دوری کند. «چیزی را نگو که از تکذیب کردنش می‌ترسی.»

طُوبَى لِمَنْ لَا يَخَافُ النَّاسَ مِنْ لِسَانِهِ. «مَنْ خَافَ النَّاسَ مِنْ لِسَانِهِ فَهُوَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ.» رَسُولُ اللَّهِ ﷺ  
خوشا به حال کسی که مردم از زبانش نمی‌ترسند. «هر کس مردم از زبانش بترسند، از اهل آتش (دوزخیان) است.»

وَمِنْ آدَابِ الْكَلَامِ قِلَّتُهُ، «خَيْرُ الْكَلَامِ مَا قَلَّ وَ دَلَّ.» الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
و از آداب سخن گفتن، کم بودن آن است، «بهترین سخن آنست که کم و راهنما باشد.»

وَقَفَّ رَجُلٌ جَمِيلٌ الْمَظْهَرِ، أَمَامَ سُقْرَاطِ مَرْدِي دَارِي ظَاهِرِي زِيَا رُوبِهْرِي سُقْرَاطِ اِسْتَادِ  
يَمْتَخِرُ مِمْلَابِسِهِ وَ مِمْظَهْرِهِ، وَ بِه لِبَاسِهَا وَ قِيَافَه‌اش مِي‌بَالِيدِ،  
فَقَالَ لَهُ سُقْرَاطُ: تَكَلَّمْ حَتَّى أَرَكَ. سُقْرَاطُ بِه اُو كَفْتُ: سَخْنُ بَغُو تَا تُو رَا بِيْنِمِ.



### المعجم برگرد

<p>لَكِي يُفْنِعُ : تا قانع کند (أَفْنَعُ، يُفْنِعُ) لَيْنٌ : نرم ≠ خَشِنٌ لَيْنٌ : نرمی ≠ خُشُونَةٌ مَخْبُوءٌ : پنهان = خَفِيٌّ يُعْرَضُ : در معرض می‌گذارَد (مَاضِي : عَرَضٌ)</p>	<p>عَوَّدَ : عادت داد (مضارع : يُعَوِّدُ) قَلَّةٌ : کمی ≠ كَثْرَةٌ كَلَّمَ : سخن گفت = حَدَّثَ، تَكَلَّمَ (مضارع : يَكَلِّمُ) لَا تُحَدِّثُ : سخن نگو (حَدَّثَ، يُحَدِّثُ) لَا تَقْفُ : پیروی نکن (قَفَا، يَقْفُو)</p>	<p>أَدْعُ : فرا بخوان (دَعَا، يَدْعُو) أَنْ لَا يَتَدَخَّلَ : که دخالت نکند (تَدَخَّلَ، يَتَدَخَّلُ) تُهَمُّ : تهمت‌ها «مفرد: تُهْمَةٌ» زَلَّ : لغزش سَدِيدٌ : درست و استوار طُوبَى لِمَنْ : خوشا به حال</p>
---	--	--

## بیشتر بدانیم

## حکمت و موعظه و مجادله

«الْحِكْمَةُ»: سخنان استوار و بجا. «الْمَوْعِظَةُ الْحَسَنَةُ»: اندرز نیکو و زیبایی که دلچسب و گیرا و قانع‌کننده بوده و در آن ترهیب و تشویق و بیم و امید باشد. «جَادِلْهُمْ»: با مردمان مناظره و مباحثه و گفت و شنود کن. «بِالَّتِي»: به طریقه و شیوه‌ای که. واژه (الَّتِي) صفت موصوف محدودی چون (الطَّرِيقَةُ، الْمَجَادِلَةُ) است. أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ ... شکی نیست در اینکه از آیه استفاده می‌شود که این سه قید، یعنی «حکمت» و «موعظه» و «مجادله»، همه مربوط به طرز سخن گفتن است، رسول گرامی مامور شده که به یکی از این سه طریق دعوت کند که هر یک برای دعوت، طریقی مخصوص است، هر چند که جدال به معنای اخش دعوت به شمار نمی‌رود.<sup>۵</sup>

## \* معنای «حکمت»، «موعظه» و «مجادله»

و اما معنی «حکمت» بطوری که در مفردات آمده به معنای اصابه حق و رسیدن به آن به وسیله علم و عقل است، و اما «موعظه» بطوری که از خلیل حکایت شده به این معنا تفسیر شده که کارهای نیک طوری یادآوری شود که قلب شنونده از شنیدن آن بیان، رقت پیدا کند، و در نتیجه تسلیم گردد،

و اما جدال بطوری که در مفردات آمده عبارت از سخن گفتن از طریق نزاع و غلبه جوئی است. دقت در این معانی به دست می‌دهد که مراد از حکمت (و خدا داناتر است) حجتی است که حق را نتیجه دهد آنهم طوری نتیجه دهد که هیچ شك و وهن و ابهامی در آن نماند،

و موعظه عبارت از بیانی است که نفس شنونده را نرم، و قلبش را به دقت در آورد، و آن بیانی خواهد بود که آنچه مایه صلاح حال شنونده است از مطالب عبرت آور که آثار پسندیده و ثنای جمیل دیگر آن را در پی دارد دارا باشد. و جدال عبارت است از: دلیلی که صرفاً برای منصرف نمودن خصم از آنچه که بر سر آن نزاع می‌کند بکار برود، بدون اینکه خاصیت روشنگری حق را داشته باشد، بلکه عبارت است اینکه آنچه را که خصم خودش به تنهایی و یا او و همه مردم قبول دارند بگیریم و با همان ادعایش را رد کنیم. بنا براین، این سه طریقی که خدای تعالی برای دعوت بیان کرده با همان سه طریق منطقی، یعنی برهان و خطابه و جدل منطبق می‌شود.

مراد از موعظه حسنه و جدال احسن در آیه: «أَدْعُ السَّبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» چیزی که هست خدای تعالی موعظه را به قید حسنه مقید ساخته و جدال را هم به قید التی هی احسن مقید نموده است، و این خود دلالت دارد بر اینکه بعضی از موعظه‌ها حسنه نیستند، و بعضی از جدالها حسن (نیکو) و بعضی دیگر احسن (نیکوتر) و بعضی دیگر اصلاً حسن ندارند و گر نه خداوند موعظه را مقید به حسن و جدال را مقید به احسن نمی‌کرد.

امام صادق علیه السلام:

«مَنْ خَافَ النَّاسَ لِسَانَهُ فَهُوَ فِي النَّارِ» (جامع السعادت، ج ۱، ص ۲۷۸) کسی که مردم از زبانش بترسند، در آتش جهنم خواهد بود.

### عَوَّلَ النَّصَّ بِرُكُودٍ

عَيْنِ الصَّحِيحِ وَالْخَطَأَ حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ.

۱. الَّذِي يَتَكَلَّمُ فِي مَا لَا يَعْلَمُ، يَقَعُ فِي خَطَأٍ.   
کسی که درباره آنچه نمی داند سخن می گوید، به خطا می افتد.

۲. مَنْ خَافَ النَّاسَ مِنْ لِسَانِهِ فَهُوَ قَوِيٌّ.   
هرکس که مردم از زبانش بترسند پس او نیرومند است.

۳. عَلَيْنَا أَنْ لَا نَجْرَحَ الْأَخْرَيْنَ بِلِسَانِنَا.   
ما نباید دیگران را با زبانهمان برنجانیم. (نباید زخم زبان بزنیم)

۴. الَّذِي لَا يَتَكَلَّمُ لَا يُعْرِفُ شَأْنَهُ.   
کسی که سخن نمی گوید، ارزشش شناخته نمی شود.

۵. لَا نُحَدِّثُ مَا نَخَافُ تَكْذِيبَهُ.   
چیزی را نمی گوئیم که از تکذیبش می ترسیم.

### ه اَعْلَمُوا ه بِرُكُودٍ

#### أَجْمَلُهُ بَعْدَ النِّكَرَةِ

معمولاً هنگامی که بعد از اسمی نکره فعلی بیاید که درباره اسم نکره توضیح دهد، در ترجمه به فارسی بعد از آن اسم حرف ربط «که» می آید و فعل مطابق شرایط جمله ترجمه می شود؛ مثال:

شَاهِدْنَا سِنَجَابًا يَقْفِزُ مِنْ شَجَرَةٍ إِلَى شَجَرَةٍ.  
سنجابی را دیدیم که از درختی به درختی می پرید.

إِرْضَاءُ النَّاسِ غَايَةٌ لَا تُدْرِكُ.  
راضی ساختن مردم، هدفی است که به دست آورده نمی شود.

رَأَيْتُ وَوَلَدًا يَمْشِي بِسُرْعَةٍ.  
پسری را دیدم که به سرعت راه می رفت.

عبارت (رَأَيْتُ وَوَلَدًا يَمْشِي بِسُرْعَةٍ) از دو جمله تشکیل شده، و بعد از اسم نکره «وَلَدًا»، فعل مضارعی آمده است که درباره «وَلَدًا» توضیح می دهد؛ در ترجمه فارسی بین دو جمله، حرف ربط «که» می آید و فعل مضارع نیز معمولاً ماضی استمراری ترجمه می شود.

ماضی + اسم نکره + مضارع = ماضی استمراری

ترجمه

° وَقَفَ رَجُلٌ \* جَمِيلٌ الْمَطْهَرِ أَمَامَ سُقْرَاطِ (يَفْتَخِرُ) بِمَلَابِسِهِ وَ مِطْهَرِهِ.

مردی خوش منظر در برابر سقراط ایستاد، که به لباس ها و قیافه اش می بالید.

أَمَا إِنْ فَعَلَ أَوَّلَ مِضْرَاعٍ بَاشَد، تَرْجَمَهُ فَعَلَ دَوْمَ چَگونَه خَوَاهَد بُوَد؟ بَه مِثَال دَقَّتَ کَنید.

أَفْتَشُّ عَنْ مُعْجَمِ يُسَاعِدُنِي فِي فَهْمِ النُّصُوصِ.

دنیال فرهنگ لغتی می گردم که مرا در فهم متون کمک کند. (کمک می کند)

أَشَاهِدُ طَالِبًا يَكْتُبُ تَمَارِينَ الدَّرْسِ فِي الصَّفِّ.

دانش آموزی را می بینم که تمرین های درس را در کلاس می نویسد.

مضارع + اسم نکره + مضارع = مضارع التزامی یا مضارع اخباری

ترجمه

اکنون به ترجمه جمله زیر دقت کنید.

أَشْتَرَيْتُ الْيَوْمَ كِتَابًا قَدْ رَأَيْتُهُ مِنْ قَبْلِ.

امروز کتابی را خریدم که قبلاً آن را دیده بودم. (دیدم)

ماضی + اسم نکره + ماضی = ماضی بعید یا ماضی ساده

ترجمه

تذکر: ترجمه هنر است و باید در ترجمه مطالب به مطالب بسیاری مانند موضوع متن، قرائن و قواعد زبان مقصد توجه کرد.

**که اِخْتَرِ نَفْسَكَ: تَرْجِمْ هَذِهِ الْعِبَارَةَ حَسَبَ قَوَاعِدِ الدَّرْسِ؛ ثُمَّ عَيِّنْ نَوْعَ الْأَفْعَالِ.**

اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ نَفْسٍ لَا تَشْبَعُ وَ مِنْ قَلْبٍ لَا يَخْشَعُ وَ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ وَ مِنْ صَلَاةٍ لَا تَرْفَعُ ° وَ مِنْ دُعَاءٍ لَا يُسْمَعُ (مِنْ تَعْقِيَاتِ صَلَاةِ الْعَصْرِ)

خداوند! همانا من به تو پناه می برم از نفسی که سیر نمی شود و از قلبی که فروتنی نمی کند و علمی که سود نمی رساند و نمازی که بالا برده نمی شود و دعایی که شنیده نمی شود.

أَعُوذُ: فعل مضارع / لَا تَشْبَعُ: فعل مضارع منفی / لَا يَخْشَعُ: فعل مضارع منفی / لَا يَنْفَعُ: فعل مضارع منفی / لَا تَرْفَعُ: فعل مضارع منفی، مجهول / لَا يُسْمَعُ: فعل مضارع منفی، مجهول

★ از نکات ترجمه متن درس:

\*\*علیه: او باید، بر اوست / علیه آن لا: او نباید، بر اوست که نه

وَ عَلَيْهِ أَنْ لَا يَتَدَخَّلَ فِي مَوْضِعٍ يُعْرِضُ نَفْسَهُ لِلتُّهْمِ؛

و بر اوست که دخالت نکند در موضوعی که خودش را در معرض تهمت قرار می دهد؛

او باید دخالت نکند یا او نباید دخالت کند

\*\*يَجِبُ عَلَى الْإِنْسَانِ: انسان باید

وَ يَجِبُ أَنْ يَكُونَ عَامِلًا بِمَا يَقُولُ، حَتَّى يُعَيِّرَ سُلُوكَهُمْ،

و باید به آنچه می گوید عمل کند (عمل کننده باشد)، تا رفتارشان را تغییر دهد،

° لَا تَشْبَعُ: سیر نمی شود

° لَا يَخْشَعُ: فروتنی نمی کند

° لَا تَرْفَعُ: بالا برده نمی شود (بالا نمی رود)

کلمه‌های تمرین برگرد

الْتَمْرِينُ الْأَوَّلُ: اِمْلًا الْفَرَاغَ فِي آيَاتِ نَصِّ الدَّرْسِ وَ أَحَادِيثِهِ بِكَلِمَاتٍ صَحِيحَةٍ.

عِلْمٌ ، النَّارُ ، عُقُولِهِمْ ، الْحَسَنَةُ ، أَحْسَنُ ، لِسَانِهِ ، تَفْعَلُونَ

۱. ﴿أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ ... وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ ...﴾ النحل: ۱۲۵  
با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت فرا بخوان ... و با آنان به [شیوه‌ای] که نیکوتر است مجادله نما. **کلمه الحسنه - احسن**

۲. ﴿وَ لَا تَتَّقُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ ...﴾ الإسراء: ۳۶  
و از چیزی که بدان علمی نداری پیروی مکن. **کلمه علم**

۳. ﴿لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا ...﴾ الصّف: ۲  
چرا چیزی می‌گویید که انجام نمی‌دهید؟! **کلمه تفعّلون**

۴. «كَلِمَ النَّاسِ عَلَى قَدْرِ ...» رَسُولُ اللَّهِ ﷺ  
« با مردم به اندازه خردهایشان سخن بگو. » **کلمه عقولهم**

۵. « تَكَلَّمُوا تُعْرَفُوا فَإِنَّ الْمَرْءَ مَخْبُوءٌ تَحْتَ ... » الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ **کلمه لسانه**  
« سخن بگویند تا شناخته شوید زیرا [ شخصیت ] انسان زیر زبانش نهان است. »

۶. « مَنْ خَافَ النَّاسَ مِنْ لِسَانِهِ فَهُوَ مِنْ أَهْلِ ... » رَسُولُ اللَّهِ ﷺ  
« هر کس مردم از زبانش بترسند، از اهل آتش (دوزخیان) است. » **کلمه النار**

الْتَمْرِينُ الثَّانِي: تَرْجِمِ الْأَحَادِيثَ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَطْلُوبَ مِنْكَ.

۱. إِنَّ مِنْ شَرِّ عِبَادِ اللَّهِ مَنْ تَكَرَّرَ مُجَالَسَتُهُ لِفُحْشِهِ . رَسُولُ اللَّهِ ﷺ  
(الْفَاعِلُ الْمَجْهُولُ وَ الْجَارُ وَ الْمَجْرُورُ)  
قطعاً از بدترین بندگان خدا کسی است که به خاطر گفتار و کردار زشتش همنشینی با او ناپسند شمرده می‌شود. **کلمه الفاعل المجهول: تکرر / الجار و المجرور: من شر، لفحش**

۲. أَتَقَى النَّاسَ مَنْ قَالَ الْحَقَّ فِي مَالِهِ وَ عَلَيْهِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ  
(اسْمُ التَّفْضِيلِ وَ الْمُضَافِ إِلَيْهِ)  
پرهیزکارترین مردم کسی است که حق را بگوید در آنچه که به سود او یا به زیان اوست. **کلمه اسم التفضیل: اتقى / المضاف إليه: الناس**

۳. الْعِلْمُ نُورٌ وَ ضِيَاءٌ يَفْذِفُهُ اللَّهُ فِي قُلُوبِ أَوْلِيَائِهِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ  
(الْمُبْتَدَأُ وَ الْفَاعِلُ)  
علم روشنایی و نوری است که خدا آن را در دل‌های دوستانش می‌اندازد. **کلمه المبتدأ: العلم - ضياء / الفاعل: الله**

۶

۴. قُلِ الْحَقُّ وَ إِن كَانَ مُرًّا . (فِعْلَ الْأَمْرِ وَ الْمَفْعُولِ)

حق را بگو اگرچه تلخ باشد.

كَلِمَةُ فِعْلِ الْأَمْرِ: قُلْ / الْمَفْعُولُ: الْحَقُّ

۵. لَا تَقُلْ مَا لَا تَعْلَمُ، بَلْ لَا تَقُلْ كُلَّ مَا تَعْلَمُ. أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(الْمُضَارِعِ الْمَنْفِيِّ وَ فِعْلِ النَّهْيِ)

آنچه نمی‌دانی نگو، البته هر آنچه [هم] می‌دانی نگو.

كَلِمَةُ الْمُضَارِعِ الْمَنْفِيِّ: لَا تَعْلَمُ / فِعْلُ النَّهْيِ: لَا تَقُلْ

الْتَّمِرِينَ الثَّلَاثِ: تَرْجِمُ كَلِمَاتِ الْجَدُولِ، ثُمَّ اَكْتُبَ رَمَزَهُ.

يُجَادِلُ / مِثَّتَانِ / تَعْلِيمِ / حَفَلَاتِ / أَفْلَامِ / امْرَأَةً / مُعَمَّرَةً / مَزَارِعِ / تَلْمِيذِ / رَائِحَةَ  
حاسوب / أبناء / أَلْفَانِ / أزهار / أساور / إعصار / تبجيل / ساحات / كباير

↓ رمز

ل	ی	ج	ب	ت	(۱) گرمی داشتن : تبجيل
ة	ر	م	ع	م	(۲) كهנסال : مُعَمَّرَةً
ل	د	ا	ج	ی	(۳) ستيز می كند : يُجَادِلُ
م	ی	ل	ع	ت	(۴) ياد دادن : تَعْلِيمِ
ع	ر	ا	ز	م	(۵) كشاورز : مَزَارِعِ
ت	ا	ل	ف	ح	(۶) جشن ها : حَفَلَاتِ
ذ	ی	م	ل	ت	(۷) دانش آموز : تَلْمِيذِ
ة	أ	ر	م	إ	(۸) زن : امْرَأَةً
ة	ح	ئ	ا	ر	(۹) بو : رَائِحَةَ
ن	ا	ف	ل	أ	(۱۰) دو هزار : أَلْفَانِ
ر	ا	ص	ع	إ	(۱۱) گردباد : إعصار
ر	ئ	ا	ب	ك	(۱۲) گناهان بزرگ : كَبَائِرِ
ت	ا	ح	ا	س	(۱۳) ميدان ها : ساحات
ن	ا	ت	ئ	م	(۱۴) دويست : مِثَّتَانِ
م	ا	ل	ف	أ	(۱۵) فيلم ها : أَفْلَامِ
ب	و	س	ا	ح	(۱۶) رایانه : حاسوب
ر	و	ا	س	أ	(۱۷) دستبندها : أساور
ء	ا	ن	ب	أ	(۱۸) فرزندان : أبناء
ر	ا	ه	ز	أ	(۱۹) شكوفه‌ها : أزهار

قال رسول الله ﷺ : «جَمَالُ الْمَرْءِ فَصَاحَةُ لِسَانِهِ.» زیبایی انسان، شیوایی زبانش است.

الْتَمَرِينُ الرَّابِعُ: عَيْنٌ فِي كُلِّ مَجْمُوعَةٍ الْكَلِمَةُ الْغَرِيبَةُ.

الْقَشْرُ (پوست)	الْلَبُّ (مغز)	النَّوَى (هسته)	الْغَازُ (گاز) ✓
الْيَدُ (دست)	الرَّأْسُ (سر)	الْقَدَمُ (پا)	السِّيَاحُ (پرچین) ✓
الْإِثْمُ (گناه)	الدَّنْبُ (گناه)	الْحِصَّةُ (زنگ، جلسه) ✓	الْخَطِيئَةُ (گناه)
التَّعَلُّبُ (روباه)	الْكَلْبُ (سگ)	اللَّيْنُ (نرم) ✓	الذُّبُّ (گرگ)
الزُّيُوتُ (روغن‌ها) ✓	المُزَارِعُ (کشاورز)	العَامِلُ (کارگر)	المَوْطَفُ (کارمند)
السَّرْوَالُ (شلوار)	الْقَمِيصُ (پیراهن مردانه)	الْفُسْتَانُ (پیراهن زنانه)	السَّمَكُ (ماهی) ✓

الْتَمَرِينُ الْخَامِسُ: تَرْجِمِ الْجُمْلَةَ التَّالِيَةَ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَطْلُوبَ مِنْكَ.

۱. سَافَرْتُ إِلَى قَرْيَةٍ شَاهَدْتُ <sup>موصوف الجملة بعد النكرة</sup> صَوْرَتَهَا أَيَّامَ صَغْرِي. (الْمَجْرُورُ بِحَرْفِ جَرٍّ وَ الْمَفْعُولُ)

به روستایی سفر کردم که عکسش را در ایام کودکی ام دیده بودم. الْمَجْرُورُ بِحَرْفِ جَرٍّ: قَرْيَةٍ / الْمَفْعُولُ: صَوْرَةٌ

۲. عَصَفْتُ رِيَاخًا شَدِيدَةً <sup>موصوف الجملة بعد النكرة</sup> خَرَبْتُ بَيْتًا جَنَبَ شَاطِئِ الْبَحْرِ. (الْمَفْعُولُ وَ الْمُضَافَ إِلَيْهِ)

بادهای شدیدی وزید که خانه‌ای را کنار ساحل دریا ویران کرد.

الْمَفْعُولُ: بَيْتًا / الْمُضَافَ إِلَيْهِ: شَاطِئِ، الْبَحْرِ

۳. وَجَدْتُ بَرْنَامَجًا <sup>موصوف الجملة بعد النكرة</sup> يُسَاعِدُ <sup>نون وقایه مفعول</sup> نَبِيًّا <sup>صفت از نوع جمله</sup> عَلَى تَعْلَمِ الْعَرَبِيَّةِ. (الْمَفْعُولُ وَ الْمُضَافَ إِلَيْهِ)

برنامه‌ای پیدا کردم که مرا در یادگیری عربی کمک می‌کند.

الْمَفْعُولُ\*: بَرْنَامَجًا، «ی» بعد از نون وقایه ۱۰۰٪ مفعول است. / الْمُضَافَ إِلَيْهِ: الْعَرَبِيَّةِ

۴. الْكِتَابُ صَدِيقٌ <sup>موصوف</sup> يَنْقِذُكَ <sup>نون وقایه مفعول</sup> مِنْ مُصِيبَةِ الْجَهْلِ. (الْمُبْتَدَأُ وَ الْخَبَرُ)

کتاب دوستی است که تو را از گرفتاری جهل و نادانی نجات می‌دهد.

الْمُبْتَدَأُ: الْكِتَابُ / الْخَبَرُ: صَدِيقٌ

۵. يُعْجِبُنِي <sup>نون وقایه مفعول</sup> عِيدٌ <sup>موصوف الجملة بعد النكرة</sup> يَفْرَحُ <sup>نون وقایه مفعول</sup> فِيهِ الْفُقَرَاءُ. (الْجَمْعُ الْمَكْسَرُ، وَ نُونُ الْوَقَايَةِ)

از عیدی خوشم می‌آید که در آن بینوایان خوشحال شوند.

الْجَمْعُ الْمَكْسَرُ: الْفُقَرَاءُ / نُونُ الْوَقَايَةِ: يُعْجِبُ "نـ" ی

[ يُعْجِبُ (فعل) + ن (نون وقایه) + ی (ضمیر در نقش مفعول) ]

\*\* يُعْجِبُنِي: خوشم می‌آید، يُعْجِبُكَ: خوشت می‌آید

الْتَمَرِينُ السَّادِسُ: عَيِّنِ الْبَيْتَ الْفَارِسِيَّ الَّذِي يَرْتَبِطُ بِالْآيَةِ أَوْ الْحَدِيثِ فِي الْمَعْنَى.

۱- ﴿وَ لَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ﴾ الْحُجُرَاتُ ۱۱

۲- عَوَّدَ لِسَانَكَ لِيْنَ الْكَلَامِ. الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ

۳- فَكَّرْتُ نَمَّ تَكَلَّمْتُ تَسَلَّمْتُ مِنَ الزَّلَّةِ. الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ

۴- أَكْبَرُ الْعَيْبِ أَنْ تَعَيْبَ مَا فِيكَ مِثْلَهُ. الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ

۵- تَكَلَّمُوا تُعْرَفُوا؛ فَإِنَّ الْمَرْءَ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ. الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ

- الف) تا مرد سخن نگفته باشد  
 ب) سخن کان از سر اندیشه ناید  
 ج) به شیرین زبانی و لطف و خوشی  
 د) خلائق را به القابی که زشت است  
 ه) آن کس که به عیب خلق پرداخته است
- عیب و هنرش نهفته باشد (مولوی)  
 نوشتن را و گفتن را نشاید (نظامی گنجه ای)  
 توانی که پیلی به مویی کشی (سعدی شیرازی)  
 نخواند هرکه او نیکوسرشت است (مهدی الهی قمشه ای)  
 زان است که عیب خویش خسته است (امثال و حکم دهخدا)

جواب:

- ۱- ﴿وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ﴾ الْحُجُرَات ۱۱  
 د) خلائق را به القابی که زشت است
- نخواند هرکه او نیکوسرشت است (مهدی الهی قمشه ای)

۲- عَوَدُ لِسَانِكَ لِيَنَّ الْكَلَامَ. الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ

- ج) به شیرین زبانی و لطف و خوشی  
 توانی که پیلی به مویی کشی (سعدی شیرازی)

۳- فَكَّرْتُ ثُمَّ تَكَلَّمْتُ تَسْلَمٌ مِنَ الزَّلِيلِ. الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ

- ب) سخن کان از سر اندیشه ناید  
 نوشتن را و گفتن را نشاید (نظامی گنجه ای)

مبتدا خبر جمله صله خبر مبتدای مؤخر

۴- أَكْبَرُ الْعَيْبِ أَنْ تَعْيِبَ مَا فِيكَ مِثْلَهُ. الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ


- ه) آن کس که به عیب خلق پرداخته است  
 زان است که عیب خویش نشناخته است (امثال و حکم دهخدا)

۵- تَكَلَّمُوا تُعْرَفُوا؛ فَإِنَّ الْمَرْءَ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ. الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ

- الف) تا مرد سخن نگفته باشد  
 عیب و هنرش نهفته باشد (مولوی)



## الْبَحْثُ الْعِلْمِيُّ برگرد

 اُكْتُبْ خَمْسَ عِبَارَاتٍ بِالْعَرَبِيَّةِ حَوْلَ آدَابِ الْكَلَامِ.

۱- الْكَلَامُ يَجْرُ ٦ الْكَلَامِ.

حرف حرف می آورد.

۲- آهنگ ملایم داشتن سخن

-{ یا ایها الذین آمنوا لاترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی ولاتجھروا له بالقول کجھر بعضکم بعضا } - حجرات ۲  
ای کسانی که ایمان آوردید! صدایتان را بلندتر از صدای پیامبر مکنید و همچنان که بعضی از شما با بعضی دیگر بلند سخن می‌گویند با او با صدای بلند سخن مگویید.

۳- استفاده از واژه‌های سالم

-{ و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاماً }- ( فرقان ، ۴۵ ، ۶۳ )  
و چون نادانان ایشان را مورد خطاب قرار دهند به ملامت و سلامتی جواب دهند.

۴- سخن کریمانه

-{ فلا تقل لهما اف و لاتنهرهما و قل لهما قولاً کریماً }- ( اسراء ، ۲۳۸ ، ۲۳۹ )  
به آنان اوف مگو و پرخاش مکن و با آنان شایسته سخن بگویی.

۵- نام خداوند حسن مطلع و حسن ختام کلام

-{ یا ایها الملأ ائی القی الی کتاب کریم ، انه من سلیمان و انه بسم الله الرحمن الرحیم }- نمل: ۲۹ و ۳۰  
ای سران، نامه‌ای ارجمند برای من آمده از طرف سلیمان است و آن به نام خداوند رحمتگر مهربان است.

۶- فصاحت کلام

احسن الکلام ما لامجھ الاذن و لایتعب فهمه الافھام. امام علی (ع)  
بهترین سخن آن است که گوش را اذیت نکند و فهم را به زحمت نیندازد.  
هرگاه گوینده دارای ملکه‌ای باشد که بتواند مراد خود را به راحتی و با رساترین تعابیر ادا کند، فصیح نامیده می‌شود.

## الدُّرُسُ الْخَامِسُ بِرِغْدٍ

### الْكَذِبُ

#### دروغگویی

﴿ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ ﴾ الزُّمَرُ: ۳

بی‌گمان خدا کسی را که که دروغگو و بسیار کافر است راهنمایی نمی‌کند.

الْكَذِبُ مِفْتَاحٌ لِكُلِّ شَرٍّ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

دروغ کلید هر بدی‌ای (پلیدی) است.

جاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: عَلَّمَنِي خُلُقًا يَجْمَعُ لِي خَيْرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ فَقَالَ ﷺ: لَا تَكْذِبْ.  
مردی نزد رسول خدا (ص) آمد و گفت: به من خوبی (اخلاقی) بیاموز که خیر دنیا و آخرت را برایم جمع کند، پس [حضرت] فرمود: دروغ نگو.

وَ قَالَ الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: خَيْرُ إِخْوَانِكَ مَنْ دَعَاكَ إِلَى صِدْقِ الْمَقَالِ بِصِدْقِ مَقَالِهِ، نَدَبَكَ إِلَى أَفْضَلِ الْأَعْمَالِ بِحُسْنِ أَعْمَالِهِ. (غرر الحکم، ج ۳، ص ۴۳۴، ح ۵۰۲۲)

و امام علی (ع) فرموده است: بهترین برادرانت (دوستانت)، کسی است که با راستگویی‌اش تو را به راستگویی دعوت کند و با نیکوکاری‌هایش (خوش رفتاری‌هایش، اعمال نیک خود)، تو را به بهترین کارها فرا بخواند.

إِذَنْ فَكُنْ صَادِقًا مَعَ نَفْسِكَ وَ مَعَ الْآخَرِينَ فِي الْحَيَاةِ، وَ لَا تَهْرُبْ مِنَ الْوَاقِعِ أَبَدًا،  
در این صورت در زندگی با خودت و دیگران صادق باش، و هرگز از واقعیت فرار نکن،

فَإِنْ هَرَبْتَ مِنَ الْوَاقِعِ فَسَوْفَ تَوَاجِهُهُ مَشَاكِلٌ وَ صُعُوبَاتٌ كَثِيرَةٌ، وَ تُضْطَرُّ إِلَى الْكِذْبِ عِدَّةَ مَرَّاتٍ، وَ بَعْدَ ذَلِكَ يَتَّبِعُنْ كِذْبَكَ لِلْآخَرِينَ، فَتَفْشَلُ فِي حَيَاتِكَ.

زیرا اگر از واقعیت فرار کنی، با مشکلات و سختی‌های زیادی روبرو خواهی شد، و بارها ناگزیر (مجبور) به دروغ گفتن می‌شوی، و بعد از آن دروغت برای دیگران آشکار می‌شود، پس در زندگی‌ات شکست می‌خوری.

وَ هَذِهِ قِصَّةٌ قَصِيرَةٌ تُبَيِّنُ لَكَ نَتِيجَةَ الْكِذْبِ:

و این داستانی کوتاه است که نتیجه دروغگویی را برایت آشکار می‌کند:

قَرَّرَ أَرْبَعَةُ طُلَّابٍ أَنْ يَغِيبُوا عَنِ الْإِمْتِحَانِ فَاتَّصَلُوا بِالْأُسْتَاذِ هَاتِفِيًّا وَ قَالُوا لَهُ: أَحَدُ إِطَارَاتِ سَيَّارَتِنَا انْفَجَرَ، وَ لَيْسَ لَنَا إِطَارٌ اخْتِيَاظِيٌّ، وَ لَا تَوْجَدُ سَيَّارَةٌ تَنْقُلُنَا إِلَى الْجَامِعَةِ، وَ نَحْنُ الْآنَ فِي الطَّرِيقِ بَعِيدُونَ عَنِ الْجَامِعَةِ، وَ لَنْ نَسْتَطِيعَ الْحُضُورَ فِي الْإِمْتِحَانِ فِي الْوَقْتِ الْمَحْدَدِ.

چهار دانشجو قرار گذاشتند که از [جلسه] امتحان غیبت کنند، پس با استاد تماس تلفنی گرفتند و به او گفتند: و یکی از تایرهای خودرویمان ترکیده است، و چرخ یدکی (زایاس) نداریم، و خودرویی وجود ندارد (نیست) که ما را به دانشگاه ببرد، و ما اکنون در راه، دور از دانشگاه هستیم، نخواهیم توانست که در وقت مشخص شده در امتحان حاضر شویم.

وَأَفَقَّ الْأُسْتَاذُ أَنْ يُوجَلَ لَهُمُ الْإِمْتِحَانُ لِمُدَّةِ أُسْبُوعٍ وَاحِدٍ، فَفَرِحَ الطُّلَابُ بِذَلِكَ؛ لِأَنَّ حُطَّتْهُمْ لِتَأْجِيلِ الْإِمْتِحَانِ نَجَحَتْ. استاد موافقت کرد که امتحان را به مدت یک هفته برای آن‌ها به تاخیر (عقب) اندازد، و دانش‌جویان به همین خاطر خوشحال شدند؛ زیرا نقشه آن‌ها برای به تاخیر (عقب) انداختن امتحان موفق شد. (یعنی نقشه آنها گرفت)

في الأسبوع التالي در هفته بعد  
حَضَرُوا لِلْإِمْتِحَانِ فِي الْوَقْتِ الْمَحْدَدِ، وَ طَلَبَ الْأُسْتَاذُ مِنْهُمْ أَنْ يَجْلِسُوا فِي قَاعَةِ الْإِمْتِحَانِ، ثُمَّ وَزَعَ عَلَيْهِمْ أَوْرَاقَ الْإِمْتِحَانِ. در زمان مشخص شده برای امتحان حاضر شدند، و استاد از آن‌ها خواست که در سالن امتحان بنشینند، سپس برگه‌های امتحان را بر آن‌ها (میان آنها) پخش کرد.

لَمَّا نَظَرُوا إِلَى الْأَسْئَلَةِ، تَعَجَّبُوا لِأَنَّهَا كَانَتْ هَكَذَا: هنگامی که به سوال‌ها نگاه کردند، تعجب کردند زیرا آن (سوالات) این چنین (این گونه) بود:

۱. لِمَاذَا انْفَجَرَ الْإِطَارُ؟ چرا تایر ترکید؟
۲. أَيُّ إِطَارٍ مِنْ سَيَّارَتِكُمْ انْفَجَرَ؟ کدام تایر از خودرویتان ترکید؟
۳. فِي أَيِّ طَرِيقٍ وَقَعَ هَذَا الْحَادِثُ؟ در چه مسیری این حادثه اتفاق افتاد؟
۴. مَا هُوَ تَرْتِيبُ جُلُوسِكُمْ فِي السَّيَّارَةِ؟ ترتیب نشستن شما در خودرو چطور بود؟
۵. كَيْفَ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَحْلُوا مُشْكَلَتَكُمْ؟ چطور توانستید مشکل‌تان را حل کنید؟
۶. كَمَ كَانَتْ السَّاعَةُ عِنْدَ انْفِجَارِ الْإِطَارِ؟ هنگام ترکیدن تایر ساعت چند بود؟
۷. مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يَسُوقُ السَّيَّارَةَ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ؟ چه کسی از شما در آن وقت خودرو را می‌رانند؟
۸. هَلْ تَضَمَّنُ أَنْ يُجِيبَ أَصْدِقَاؤُكَ مِثْلَ إِجَابَتِكَ؟ آیا ضمانت می‌کنی که دوستانت مانند جواب تو، پاسخ دهند؟

خَجَلَ الطُّلَابُ وَ نَدِمُوا وَ اعْتَدَرُوا مِنْ فِعْلِهِمْ، نَصَحَهُمُ الْأُسْتَاذُ وَ قَالَ: مَنْ يَكْذِبُ لَا يَنْجَحُ. دانش‌جویان شرم‌منده و پشیمان شدند و از کارشان پوزش خواستند، استاد آن‌ها را نصیحت کرد و گفت: هرکس دروغ بگوید موفق نمی‌شود.

عَاهَدَ الطُّلَابُ أُسْتَاذَهُمْ عَلَى أَنْ لَا يَكْذِبُوا، وَ قَالُوا لَهُ نَادِمِينَ: تَعَلَّمْنَا دَرَسًا لَنْ نَنْسَاهُ أَبَدًا. دانش‌جویان با استادشان پیمان بستند (قول دادند) که دروغ نگویند، و با پشیمانی به او گفتند: درسی آموختیم که هرگز آن را فراموش نخواهیم کرد.

### \* نکات ترجمه‌ای متن درس:

#### ▼ انواع فعل :

- فعل ماضی، فعل مضارع، فعل امر، فعل نهی، فعل منی مضارع، فعل منفی آینده، فعل مضارع التزامی، فعل ماضی: عَاهَدَ (پیمان بستند) / قَالُوا (گفتند) / تَعَلَّمْنَا (آموختیم)
- فعل مضارع: تَضَمَّنُ (ضمانت می‌کنی) / يَتَبَيَّنُ (مشخص می‌شود) / يَبِينُ (مشخص می‌کند)
- فعل امر: عَلَّمْنِي خُلْفًا (خُلق و خویی به من یاد بده) / كُنْ صَادِقًا (صادق باش)
- فعل نهی: لَا تَهْرَبْ مِنَ الْوَأَقِعِ (از واقعیت فرار نکن)
- فعل منفی مضارع: لَا تَوْجَدُ سَيَّارَةً (خودرویی وجود ندارد) / أَنْ لَا يَكْذِبُوا (که دروغ نگویند)
- فعل منفی آینده: لَنْ نَنْسَاهُ (آن را فراموش نخواهیم کرد) / لَنْ نَسْتَطِيعَ (نخواهیم توانست)

فعل مضارع التزامی: فعل‌های شرط و مضارع منصوب (با أَنْ كَي أَدْنَى حَتَّى لَـ) به صورت مضارع التزامی ترجمه می‌شود.

أَنْ يُوجَلَ الْإِمْتِحَانُ (امتحان را به تاخیر اندازد.) / أَنْ يَجْلِسَ (که بنشیند) / أَنْ يُجِيبَ (که پاسخ دهد) / لِيُفَرِّقَهُمْ (برای آن‌که جدایشان کند)

▼ ادات شرط:

إِنْ و مَنْ و مَا شرطیه + فعل شرط (به صورت مضارع التزامی ترجمه می‌شود) + جواب شرط (به صورت مضارع اخباری ترجمه می‌شود).

إِنْ هَرَبْتَ مِنَ الْوَاقِعِ فَسَوْفَ تُوَاجَهُ مَشَاكِلٌ وَ صُعُوبَاتٌ كَثِيرَةٌ.

اگر از واقعیت فرار کنی، با مشکلات و سختی‌های زیادی روبرو خواهی شد.

مَنْ يُسْجَلْ هَدَفًا يَذْهَبُ إِلَى النَّهَائِي.

هرکس گلی را ثبت کند به مرحله نهایی می‌رسد.

مَا تَقَدَّمُوا لَانْفُسِكُمْ تَجِدُوهُ.

هر آنچه برای خودتان پیش بفرستید، آن را می‌یابید.

▼ فعل مضارع بعد از نکره:

تَعَلَّمْنَا دَرَسًا لَيْنَ نَنْسَاهُ أَبَدًا. (درسی آموختیم که هرگز آن را فراموش نخواهیم کرد.)  
و لَا تَوْجَدُ سَيَّارَةً تَنْقُلُنَا إِلَى الْجَامِعَةِ. (خودرویی که ما را به دانشگاه برساند، وجود ندارد.)

▼ انواع مَنْ:

۱. استفهامی

مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يَسوقُ السَّيَّارَةَ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ؟

در آن وقت از میان شما چه کسی خودرو را می‌راند؟

۲. شرطیه

مَنْ يَكْذِبُ لَا يَنْجَحْ.

هرکس دروغ بگوید موفق نمی‌شود.

۳. موصول

خَيْرُ إِخْوَانِكَ مَنْ دَعَاكَ إِلَى صِدْقِ الْمَقَالِ بِصِدْقِ مَقَالِهِ،

بهترین برادرانت (دوستانت)، کسی است که با راستگویی‌اش تو را به راستگویی دعوت کند.

(دعا: فعل ماضی است ولی بعد از «مَنْ موصول» عموماً به صورت مضارع التزامی ترجمه می‌شود.)

▼ هر گاه "لَمَّا" بر سر فعل ماضی واقع شود، به معنی «وقتی» است.

لَمَّا نَظَرُوا إِلَى الْأَسْئَلَةِ، تَعَجَّبُوا لِأَنَّهَا كَانَتْ هُكَذَا:

هنگامی که به سوال‌ها نگاه کردند، تعجب کردند. (متعجب شدند)

▼ "لَمَّا" بر سر مضارع دو صورت دارد:

(۱) لَمَّا + مضارع مجزوم به کل سکون یا حذف نون یا حذف حرف (وای) از آخر فعل: معادل «ماضی نقلی منفی»  
لَمَّا يَذْهَبُ: هنوز نرفته است = ما قد ذهب

(۲) به ندرت معنای «وقتی» می‌دهد: لَمَّا در این صورت آخر فعل تغییر نمی‌کند.

«هذه سنة جميلة بأننا ننهض من مكاننا لَمَّا يدخل علينا ضيف جديد!»

این یک سنت زیبا است که وقتی میهمانی جدید بر ما وارد می‌شود از جایمان برمی‌خیزیم!

▼ **أَحَدٌ** معنایی مختلفی دارد بسته به نیاز جمله معنی می‌کنیم.  
**أَحَدٌ** = یکی ، یکتا ، کسی یا (هیچ کس در جملات منفی)  
**أَحَدٌ** إطاراتِ سَيَّارَتِنَا أَنْفَجَرَ . یکی از تایرهای خودرویمان ترکید.  
 اللهُ **أَحَدٌ** . خداوند یکتا ست.  
 ما كَانَ **أَحَدٌ** حاضراً. کسی حاضر نبود یا هیچ کس حاضر نبود.

▼ « **كُلٌّ** » معنایی مختلفی دارد بسته به نیاز جمله معنی می‌کنیم.

**كُلٌّ** + اسم جمع  
**كُلُّ** الطُّلَّابِ = همه دانشجویان ، **كُلُّهُمْ** = همه آنها  
**كُلٌّ** + اسم مفرد نکره  
**كُلُّ** طالبٍ = هر دانشجویی ، **كُلٌّ** واحدٍ = هر یک  
**كُلٌّ** (معرفه) + **مِنْ** = هر یک از  
**طَلَّبَ** الأُسْتَاذُ مِنْهُمْ أَنْ يَجْلِسَ **كُلٌّ** وَاحِدٍ مِنْهُمْ فِي زَاوِيَةٍ مِنْ قَاعَةِ الإِمْتِحَانِ.  
 استاد از آنها خواست که هر یک از آنها در گوشه‌ای از سالن امتحان بنشینند.  
**كُلٌّ** (نکره): همه  
 ﴿ **كُلٌّ** مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ﴾ نساء: ۷۸ : همه از جانب خداست. (فولوند، آیتی)  
**مِنْ** + **كُلٌّ** = هر گونه از  
 ﴿ ... مِنْ **كُلِّ** الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ... ﴾ (رعد: ۳) از هر گونه ثمرات و بهره‌ها دو جفت قرار داد.

بستگی به جمله دارد: همه یا هر

\*\* **كُلٌّ** شیء (هر چیزی، همه چیز)

**كُلٌّ** شیءٌ جَيِّدٌ. همه چیز خوب است. / « وَ جَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ **كُلَّ** شَيْءٍ حَيٍّ » و هر موجود زنده ای را از آب آفریدیم.  
**شَيْءٌ** : ج أشياء و جج أَسَاوِي و أَسَاوَات و أَسَاوَات و أَسَاوَات : چیز ، آنچه که مورد شناسائی یا خبر دادن به آن باشد. أَسْيَاءٌ :  
 تنوین نمی‌گیرد، « **شَيْءٌ** مِنْ » چیزی از ؛ کمی از ؛ « شَيْئاً فَشَيْئاً » بتدریج ، کم کم ؛ « لَيْسَ بِشَيْءٍ » : چیزی نیست، اهمیت ندارد.

\*\* **كُلٌّ** مَنْ (= هر کسی) + فعل مفرد / **كُلٌّ** مَنْ (= همه کسانی که) + فعل جمع

\*\* **كُلٌّ** ما: هر آنچه ، همه آنچه ← لا تَقُلْ **كُلٌّ** مَا تَعْلَمُ : هر آنچه می‌دانی نگو یا همه آنچه را می‌دانی نگو.

\*\* **كُلٌّ** + قید زمان یا قید مکان به معنای « همه ، هر »

**كُلٌّ** لَيْلٍ : هر شب / **كُلٌّ** اللَّيْلِ : سراسر شب، همه شب - **كُلٌّ** مَكَانٍ : هر جایی ، همه جا

▼ **لَنَا** : داریم

**لَيْسَ** لَنَا إِطَارٌ اِخْتِيَاطِيٌّ : چرخ یدکی (زاپاس) نداریم.

☆ المَعْجَم ☆ برگرد

<p>قَرَّرَ : قرار گذاشت (مضارع: يَقَرِّرُ) كُنَّ : باش لَنْ : حرف نشانه آینده منفی مُحَدَّدٌ : مشخص شده مَقَالٌ : گفتار = قَوْلٌ، کلام نَدَبٌ : فرا خواند (مضارع : يَنْدُبُ) وَأَجَّهَ : روبه رو شد (مضارع : يُوجِّهُ) وَرَّعَ : پخش کرد (مضارع : يُوَرِّعُ)</p>	<p>سَاقٍ : رانندگی کرد (مضارع : يَسُوقُ) صُعُوبَةٌ : سختی ≠ سُهولة ضَمِنَ : ضمانت کرد (مضارع : يَضْمِنُ) عَاهَدَ : پیمان بست (مضارع : يُعَاهِدُ) عِدَّةٌ : چند فَشِلَّ : شکست خورد (مضارع : يَفْشِلُ)</p>	<p>أَجَّلَ : به تأخیر انداخت (مضارع : يُؤَجِّلُ / مصدر : تَأْجِيلٌ) = أَخَّرَ اضْطَرَّ : ناگزیر کرد (مضارع : يَضْطَرُّ) تَضَطَّرَ : ناگزیر می شوی إِطَارَ : تایر، چارچوب إِطَارَ اِخْتِطَاطِيًّا : چرخ یدکی تَبَيَّنَ : آشکار شد (مضارع : يَتَبَيَّنُ) حُطَّةٌ : نقشه، برنامه «جمع: حُطَطٌ» زَاوِيَةٌ : گوشه «جمع: زَوَايَا»</p>
--	---	--

📖 حَوَالِ النَّصِّ برگرد

أَجِبْ عَنِ الْأَسْئَلَةِ التَّالِيَةِ حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ.

۱. هَلْ وَافَقَ الْأُسْتَاذُ أَنْ يُوجَلَ الْإِمْتِحَانُ لِلطُّلَابِ لِمُدَّةِ أُسْبُوعَيْنِ؟  
آیا استاد موافقت کرد که امتحان را برای مدت دو هفته به تأخیر اندازد؟  
كَلَّا، وَافَقَ الْأُسْتَاذُ أَنْ يُوجَلَ لَهُمُ الْإِمْتِحَانُ لِمُدَّةِ أُسْبُوعٍ وَاحِدٍ.  
استاد موافقت کرد که امتحان را به مدت یک هفته برای آن‌ها به تأخیر (عقب) اندازد.

۲. مَاذَا قَالَ الرَّجُلُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ حِينَ جَاءَ إِلَيْهِ؟  
مرد به پیامبر خدا ﷺ چه گفت وقتی که نزد او آمد؟  
كَلَّا، قَالَ: عَلَّمَنِي خُلُقًا يَجْمَعُ لِي خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ .  
گفت: به من خوبی (اخلاقی) بیاموز که خیر دنیا و آخرت را برایم جمع کند.

۳. مَا قَالَ الطُّلَابُ لِأُسْتَاذِهِمْ نَادِمِينَ؟  
دانشجویان با پشیمانی به استادشان چه گفتند؟  
كَلَّا قَالُوا لَهُ نَادِمِينَ: تَعَلَّمْنَا دَرَسًا لَنْ نَنْسَاهُ أَبَدًا.  
با پشیمانی به او گفتند: درسی آموختیم که هرگز آن را فراموش نخواهیم کرد.

۴. مَنْ قَالَ «مَنْ يَكْذِبُ لَا يَنْجَحُ»؟  
چه کسی گفت « هرکس دروغ بگوید موفق نمی شود »؟  
كَلَّا قَالَ الْأُسْتَاذُ ذَلِكَ الْمَقَالَ. اسْتَادَ أَنْ سَخَنَ رَا كَفْت.

۵. كَيْفَ انْتَصَلَ الطُّلَابُ بِالْأُسْتَاذِ؟

چگونه دانشجویان با استاد تماس گرفتند؟

﴿كَهَّإِنُّصَلُوا بِالْأُسْتَاذِ هَاتِفِيًّا﴾

با استاد تماس تلفنی گرفتند.

۶. لِمَاذَا فَرِحَ الطُّلَابُ؟

چرا دانشجویان خوشحال شدند؟

﴿كَهَّفَفَرِحَ الطُّلَابُ بِذَلِكَ؛ لِأَنَّ خُطَّتَهُمْ لِتَأْجِيلِ الْإِمْتِحَانِ نَجَحَتْ﴾.

دانشجویان از آن [موضوع] خوشحال شدند؛ برای اینکه نقشه آن‌ها برای به تاخیر (عقب) انداختن امتحان موفق شد. (نقشه آن‌ها گرفت)

## هـِ اعلموا هـِ برگرد

### تَرْجِمَةُ الْفِعْلِ الْمُضَارِعِ (۱)

حروف «أَنْ: که» و «كَيْ، لِ، لِكَيْ، حَتَّى: تا، برای اینکه» بر سر فعل مضارع می‌آیند و در معنای آن تغییر ایجاد می‌کنند؛

فعل‌هایی که دارای این حروف‌اند، در فارسی «مضارع التزامی» ترجمه می‌شوند؛ مثال:

يَحْكُمُ: داوری می‌کند	حَتَّى يَحْكُمَ: تا داوری کند
يُحَاوِلُونَ: تلاش می‌کنند	أَنْ يُحَاوِلُوا: که تلاش کنند
تَفْرَحُونَ: شاد می‌شوید	لِكَيْ تَفْرَحُوا: تا شاد شوید
يَجْعَلُ: قرار می‌دهد	لِيَجْعَلَ: تا قرار بدهد
يَذْهَبُونَ: می‌روند	كَيْ يَذْهَبُوا: تا بروند

فعل مضارع دارای «لَنْ» معادل «آینده منفی» در زبان فارسی است؛ مثال:

تَنَالُونَ: دست می‌یابید      لَنْ تَنَالُوا: دست نخواهید یافت

این حروف در انتهای فعل مضارع تغییراتی را ایجاد می‌کنند. (به جز در ساخت‌هایی مانند يَفْعَلْنَ و تَفْعَلْنَ)

## که اخبر نفسك : تَرْجِمِ الْآيَتَيْنِ وَ الْحَدِيثَ حَسَبَ قَوَاعِدِ الدَّرْسِ؛ ثُمَّ عَيِّنِ الْأَفْعَالَ الْمُضَارِعَةَ.

۱. ﴿وَ عَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ عَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَ هُوَ شَرٌّ لَكُمْ﴾ الْبَقَرَةُ: ۲۱۶

و بسا چیزی را خوش نمی‌دارید و آن برای شما خوب است، و بسا چیزی را دوست می‌دارید و آن برای شما بد است، (فولادوند)

۲. ﴿أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعٌ فِيهِ وَ لَا حُلَّةٌ ...﴾ الْبَقَرَةُ: ۲۵۴

از آنچه به شما روزی داده‌ایم انفاق کنید پیش از آنکه روزی فرا رسد که در آن نه داد و ستدی است و نه دوستی...<sup>۶</sup>

<sup>۶</sup> آشنایی با این تغییرات، از اهداف آموزشی کتاب درسی نیست.

<sup>۶</sup> رَزَقَ: روزی داد

<sup>۶</sup> حُلَّةٌ: دوستی / بَيْعٌ: فروش، خرید و فروش، داد و ستد

۳. مِنْ أَخْلَاقِ الْجَاهِلِ الْإِجَابَةُ قَبْلَ أَنْ يَسْمَعَ وَ الْمُعَارَضَةُ قَبْلَ أَنْ يَفْهَمَ وَ الْحُكْمُ بِمَا لَا يَعْلَمُ. الْإِمَامُ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ (أعلام الدين : ۳۰۳)

یکی از خوی‌های نادان اینکه پاسخ می‌دهد قبل از اینکه بشنود و به مخالفت بر می‌خیزد پیش از آن که بفهمد و ندانسته حکم می‌کند.

{یکی از خوی‌های نادان این است که قبل از شنیدن {مطلب} پاسخ می‌دهد و پیش از آن که {مقصود گوینده را} بفهمد به مخالفت بر می‌خیزد و ندانسته حکم می‌کند.}

در گروه‌های دو نفره شبیه‌گفت وگویی زیر را در کلاس اجرا کنید.

### جواز برگرد

(في الصيدليّة<sup>۱</sup>)

الصيدلي داروفروش	الحاج حاجی
<p>أَعْطِنِي الْوَرَقَةَ: برگه را به من بده:</p> <p>محرار<sup>۲</sup>، حُبُوبٌ مُسَكَّنَةٌ لِلصُّدَاعِ، حُبُوبٌ مُهْدِّئَةٌ، دماسنج، قرص‌های تسکین سردرد، قرص‌های آرام‌بخش</p> <p>كَبْسُولٌ أَمْبِيسِيلِين، قُطْنٌ<sup>۴</sup> طَبِّي، مَرْهَمٌ لِحَسَّاسِيَّةِ الْجِلْدِ ... . كَبْسُولٌ آمبِيسِيلِين، پنبه<sup>۵</sup> طَبِّي، پماد ضدحساسیت پوست</p> <p>لَا بَأْسَ، وَلَكِنْ لَا أُعْطِيكَ أَمْبِيسِيلِين. اشکالی ندارد، ولی آمپی‌سیلین بهت نمی‌دهم.</p>	<p>عَفْوًا، مَا عِنْدِي وَصَفَةٌ بیخشید نسخه‌ای ندارم</p> <p>وَ أُرِيدُ هَذِهِ الْأَدْوِيَةَ<sup>۲</sup> الْمَكْتُوبَةَ عَلَى الْوَرَقَةِ. و داروهای نوشته شده روی این برگه را می‌خواهم.</p>
<p>لَإِنَّ بَيْعَهَا بِدُونِ وَصْفَةٍ غَيْرِ مَسْمُوحٍ. زیرا فروش آن بدون نسخه ممنوع است. (مجاز نیست)</p> <p>لِمَنْ تَشْتَرِي هَذِهِ الْأَدْوِيَةَ؟ برای چه کسی این داروها را می‌خری؟</p>	<p>لِمَاذَا لَا تُعْطِينِي؟ چرا به من نمی‌دهی؟</p>
<p>رَجَاءً، رَاجِعٌ<sup>۷</sup> الطَّبِيبَ؛ لطفاً به پزشک مراجعه کن؛ الْشِّفَاءُ مِنَ اللَّهِ. بهبودی از خداست.</p>	<p>أَشْتَرِيهَا لِرِزْمَلَايَ فِي الْقَافِلَةِ آن را برای همراهانم در کاروان می‌خرم</p> <p>يَا حَضْرَةَ الصَّيْدَلِيِّ! ای جناب داروخانه‌دار.</p>

۱. الصَّيْدَلِيَّة: داروخانه      ۲. الْأَدْوِيَةَ: داروها      ۳. الْمَحْرَار: دماسنج      ۴. الْقُطْن: پنبه      ۵. الْجِلْد: پوست  
۶. حَضْرَةَ الصَّيْدَلِيِّ: جناب داروخانه‌دار      ۷. رَاجِع: مراجعه کن (فعل أمر من باب مفاعلة)



## که التمارین برگرد

التَّمْرِينُ الْأَوَّلُ: أَيُّ فِعْلٍ مِنْ أَفْعَالِ مُعْجَمِ الدَّرْسِ يُنَاسِبُ التَّوْضِيحَاتِ التَّالِيَةَ؟

۱. شَاهَدَ وَجْهًا لَوَجْهٍ. رو در رو دید. کھواجه: رو به رو شد
۲. ظَهَرَ وَ صَارَ وَاضِحًا. آشکار و روشن شد. کھتیین: آشکار شد
۳. لَمْ يَنْجَحْ بَلْ حَسِرَ. موفق نشد بلکه زیان دید (ضرر کرد). کھفشل: شکست خورد
۴. أَعْطَاهُ عَهْدًا وَ قَوْلًا بِأَنْ يَفْعَلَ شَيْئًا. به او قول داد که چیزی انجام بدهد. کھعاهد: پیمان بست
۵. قَرَّرَ أَنْ يَفْعَلَ مَا قَصَدَهُ مَعَ التَّأْخِيرِ. قرار گذاشت که آنچه را قصد کرده، با تاخیر انجام دهد. کھأجل - آخر: به تاخیر انداخت

التَّمْرِينُ الثَّانِي: تَرْجِمِ الْأَحَادِيثَ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَطْلُوبَ مِنْكَ.

۱. لَا تَعْتَرُوا بِصَلَاتِهِمْ وَ لَا بِصِيَامِهِمْ ... وَلَكِنْ اخْتَبِرُوا هُمْ عِنْدَ صِدْقِ الْحَدِيثِ وَ أَدَا الْإِيمَانَةِ. الإمامُ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ<sup>۱</sup>  
( فِعْلَ الْأَمْرِ وَ فِعْلَ النَّهْيِ )

کھ فریب نماز و روزه آنها (مردم) را نخورید... بلکه آنها را هنگام راستگویی و امانتداری بیازمایید.  
﴿ فِعْلَ الْأَمْرِ: اخْتَبِرُوا / فِعْلَ النَّهْيِ: لَا تَعْتَرُوا ﴾

۲. لَا تَسْتَشِرْ الْكَذَّابَ فَإِنَّهُ كَالسَّرَابِ يُقَرِّبُ عَلَيْكَ الْبَعِيدَ<sup>۲</sup> وَ يَبْعَدُ<sup>۳</sup> عَلَيْكَ الْقَرِيبَ<sup>۴</sup>. أميرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ<sup>۵</sup>  
(اسمُ الْمُبَالَغَةِ)

کھ با شخص دروغگو مشورت نکن، زیرا که او مانند سراب است، دور را بر تو نزدیک و نزدیک را بر تو دور می‌سازد.  
(یعنی همواره در جهت مخالفت تو سیر می‌کند)  
﴿ اسْمُ الْمُبَالَغَةِ: الْكَذَّابُ (بر وزن الفَعَالِ)

۳. يَبْلُغُ الصَّادِقُ بِصِدْقِهِ مَا لَا يَبْلُغُهُ الْكَاذِبُ بِاِحْتِيَالِهِ. أميرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ( الْفَاعِلُ )<sup>۶</sup>

کھ راستگو با راستگویی خود می‌رسد به آنچه که دروغگو با فریب کاری اش به آن نمی‌رسد.  
﴿ الْفَاعِلُ: الصَّادِقُ / الْكَاذِبُ نكته: فاعل: اسم مرفوع بعد از فعل است و کننده کار.

<sup>۱</sup> لَا تَعْتَرُوا: فریب نخورید

<sup>۲</sup> الصِّيَام: روزه

<sup>۳</sup> اخْتَبِرُوا: امر ، اخْتَبِرُوا: ماضی

<sup>۴</sup> حدیث کامل: فریب نماز و روزه آنها (مردم) را نخورید، زیرا آدمی گاه چنان به نماز و روزه خو می‌کند که اگر آنها را ترک گوید، احساس ترس می‌کند، بلکه آنها را به راستگویی و امانتداری بیازمایید.

<sup>۵</sup> لَا تَسْتَشِرْ: با ... مشورت نکن

<sup>۶</sup> يُقَرِّبُ: نزدیک می‌سازد

<sup>۷</sup> يَبْعَدُ: دور می‌سازد

<sup>۸</sup> قَالَ الْإِمَامُ عَلِيُّ (ع): «لَا تَسْتَشِرْ الْكَذَّابَ، فَإِنَّهُ كَالسَّرَابِ يُقَرِّبُ إِلَيْكَ الْبَعِيدَ، وَ يَبْعَدُ عَلَيْكَ الْقَرِيبَ»

<sup>۹</sup> الْإِحْتِيَالُ: فریبکاری

يَبْلُغُ الصَّادِقُ بِصِدْقِهِ مَا يَبْلُغُهُ الْكَاذِبُ بِاِحْتِيَالِهِ. راستگو، با راستگویی خود به همان می‌رسد که دروغگو با حيله گری خود (سایت شهید آوینی)

۴. لَا تُحَدِّثِ النَّاسَ بِكُلِّ مَا سَمِعْتَ بِهِ. أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ (فِعْلُ النَّهْيِ)  
 هر آنچه را که شنیدی اش به مردم بازگو نکن. ( هر چه را که شنیده ای با مردم در میان مگذار. )  
 < فِعْلُ النَّهْيِ: لَا تُحَدِّثِ

نکته: لا بر سر مضارع وارد شده و آخر فعل را تغییر داده ( ساکن کرده است ) ولی بخاطر رفع التقای ساکنین کسره گرفته است.

الْتَّمَرِينَ الثَّلَاثُ: عَيْنِ الْكَلِمَةِ الَّتِي لَا تَنَاسِبُ الْكَلِمَاتِ الْأُخْرَى مَعَ بَيَانِ السَّبَبِ.

- |  |  |  |   |
|--|--|--|---|
| ۱. مَقَال (کلام) <input type="checkbox"/>      | کَلَام (گفتار) <input type="checkbox"/>                          | قَوْل (سخن) <input type="checkbox"/>                   | إِطَار (تایر) <input checked="" type="checkbox"/>         |
| ۲. كَلَّمَ (سخن گفت) <input type="checkbox"/>  | حَدَّثَ (سخن گفت) <input type="checkbox"/>                       | كَمَّلَ (کامل کرد) <input checked="" type="checkbox"/> | تَكَلَّمَ (صحبت کرد) <input type="checkbox"/>             |
| ۳. جُدَّوع (تنه‌ها) <input type="checkbox"/>   | تَأَجَّلَ (به تاخیر انداختن) <input checked="" type="checkbox"/> | أَثْمَار (میوه‌ها) <input type="checkbox"/>            | أَغْصَان (شاخه‌ها) <input type="checkbox"/>               |
| ۴. يَغْرِسُ (می‌کارد) <input type="checkbox"/> | يَنْبُتُ (می‌روید) <input type="checkbox"/>                      | يَزْرَعُ (می‌کارد) <input type="checkbox"/>            | يَخْفُقُ (خفه می‌کند) <input checked="" type="checkbox"/> |
| ۵. أَحْمَر (سرخ) <input type="checkbox"/>      | أَسْوَد (سیاه) <input type="checkbox"/>                          | أَخْضَر (سبز) <input type="checkbox"/>                 | أَكْرَم (گرامی‌تر) <input checked="" type="checkbox"/>    |

وزن أَفْعَل به معنی رنگ، اسم تفضیل نیست.  
 تَكَلَّمَ: سخن گفتن، حرف زدن، صحبت کردن، تکلم کردن، گفتگو کردن، سخنرانی کردن

الْتَّمَرِينَ الرَّابِعُ: تَرْجِمِ الْآيَاتِ، ثُمَّ عَيْنِ الْمَطْلُوبِ مِنْكَ.

۱. ﴿... فَاصْبِرُوا حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا...﴾ الْأَعْرَافُ: ۸۷  
 صبر کنید تا خداوند میان ما داوری کند. (حکم کند)  
 < فِعْلُ الْأَمْرِ: اصْبِرُوا

۲. ﴿... يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ...﴾ الْفَتْحُ: ۱۵  
 می‌خواهند که کلام خداوند را عوض کنند.  
 < الْمُضَافَ إِلَيْهِ: اللَّهُ

۳. ﴿... مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ...﴾ الْمَائِدَةُ: ۶  
 خداوند نمی‌خواهد (تا) شما را در حالت بحرانی (سختی، تنگنا) قرار دهد.  
 < الْفَاعِلُ: اللَّهُ









۴. ﴿... لِكَيْلَا تَحْزَنُوا عَلَى مَا فَاتَكُمْ...﴾ آلِ عِمْرَانَ: ۱۵۳  
 تا بر آنچه که دست داده‌اید، اندوهگین نشوید.  
 < الْفِعْلُ الْمَاضِي: فَاتَ

۷ حَرَجٌ: حالت بحرانی؛ «ما» در «ما يُرِيدُ» حرف نفی است، معنای مضارع را مختص زمان حال می‌کند. ما یزید: [الان] نمی‌خواهد  
 ۸ لِكَيْلَا: لِكَيْ+لا ی نفی  
 ۹ فَاتٌ: از دست رفت؛ ما به معنی آنچه اسم موصول است.

(الْفَعْلَ الْمُضَارِعَ)

۵. ﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ...﴾ آل عمران: ۹۳<sup>۸</sup>  
 به نیکوکاری دست نخواهید یافت تا از آنچه دوست می‌دارید انفاق کنید.  
 ﴿الْفَعْلَ الْمُضَارِعَ : لَنْ تَنَالُوا ، حَتَّى تُنْفِقُوا ، تُحِبُّونَ﴾

الْتَّمَرِينَ الْخَامِسُ: تَرْجِمِ الْجُمْلَةَ التَّالِيَةَ.

۱. اجلس على الكرسي.:  بر روی صندلی بنشین.
۲. تجلس مع زميلك :  با همکلاسات می‌نشینی.
۳. اصبر لكي يجلس :  صبر کن تا بنشیند.
۴. جالس خير الناس :  با بهترین مردم همنشینی کن.
۵. لا تجلسوا هناك :  آنجا ننشینید.
۶. لن يجلس هنا :  هرگز اینجا نخواهند نشست.
۷. أريد أن اجلس :  می‌خواهم که بنشینم.
۸. رجعنا لنجلس :  بازگشتیم تا بنشینیم.

الْتَّمَرِينَ السَّادِسُ: اُكْتُبْ مُفْرَدَ الْجُمُوعِ التَّالِيَةِ.

أدوية: ..... دواء ..... خُطِّطْ: ..... خُطِّطْ ..... أَفْضَلُ: ..... أَفْضَلُ .....  
 أحياء: ..... جِي ..... صعوبات: ..... صعوبات ..... أصدقاء: ..... أصدقاء ..... صديق: .....  
 أساتذة: ..... أستاذ ..... عيوب: ..... عيوب ..... إخوان: ..... إخوان ..... أخ: .....  
 أعمال: ..... عمل ..... أسئلة: ..... أسئلة ..... أسبوع: ..... أسبوع .....  
 إجابات: ..... إجابة ..... طلاب: ..... طلاب ..... أخلاق: ..... أخلاق ..... خُلق: .....

<sup>۸</sup> لَنْ تَنَالُوا : دست نخواهید یافت

## الدرس السادس برگرد

## آنه ماري شيميل

**الإنسان بكل لسان إنسان.** أمير المؤمنين علي (عليه السلام)

انسان با [دانستن] هر زبان [جدیدی] یک انسان است!<sup>۱</sup>

تُعَدُّ الدُّكْتُورَةُ «آنه ماري شيميل» مِنْ أَشْهَرِ الْمُسْتَشْرِقِينَ.<sup>۲</sup>

دكتور آنه ماری شيميل از مشهورترین خاورشناسان به شمار می آید. (شمرده می شود)

وُلِدَتْ فِي «أَلْمَانِيَا» وَ كَانَتْ مِنْذُ طُفُولَتِهَا مُشْتَاقَةً إِلَى كُلِّ مَا يَرْتَبِطُ بِالشَّرْقِ وَ مُعْجَبَةً بِإِيرَانِ.

در آلمان متولد شد. و از زمان کودکی اش تشنه (مشتاق) هر چیزی بود که به خاور مربوط می شد و شیفته ایران بود.

كَانَ عُمُرُهَا خَمْسَةَ عَشَرَ عَامًا حِينَ بَدَأَتْ بِدِرَاسَةِ اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ.

وقتی که شروع کرد به تحصیل زبان عربی، ۱۵ سالش بود. (عمر او پانزده سال بود)

حَصَلَتْ عَلَى شَهَادَةِ الدُّكْتُورَاةِ فِي الفَلَسَفَةِ وَ الدِّرَاسَاتِ الإِسْلَامِيَّةِ وَ هِيَ فِي التَّاسِعَةِ عَشْرَةَ مِنْ عُمُرِهَا؛

مدرک دکتورای فلسفه و مطالعات اسلامی را در حالی که ۱۹ ساله بود، به دست آورد؛

تَعَلَّمَتِ اللُّغَةَ التُّرْكِيَّةَ وَ دَرَسَتْ فِي جَامِعَةِ أَنْقَرَةَ.

زبان ترکی را آموخت و در دانشگاه آنکارا تدریس کرد.

كَانَتْ شِيمِيلُ تَدْعُو الْعَالَمَ الْعَرَبِيَّ الْمَسِيحِيَّ لِفَهْمِ حَقَائِقِ الدِّينِ الإِسْلَامِيِّ وَ لِاطِّلَاعِ عَلَيْهِ.

شيميل دنیای مسیحی غرب را به فهم حقایق دین اسلامی و آگاهی نسبت به آن دعوت می کرد.

وَ هَذَا الْعَمَلُ رَفَعَ شَأْنَهَا فِي جَامِعَاتِ الدُّوَلِ الإِسْلَامِيَّةِ، فَحَصَلَتْ عَلَى دُكْتُورَاةِ فَخْرِيَّةٍ مِنْ جَامِعَاتِ السُّنْدِ وَ إِسْلَامْ آبَادِ وَ

بیشاور و قونیه و طهران.

وَ اِینِ كَارِ جَايْگَاهِ وَ مَقَامِشِ رَا دَرِ دَانِشْگَاهِ هَايِ كِشُورِ هَايِ اِسْلَامِي بِالْا بَرْدِ، پَسِ دِكْتَرَايِ اِفْتِخَارِي اَزِ دَانِشْگَاهِ هَايِ سِنْدِ وَ

اسلام آباد و پیشاور و قونیه و تهران را به دست آورد.

إِنِّهَا تَعَلَّمَتْ لُغَاتٍ كَثِيرَةً مِنْهَا الفَارِسيَّةُ وَ الْعَرَبِيَّةُ وَ التُّرْكِيَّةُ وَ الإِنْجِلِيزِيَّةُ وَ الفَرَنْسِيَّةُ وَ الأُرْدِيَّةُ؛ وَ كَانَتْ تُتَلِّقِي مُحَاضِرَاتٍ

بِاللُّغَةِ الفَارِسيَّةِ.

قطعاً او زبان های بسیاری آموخت؛ از جمله: فارسی، عربی، ترکی، انگلیسی، فرانسه و اردو؛ و به زبان فارسی سخنرانی

می کرد.

فَهِیَ كَانَتْ مِثَالًا لِهَذِهِ الْعِبَارَةِ: «الإنسان بكل لسان إنسان»

پس او نمونه ای برای این عبارت بود: انسان با دانستن هر زبان جدیدی یک انسان [جدید] است.

<sup>۱</sup> انسان با [دانستن] هر زبانی [زبان جدیدی] انسان است. کل لسان: نکره است و ی نکره می خواهد. / انسان: در نقش خبر است و صفت ندارد پس نیازی به آوردن نشانه نکره در فارسی نیست.

<sup>۲</sup> أشهر: مشهورترین، نامدارترین (اسم تفضیل، مفرد مذکر است) // أشهر، شهور: ماهها (اسم، جمع مکسر مفرد شهر: ماه)

<sup>۳</sup> وُلِدَتْ: زایید (مضارع: يَلِدُ / مصدر: وِلَادَةٌ)

أَلَفْتُ شَيْمِلَ أَكْثَرَ مِنْ مِئَةِ كِتَابٍ وَ مَقَالَةٍ مِنْهَا كِتَابٌ حَوْلَ شَخْصِيَّةِ جَلالِ الدِّينِ الرَّومِيِّ. شيميل بيش تر از ۱۰۰ كتاب و مقاله نوشت؛ از جمله كتابي پيرامون شخصيت مولوي جلال الدين رومي.

هِيَ كَانَتْ تُحِبُّ العَيْشَ فِي الشَّرْقِ، لِذَلِكَ دَرَسَتْ مُدَّةً طَوِيلَةً فِي الهِنْدِ وَ باكِستان، وَ دَرَسَتْ كَذَلِكَ مَا يُقَارِبُ خَمْسَةَ وَ عَشْرِينَ عَامًا فِي جامِعَةِ هارفارد.

او زندگي در شرق را دوست مي داشت، براي همين مدت طولاني در هند و پاكستان تدريس كرد، و همچنين نزديك به ۲۵ سال در دانشگاه هاروارد درس داد.

قَبْلَ وَفاتها أَوْصَتْ شَيْمِلَ زُمَلَاءَها أَنْ يُشْكَلُوا قَرِيقًا لِلجِوارِ الدِّينِيِّ وَ الثَّقافِيِّ يَكُونُ هَدْفُهُ الأَعْلَى «مَدَّ جُسورِ الصِّداقَةِ وَ التَّفاهِمِ بَيْنَ أوروبَّا وَ العالَمِ الإسلاميِّ» وَ «الائْتِحادِ بَيْنَ الحَضاراتِ».

شيميل پيش از وفاتش به همكارانش وصيت كرد (همكارانش را سفارش كرد) كه تيمي (گروهي) را براي گفتگوي ديني و فرهنگي تشكيل دهند كه هدف والایش « كشيدن پل های دوستي و تفاهم ميان اروپا و جهان اسلامي » و «همبستگي بين تمدن ها» باشد.

أشارت شيميل في إِحْدَى مُقابَلاتِها إِلى الأَدعيَةِ الإسلاميَّةِ وَ قالَتْ:

شيميل در يكي از مصاحبه هايش به دعاهاي اسلامي اشاره كرد و گفت:

«أنا أقرأ الأَدعيَةَ وَ الأحاديثَ الإسلاميَّةَ بِاللُّغَةِ العَرَبِيَّةِ وَ لا أراجِعُ تَرجمَتَها».

«من دعاها و حديث های اسلامي را به زبان عربي مي خوانم و به ترجمه (برگردان) آنها مراجعه نمي كنم.»

هِيَ أَوْصَتْ أَنْ يُكْتَبَ هَذَا الحَدِيثُ عَلَي قَبْرِها:

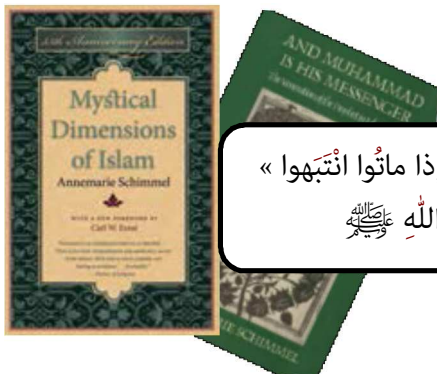
او وصيت كرد كه اين حديث روي قبرش نوشته شود:

«الْناَسُ نِيامٌ فَإِذا ماتوا اُنْتَبهوا»

مردم خفته اند و هرگاه هميرند، بيدار شوند.

«الْناَسُ نِيامٌ فَإِذا ماتوا اُنْتَبهوا»

رَسولُ اللهِ ﷺ



### برگيد \* المَعْجَم \* برگيد

فَرَنَسِيَّةٌ : فرانسوي قَارِبٌ : نزديك شد ما يُقَارِبُ : «نزديك به» مُحاضِرَةٌ : سخنراني مَدٌّ : كشيد، گسترش مُسْتَشْرِقٌ : خاورشناس مُعْجَبَةٌ بِـ : شيفته (أعجب، يعجب) مُقَابَلَةٌ : مصاحبه مُنْدٌ : از هنگام	حَصَلَ عَلَيَّ : به دست آورد (مضارع: يَحْصُلُ) حَضَارَةٌ : تمدن دُكْتوراه : دكتورا شَكَّلٌ : تشكيل داد (مضارع: يُشَكِّلُ) شَهَادَةٌ : مدرک عَدَّدَ : به شمار آورد، شمرد (مضارع: يَعدُّ) فَخْرِيَّةٌ : افتخاري	أُرْدِيَّةٌ : زبان اردو أَشَارَ : اشاره كرد (مضارع: يُشيرُ) أَلْفَى : انداخت (مضارع: يُلقِي) كَانَتْ تُلقِي مُحاضِرَةً : سخنراني مي كرد إِنجِلِيزِيَّةٌ : انگليسي أَنْقَرَةٌ : آنكارا أَوْصَى : سفارش كرد (مضارع: يوصي) ثَقافِيٌّ : فرهنگي «ثَقافَةٌ: فرهنگ»
--	---	--

## حَوَلِ النَّصِّ بِرِغْدٍ

أَجِبْ عَنِ الْأَسْئَلَةِ التَّالِيَةِ حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ.

۱. بِأَيِّ لُغَةٍ كَانَتْ شَيْمِلُ تَقْرَأُ الْأَدْعِيَةَ الْإِسْلَامِيَّةَ؟ به چه زبانی شیمیل دعاهاى اسلامى را مى خواند؟  
 كَمْ كَانَتْ شَيْمِلُ تَقْرَأُ الْأَدْعِيَةَ الْإِسْلَامِيَّةَ بِاللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ.  
 شیمیل دعاهاى اسلامى را به زبان عربى مى خواند.

۲. أَيُّ حَدِيثٍ كُتِبَ عَلَى قَبْرِ شَيْمِلٍ؟ چه حدیثی روی قبر شیمیل نوشته شده است؟  
 كَمْ كُتِبَ عَلَى قَبْرِ شَيْمِلٍ هَذَا الْحَدِيثُ «الْإِنْسَانُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا». رَسُولُ اللَّهِ ﷺ  
 روی قبر شیمیل این حدیث نوشته شده است: «مردم در خوابند پس وقتی بمرند بیدار می شوند.»

۳. كَمْ كِتَابًا وَ مَقَالَةً أَلَفَتْ شَيْمِلُ؟ شیمیل چند کتاب و مقاله گردآوری کرد؟  
 كَمْ أَلَفَتْ شَيْمِلُ أَكْثَرَ مِنْ مِئَةِ كِتَابٍ وَ مَقَالَةٍ.  
 شیمیل بیشتر از ۱۰۰ کتاب و مقاله نوشت.

۴. بِمَاذَا أَوْصَتْ شَيْمِلُ زُمَلَاءَهَا؟ شیمیل دوستانش را به چه چیزی وصیت کرد؟  
 كَمْ أَوْصَتْ شَيْمِلُ زُمَلَاءَهَا أَنْ يُشْكَلُوا فَرِيقًا لِلْجَوَارِ الدِّينِيِّ وَ الثَّقَافِيِّ.  
 شیمیل دوستانش را وصیت کرد که گروهی را برای گفتگوی دینی و فرهنگی تشکیل دهند.

۵. أَيْنَ وُلِدَتْ شَيْمِلُ؟ شیمیل کجا به دنیا آمد؟  
 كَمْ وُلِدَتْ فِي «أَلْمَانِيَا».  
 در آلمان متولد شد.

## بِرِغْدٍ يَعْلَمُوا

### تَرْجَمَةُ الْفِعْلِ الْمُضَارِعِ (۲)

حروف «لَم، ل، لا» بر سر فعل مضارع می آیند و در معنای آن تغییر می دهند.

حرف «لَم» فعل مضارع را به «ماضی ساده منفی» یا «ماضی نقلی منفی» تبدیل می کند؛ مثال:

لَمْ يَسْمَعْ: نشنید، نشنیده است	يَسْمَعُ: می شنود
لَمْ تَذْهَبُوا: نرفتید، نرفته اید	تَذْهَبُونَ: می روید
لَمْ تَكْتُبَنَّ: ننوشتید، ننوشته اید	تَكْتُبَنَّ: می نویسید

حرف «ل» امر بر سر فعل مضارع به معنای «باید» است و چنین فعلی معادل «مضارع التزامی» در فارسی است؛

مثال:

لَتَرْجِعْ: باید برگردیم	تَرْجِعْ: بر می گردیم
لِيَعْلَمُوا: باید بدانند	يَعْلَمُونَ: می دانند

در کتاب عربی پایه نهم با حرف «لای نهی» بر سر مضارع (دوم شخص) آشنا شدید؛ مثال:

لَا تَيَّأَسْ: ناامید نشو	تَيَّأَسْ: ناامید می شوی
لَا تُرْسِلُوا: نفرستید	تُرْسِلُونَ: می فرستید

همین حرف « لای نهی » اگر بر سر سایر ساخت‌های فعل مضارع بیاید، به معنای «نباید» و معادل « مضارع التزامی » در فارسی است؛ مثال:

يُسَافِرُونَ :سفر می کنند      لا يُسَافِرُوا :نباید سفر کنند

حروف « لَمْ ، لِ ، لا » در انتهای فعل مضارع تغییراتی ایجاد می‌کنند. (به جز در ساخت‌هایی مانند يَفْعَلَنَّ و تَفْعَلَنَّ<sup>۸۴</sup>)

### که اختر نفسك: ترجمه الآيتين و الحديث حسب قواعد الدرس.

۱. ﴿لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ التَّوْبَةُ: ٤٠<sup>۸۵</sup>

اندوه مدار که خداوند با ماست. (ترجمه فولادوند)

«إِنَّ» به معنای «قطعاً، بی گمان، به درستی که، همانا» است اما اگر بعد از فعل امر و نهی، به صورت «زیرا، چون، که» معنا می شود.

۲. ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾ الرَّعْد: ١١

قطعاً خداوند [حال] هیچ قومی را تغییر نمی دهد تا آنان خودشان را تغییر بدهند.

۳. لَا تَظْلِمْ كَمَا لَا تُحِبُّ أَنْ تُظْلَمَ وَ أَحْسِنْ كَمَا تُحِبُّ أَنْ يُحْسَنَ إِلَيْكَ. الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ

ستم مکن همانطور که دوست نمی داری مورد ستم واقع شوی (بر تو ستم رود) و نیکی کن همانطور که دوست داری به تو نیکی شود.

## ۲ اِعْلَمُوا

چند نکته:

نکته (۱) : فعل نهی همان فعل مضارع است.

نکته (۲) : ترجمه فعلی مانند «لِيَعْلَمُوا» فقط در جمله و در متن امکان پذیر است؛ مثال:

تَكَلَّمْتُ مَعَ أَصْدِقَائِي لِيَعْلَمُوا كَيْفَ يُمْكِنُ لَهُمْ أَنْ يَنْجَحُوا فِي بَرَامِجِهِمْ.

کے با دوستانم سخن گفتم تا بدانند چگونه برایشان امکان دارد که در برنامه هایشان موفق شوند.

قَالَ الْمُدِيرُ: إِنَّ لِمَتِحَانَاتِ تَسَاعِدِ الطُّلَابِ لِيَتَعَلَّمُوا دُرُوسَهُمْ فَلِيَعْلَمُوا ذَلِكَ وَ عَلَيْهِمْ أَنْ لَا يَخَافُوا مِنْهَا.

کے مدیر گفت: آزمون‌ها دانش آموزان را برای یادگیری درس‌هایشان کمک می‌کند و باید این را بدانند و بر آنان لازم است که از آن نترسند.

نکته (۳) : حرف «لِ» بر سر ضمیرها به «لَ» تبدیل می‌شود؛ مثال:

لَهُ، لَهَا، لَهُمْ، لِهِنَّ، لَهُمَا، لَكُ، لِكِ، لَكُمْ، لَكُنَّ، لَكُمَا، لَنَا.

در «لی» این گونه نیست.

<sup>۸۴</sup> آشنایی با این تغییرات، از اهداف آموزشی کتاب درسی نیست.

<sup>۸۵</sup> مکسور بودن همزه إِنَّ: اول جمله، بعد از فعل امر و نهی، بعد از مشتقات قال

نکته (۴) : تاکنون با دو نوع حرف «ل» آشنا شده‌اید، یکی بر سر اسم (ضمیر نیز اسم محسوب می‌شود) و دیگری بر سر فعل مضارع می‌آید؛ تشخیص معنای هر یک فقط داخل متن امکان دارد:

### ۱. ل + اسم

- « ل » به معنای « مال ، از آن » مانند « لِمَنْ تَلَكُ الشَّرِيحَةُ؟ » ؛ یعنی « آن سیم کارت مال کیست؟ »  
 « ل » به معنای « برای » مانند « اشْتَرَيْتُ حَقِيبَةً لِلسَّفَرِ »؛ یعنی « چمدانی برای سفر خریدم ».  
 « ل » به معنای « داشتن » مانند « لي شَهَادَةٌ فِي الحَاسُوبِ »؛ یعنی «مدرک رایانه دارم».

### ۲. ل + فعل

- « ل » به معنای « باید » مانند « لِنَتَوَكَّلْ عَلَى الله »؛ یعنی «باید به خدا توکل کنیم».  
 « ل » به معنای «تا» مانند « دَهَبْتُ إِلَى المَتَجَرِّ لِأَشْتَرِيَ بَطَارِيَةَ الجَوَالِ »؛ یعنی «به بازار رفتم تا باتری تلفن همراه بخرم».

حرف « ل » پس از حرف‌هایی مانند « و ، ف » معمولاً ساکن می‌شود؛ مثال:  
 ف + ل + يَعْمَلُ = فَلْيَعْمَلْ: پس باید انجام دهد.

## که اختبر نفسك : ترجم عبارات التالیة حسب القواعد.

۱. ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ الفاتحة: ۲ ستایش از آن خداوند پروردگار جهانیان است.
۲. بُعِثَ النَّبِيُّ ﷺ لِيَهْدِيَ النَّاسَ. پیامبر فرستاده شد تا مردم را هدایت کند.
۳. لِنَسْتَمِعْ إِلَى الكَلَامِ الحَقِّ. باید به سخن حق گوش دهیم.
۴. لِيَمُنْ هَذِهِ الجَوَازَاتُ؟ این گذرنامه‌ها مال کیست؟

## که التمارين برکود

التَّمْرِينُ الأوَّلُ: صَغْ فِي الفِرَاغِ كَلِمَةً مُنَاسِبَةً مِنْ كَلِمَاتِ مُعْجَمِ الدَّرْسِ.

۱. كَانَتْ شِيمِلُ مِنْدُ طُفُولَتِهَا مُشْتَاقَةً إِلَى كُلِّ مَا يَتَعَلَّقُ بِالشَّرْقِ وَ ... بِإيران. **مُعْجَبَةٌ**: شیفته < از زمان کودکی اش تشنه هر چیزی که به خاور مربوط می‌شد و شیفته ایران بود.
۲. الأُدْکُتُوراه ... هِيَ شَهَادَةٌ تُعْطَى لِشَخْصٍ تَقْدِيرًا لِجُهُودِهِ فِي مَجَالٍ مُعَيَّنٍ. **فَخْرِيَّةٌ**: افتخاری < دکترای افتخاری همان مدرکی است که برای تقدیر از تلاش در زمینه مشخص داده می‌شود.
۳. إِنَّ ... ثَانِي أَكْبَرِ مَدِينَةٍ فِي تُرْكِيَا بَعْدَ إِسْطَنْبُولِ. **أَنْقَرَةَ**: آنکارا < بعد از استانبول آنکارا دومین شهر بزرگ در ترکیه است.
۴. الشَّعْبُ البَاكِسْتَانِي يَتَكَلَّمُ بِاللُّغَةِ ... . **أُرْدِيَّةٌ**: اردو < مردم پاکستان به زبان اردو سخن می‌گویند.



۵. اَللَّغَةُ الرَّسْمِيَّةُ فِي بَرِيطَانِيَا ...

انگلیزیة : انگلیسی < زبان رسمی در بریتانیا انگلیسی است.

التَّمْرِينُ الثَّانِي: عَيْنِ الْكَلِمَةِ الَّتِي لَا تَنَاسِبُ الْكَلِمَاتِ الْآخَرَى.

- |                   |                                     |                     |                                     |                    |                                     |                   |                                     |
|-------------------|-------------------------------------|---------------------|-------------------------------------|--------------------|-------------------------------------|-------------------|-------------------------------------|
| الأسبوع: هفته     | <input type="checkbox"/>            | الشَّهْر: ماه       | <input type="checkbox"/>            | الثَّقَافَة: فرهنگ | <input checked="" type="checkbox"/> | السَّنَة: سال     | <input type="checkbox"/>            |
| الأردنية: اردو    | <input type="checkbox"/>            | الإنجليزية: انگلیسی | <input type="checkbox"/>            | الفرنسية: فرانسه   | <input type="checkbox"/>            | الفخرية: افتخاری  | <input checked="" type="checkbox"/> |
| الزَّمِيل: دوست   | <input type="checkbox"/>            | القميص: پیراهن      | <input checked="" type="checkbox"/> | الصديق: دوست       | <input type="checkbox"/>            | الحبيب: دوست      | <input type="checkbox"/>            |
| القرية: روستا     | <input type="checkbox"/>            | المدينة: شهر        | <input type="checkbox"/>            | أبلاد: کشور        | <input type="checkbox"/>            | النِّيام: خفتگان  | <input checked="" type="checkbox"/> |
| الشَّهَادَة: مدرک | <input checked="" type="checkbox"/> | الطُّفُولَة: کودکی  | <input type="checkbox"/>            | الصَّغَر: کودکی    | <input type="checkbox"/>            | الكَبَر: بزرگسالی | <input type="checkbox"/>            |
| القط: گربه        | <input checked="" type="checkbox"/> | الرَّمَان: انار     | <input type="checkbox"/>            | التُّفَاح: سیب     | <input type="checkbox"/>            | العنب: انگور      | <input type="checkbox"/>            |

التَّمْرِينُ الثَّلَاثُ: اِقْرَأِ الْآيَاتِ الثَّلَاثِيَّةَ، ثُمَّ انْتِخِبِ التَّرْجَمَةَ الصَّحِيحَةَ.

لام امر (لام جازمه) + مضارع: باید+ مضارع التزامی  
این لام با فعل غیر مخاطب به کار می رود.

۱. ﴿... عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾ آل عمران: ۱۲۲

الف) مؤمنان تنها باید بر خدا توکل کنند.

ب) مؤمنان فقط به خدا توکل می کنند.

لم + مضارع = معادل ماضی ساده منفی  
یا ماضی نقلی منفی

۲. ﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لِمَ تُؤْمِنُونَ وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا ...﴾ الْحُجُرَات: ۱۴  
بادیه نشینان گفتند: ...

الف) ... «ایمان می آوریم.» بگو: «ایمان نمی آورید؛ بلکه بگوئید: در سلامت می مانیم.»

ب) ... «ایمان آوردیم.» بگو: «ایمان نیاورده اید؛ بلکه بگوئید: اسلام آوردیم.»

۳. ﴿أَوْ لِمَ يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ ...﴾ الزُّمَر: ۵۲

الف) آیا ندانسته اند که خدا روزی را برای هرکس بخواهد، می گستراند؟

ب) آیا نمی دانند که خدا روزی را برای هرکس بخواهد، فراوان می کند؟

۴. ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ \* اللَّهُ الصَّمَدُ \* لَمْ يَلِدْ \* لَمْ يُولَدْ \* وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾ سورة الإخلاص

بگو: او خداوند یکتاست، خدا بی نیاز است...

لم یکن = ما کان (نبود، نبوده است)

الف) ... نمی زاید و زاده نمی شود و کسی همانندش نیست.

ب) ... نزاده و زاده نشده و کسی برایش همتا نبوده است.

۵. ﴿... فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ \* أَطْعَمَهُمْ \* مِنْ جُوعٍ \* وَآمَنَهُمْ \* مِنْ خَوْفٍ﴾ سورة قُرَيْشٍ

پس پروردگار این خانه را ...

الف) ... می پرستند؛ زیرا در گرسنگی خوراکشان داد و از ترس [دشمن] در امان نهاد.

ب) ... باید پرستند، همان که در گرسنگی خوراکشان داد و از ترس [دشمن] ایمنشان کرد.

۴. الْكُفُو: همتا

۳. وَلَدَ: زایید (مضارع: يَلِدُ)

۲. الصَّمَد: بی نیاز

۱. أَسْلَمَ: اسلام آورد

۷. آمَنَ: ایمن کرد، ایمان آورد

۶. الْجُوع: گرسنگی

۵. أَطْعَمَ: خوراک داد

الْتَمْرِينُ الرَّابِعُ : ضَعْ فِي الْفَرَاغِ كَلِمَةً مُنَاسِبَةً.

۱. تُسَمَّى مَظَاهِرُ التَّقَدُّمِ فِي مِيَادِينِ الْعِلْمِ وَ الصَّنَاعَةِ وَ الْأَدَبِ ... مِهْرَجَانًا: جشن  حَضَارَةً: تمدن
۲. ... أَسْتَاذُ الْجَامِعَةِ فِي حَدِيثِهِ إِلَى فَضَائِلِ أَنَّهُ مَارِي شِيمِل. أَشَارَ: اشاره کرد  أَثَارَ: برانگیخت
۳. ... هِيَ الْقِيَمُ الْمُشْتَرَكَةُ بَيْنَ جَمَاعَةٍ مِنَ النَّاسِ. الْشَّهَادَةُ: مدرک  الثَّقَافَةُ: فرهنگ
۴. أَلْقَى أَسْتَاذُ الْجَامِعَةِ ... حَوْلَ شِيمِل. مُحَاضِرَةً: سخنرانی  مُسَجَّلًا: ثبت شده
۵. ... هُوَ الشَّخْصُ الَّذِي يَعْمَلُ مَعَكَ. الْزَّمِيلُ: همکار  الْمِضْيَافُ: مهمان دوست

الْتَمْرِينُ الْخَامِسُ: اِنْتِخِبِ الْجَوَابَ الصَّحِيحَ.

۱. عَلَيْكَ بِالْمُحَاوَلَةِ، وَ ... فِي حَيَاتِكَ.  أَنْ تَتَيَّأَسَ كَيْ تَتَيَّأَسَ لَا تَتَيَّأَسَ
  ۲. أَنَا ... فِي السَّنَتَيْنِ الْمَاضِيَتَيْنِ.  لَنْ أُسَافِرَ لَمْ أُسَافِرْ  لِكَيْ أُسَافِرَ
  ۳. أُرِيدُ ... إِلَى سَوْقِ الْحَقَائِبِ.  أَنْ أَذْهَبَ لَمْ أَذْهَبَ إِنْ أَذْهَبَ
  ۴. هُوَ ... إِلَى الْمَلْعَبِ عَدَاً.  لَنْ يَرْجِعَ مَا رَجَعَ لَمْ يَرْجِعَ
  ۵. مَنْ ... يَنْجَحُ فِي أَعْمَالِهِ.  لَا يَجْتَهِدُ لَا يَجْتَهِدُ  يَجْتَهِدُ
۱. عَلَيْكَ بِالْمُحَاوَلَةِ، وَ ... فِي حَيَاتِكَ. ← تو باید تلاش کنی، و در زندگی ات ...  لا تَتَيَّأَسَ: نا امید نباشی  
أَنْ تَتَيَّأَسَ: که نامید شوی / كَيْ تَتَيَّأَسَ: تا نامید شوی / لَا تَتَيَّأَسَ: نا امید نباشی
  ۲. أَنَا ... فِي السَّنَتَيْنِ الْمَاضِيَتَيْنِ. ← من در دو سال گذشته . ...  لَمْ أُسَافِرْ: سفر نکردم  
لَنْ أُسَافِرَ: سفر نخواهم کرد / لَمْ أُسَافِرْ: سفر نکردم / لِكَيْ أُسَافِرَ: تا سفر کنم
  ۳. أُرِيدُ ... إِلَى سَوْقِ الْحَقَائِبِ. ← می خواهم به بازار کیف ها (چمدان ها) ...  أَنْ أَذْهَبَ: که بروم  
أَنْ أَذْهَبَ: که بروم / أَذْهَبَ: بروم / إِنْ أَذْهَبَ: اگر بروم
  ۴. هُوَ ... إِلَى الْمَلْعَبِ عَدَاً. ← او فردا به ورزشگاه ...  لَنْ يَرْجِعَ: باز نخواهم گشت  
أَنْ يَرْجِعَ: باز نخواهم گشت / مَا رَجَعَ: برگشت / لَمْ يَرْجِعَ: برگشت
  ۵. مَنْ ... يَنْجَحُ فِي أَعْمَالِهِ. ← هر کس ... ، در کارهایش موفق می شود.  يَجْتَهِدُ: تلاش کند  
لَا يَجْتَهِدُ: تلاش نمی کند / لَا يَجْتَهِدُ: نباید تلاش کنی / يَجْتَهِدُ: تلاش کند

الْتَّمِرِينَ السَّادِسُ: عَيْنَ الْبَيْتِ الْفَارِسِيِّ الَّذِي يَرْتَبِطُ بِالْحَدِيثِ فِي الْمَعْنَى.

۱. اَلْمُؤْمِنُ قَلِيلٌ اَلْكَلَامُ كَثِيرٌ اَلْعَمَلُ. اَلْاِمَامُ اَلْكَاطِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
مومن کم حرف و پر کار است.

▲ (الف) کم گوی و گزیده گوی چون در / تا ز اندک تو جهان شود پر (نظامی گنجوی)

۲. اَلْعَالِمُ بِلا عَمَلٍ كَالشَّجَرِ بِلا ثَمَرٍ. رَسُوْلُ اللهِ ﷺ  
دانای بدون عمل مانند درخت بدون میوه (بی ثمر) است .

▲ (ب) علم کز اعمال نشانش نیست / کالبدی دارد و جانش نیست ( امیر خسرو دهلوی)

۳. اَمْرِي رَبِّي مُدَارَاةَ النَّاسِ كَمَا اَمْرِي بِاَدَاءِ الْفَرَائِضِ. رَسُوْلُ اللهِ ﷺ  
پروردگام مرا به مدارا کردن با مردم امر کرد همانطور که مرا به انجام واجبات امر کرده بود.

▲ (ه) آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است / با دوستان مروت با دشمنان مدارا (حافظ)

۴. عَدَاوَةُ الْعَاقِلِ خَيْرٌ مِنْ صَدَاقَةِ الْجَاهِلِ. اَمِيْرُ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
دشمنی عاقل بهتر از دوستی نادان است .

▲ (و) دشمن دانا که غم جان بود / بهتر از آن دوست که نادان بود (نظامی گنجوی)

۵. اَلدَّهْرُ يَوْمَانِ؛ يَوْمٌ لَكَ وَ يَوْمٌ عَلَيْكَ. اَمِيْرُ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
روزگار دو روز است؛ روزی به نفع تو و روزی به ضرر توست .

▲ (د) روزگارست آن که گه عزت دهد گه خوار دارد/ چرخ بازیگر ازین بازیچه ها بسیار دارد (قائم مقام فراهانی)

۶. خَيْرُ اَلْاُمُوْرِ اَوْسَطُهَا. رَسُوْلُ اللهِ ﷺ  
بهترین کارها، میانه ترین آنهاست .

▲ (ج) اندازه نگه دار که اندازه نکوست / هم لایق دشمن است و هم لایق دوست (سعدی)

الْتَّمِرِينَ السَّابِعُ: ضَعُ فِي الْفَرَاغِ كَلِمَةً مُنَاسِبَةً مِنَ الْكَلِمَاتِ التَّالِيَةِ: «كَلِمَتَانِ زَائِدَتَانِ»

(اَنْقَرَةٌ / اَلْاِنْجِلِيْزِيَّةُ / اَلْحَضَارَةُ / فَخْرِيَّةُ / مُنْدُ / اَلْمُسْتَشْرِقُ / مُحَاضِرَةٌ / شَهَادَاتِ)

۱- ما رَأَيْتُ جِيرَانِي ..... مُنْدُ ..... يَوْمَ الْخَمِيْسِ.

همسایگانم را از روز پنجشنبه ندیدم.

۲- نَتَعَلَّمُ اَللُّغَةَ ..... اَلْاِنْجِلِيْزِيَّةَ ..... مِنْ الصَّفِّ السَّابِعِ.

زبان انگلیسی را از کلاس هفتم یاد می گیریم.

۳- اَلْقَى اَلْاُسْتَاذُ ..... مُحَاضِرَةً ..... ثَقَافِيَّةً اَمَامَ الطُّلَابِ.

استاد در برابر دانشجویان سخنرانی فرهنگی ایراد کرد.

۴- کانت..... الحیضارۃ..... السومریۃ فی جنوب العراق.  
تمدن سومری در جنوب عراق بود.

۵- الدكتوراه من أعلى..... شهادت..... التخصص فی الجامعات.  
دکتر از بالاترین مدارک تخصص در دانشگاه‌هاست.

۶- إن..... المستشرق..... عالم من الدول العربیة عارف بالثقافة الشرقیة.  
خاورشناس، دانشمندی از کشورهای غربی آشنا با فرهنگ شرق است.

📖 **الْبَحْثُ الْعِلْمِيُّ** 📖 **پژدی**

اَكْتُبَ عَنْ أَحَدِ هَؤُلَاءِ الْمُسْتَشْرِقِينَ الَّذِينَ خَدَمُوا اللُّغَةَ الْفَارْسِيَّةَ أَوْ الْعَرَبِيَّةَ.



هانری کوربین (هنری کوربین)  
Henry Corbin



رینولد نیکلسون  
Reynold Alleyne Nicholson



یوهان گوته  
Johann  
Wolfgang von Goethe



ولادیمیر مینورسکی  
Vladimir Minorski



توشی هیکو ایزوتسو  
Toshihiko Izutsu



إدوارد براون  
Edward Granville Browne

\* «یوهان گوته» هو أَحَدُ أَشْهَرِ أَدْبَاءِ أَلْمَانِيَا، وَ الَّذِي تَرَكَ إِرْثًا أَدْبِيًّا وَ ثَقَافِيًّا عَظِيمًا لِلْمَكْتَبَةِ الْعَالَمِيَّةِ .  
«یوهان گوته» یکی از مشهورترین ادیبان آلمانی است، و کسی است که میراث ادبی و فرهنگی بزرگی برای کتابخانه جهانی گذاشت.

\* «رینولد نیکلسون» هو مُسْتَشْرِقٌ إِنجِلِيزِيٌّ. حَبِيبٌ فِي التَّصَوُّفِ وَ الْأَدَبِ الْفَارِسِيِّ، وَ يُعْتَبَرُ مِنْ أَفْضَلِ الْمُتَرْجِمِينَ لِأَشْعَارِ جَلَالِ الدِّينِ الرَّومِيِّ.  
«رینولد نیکلسون» همان خاورشناس انگلیسی است. آگاه در زمینه تصوف و ادبیات است و از بهترین مترجمان اشعار جلال الدین رومی به شمار می‌رود.

\* «هنری کوربین» فَيْلسُوفٌ وَ مُسْتَشْرِقٌ فَرَنْسِيٌّ اِهْتَمَّ بِدِرَاسَةِ الْإِسْلَامِ. أَسَّسَ فِي فَرَنْسَا قِسْمًا لِتَارِيخِ إِيرَانَ.  
«هنری کوربین» فیلسوف و خاورشناس فرانسوی است که به تحصیل در زمینه اسلام اهتمام ورزید. در فرانسه مرکزی را برای تاریخ ایران تاسیس کرد.

\* «إدوارد براون» مُسْتَشْرِقٌ إِنجِلِيزِيٌّ نَالَ شُهْرَةً وَاسِعَةً فِي الدِّرَاسَاتِ الشَّرْقِيَّةِ وَ كَانَ يَعْرِفُ الْفَارْسِيَّةَ وَ الْعَرَبِيَّةَ جَيِّدًا.  
«إدوارد براون» خاورشناس انگلیسی است که به شهرت زیادی در زمینه مطالعات شرقی دست یافت و فارسی و عربی را خوب، می‌دانست.

\* «توشی هیکو ایزوتسو» أَوَّلُ مَنْ تَرَجَمَ الْقُرْآنَ إِلَى اللُّغَةِ الْيَابَانِيَّةِ. وَ كَانَ يَعْرِفُ ثَلَاثِينَ لُغَةً مِنْهَا الْفَارْسِيَّةُ وَ الْعَرَبِيَّةُ.  
«توشی هیکو ایزوتسو» اولین کسی است که قرآن را به زبان ژاپنی ترجمه کرد و ۳۰ زبان از جمله فارسی و عربی می‌دانست.

\* «فلادیمیر مینورسکی» مُسْتَشْرِقٌ رُوسِيٌّ. أَسْتَاذٌ فِي دِرَاسَةِ الْفَارْسِيَّةِ وَ الْكُرْدِيَّةِ .  
«فلادیمیر مینورسکی» خاورشناس روسی است. در مطالعات فارسی و کردی استاد است.

<sup>۸۱</sup> ترجمه این متن، از اهداف کتاب درسی نیست.

الدَّرْسُ السَّابِعُ بَرگِرد

تأثير اللُّغَةِ الْفَارِسِيَّةِ عَلَى اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ  
اثرگذاری زبان فارسی بر زبان عربی

﴿الرَّحْمَنُ \* علم القرآن \* خلق الإنسان \* علمه البيان﴾ الرَّحْمَنُ: ۱ تا ۴

خدای بخشاینده، قرآن را آموزش داد، انسان را آفرید، سخن گفتن را به او آموخت.



برنامه	البرنامج
اندازه	الهندسة
چراغ	السراج
پردیس	الفردوس
پیروز	الفيروز
گوهر	الجوهر
گندی	الجندي
کندک	الخندي

المُفْرَدَاتُ الْفَارِسِيَّةُ دَخَلَتِ اللُّغَةَ الْعَرَبِيَّةَ مُنْذُ الْعَصْرِ الْجَاهِلِيِّ، فَقَدْ نُقِلَتْ إِلَى الْعَرَبِيَّةِ أَلْفَاظٌ فَارِسِيَّةٌ كَثِيرَةٌ بِسَبَبِ التَّجَارَةِ وَ دُخُولِ الْإِيرَانِيِّينَ فِي الْعِرَاقِ وَ الْيَمَنِ،  
واژگان فارسی از دوره جاهلی وارد زبان عربی شد، الفاظ فارسی بسیاری به علت بازرگانی و ورود ایرانیان به عراق و یمن به [زبان] عربی منتقل شد.

وَ كَانَتْ تِلْكَ الْمُفْرَدَاتُ تَرْتَبُطُ<sup>٥</sup> بِبَعْضِ الْبَضَائِعِ الَّتِي مَا كَانَتْ عِنْدَ الْعَرَبِ كَالْمِسْكِ وَ الدِّيْبَاجِ وَ آن واژگان ر ارتباط با کالاهایی بود که نزد عرب نبود؛ مانند مشک و ابریشم ( و آن واژگان به برخی کالاها مربوط می شد که عرب نداشت)

وَ اشْتَدَّ النُّقْلُ مِنَ الْفَارِسِيَّةِ إِلَى الْعَرَبِيَّةِ بَعْدَ انْضِمَامِ إِيْرَانِ إِلَى الدَّوْلَةِ الْإِسْلَامِيَّةِ.  
و انتقال از فارسی به عربی بعد از پیوستن ایران به دولت اسلامی شدت یافت.

وَ فِي الْعَصْرِ الْعَبَّاسِيِّ اِزْدَادَ نُفُوذُ اللُّغَةِ الْفَارِسِيَّةِ حَيْثُ شَارَكَ الْإِيرَانِيُّونَ فِي قِيَامِ الدَّوْلَةِ الْعَبَّاسِيَّةِ عَلَى يَدِ امثالِ أَبِي مُسْلِمٍ الْخُرَاسَانِيِّ وَ آلِ بَرْمَكٍ.  
در دوره عباسی هنگامی که ایرانیان در برپایی دولت عباسی به دست امثال ابو مسلم خراسانی و آل برمک (خاندان برمک) شرکت کردند، نفوذ زبان فارسی افزایش یافت.

وَ كَانَ لِإِيْنِ الْمُقْفَعِ دَوْرٌ عَظِيمٌ فِي هَذَا التَّأْثِيرِ، فَقَدْ نَقَلَ عَدَدًا مِّنَ الْكُتُبِ الْفَارِسِيَّةِ إِلَى الْعَرَبِيَّةِ، مِثْلَ كَلِيلَةِ وَ دِمْنَةِ.  
و این مقفع نقش بزرگی در این اثرگذاری داشت، [او] تعدادی از کتاب های فارسی را مانند کلیله و دمنه به عربی منتقل کرد (ترجمه کرد، برگرداند).

<sup>٥</sup> اِرتَبَطَ: ارتباط داشت، (مضارع: يَرْتَبِطُ / امر: اِرتَبِطْ / مصدر: اِرتَبَطَ)

و لِفِرْوَزْأَبَادِيٍّ مُعْجَمٍ مَشْهُورٍ بِاسْمِ الْقَامُوسِ يَضُمُّ مُفْرَدَاتٍ كَثِيرَةً بِاللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ.  
و فیروزآبادی لغت‌نامه مشهوری به نام "القاموس" دارد که واژگان بسیاری از زبان عربی را در بردارد. (شامل می‌شود)

و قَدْ بَيَّنَّ عُلَمَاءُ اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ وَ الْفَارِسِيَّةِ أَبْعَادَ هَذَا التَّأثيرِ فِي دِرَاسَاتِهِمْ، فَقَدْ أَلَفَ الدُّكْتُورُ التُّونُجِيُّ كِتَابًا يَضُمُّ الْكَلِمَاتِ الْفَارِسِيَّةَ الْمُعْرَبَةَ سَمَاءً «مُعْجَمَ الْمُعْرَبَاتِ الْفَارِسِيَّةِ فِي اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ».<sup>٨</sup>  
و دانشمندان زبان عربی و فارسی ابعاد (جنبه‌های) این اثرگذاری را در پژوهش‌های خود آشکار ساخته‌اند (توضیح داده‌اند)، پس دکتر التونجی کتابی گردآوری کرد که کلمات فارسی عربی شده را در بر می‌گرفت [و] آن را «مُعْجَمَ الْمُعْرَبَاتِ الْفَارِسِيَّةِ فِي اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ». (=لغت‌نامه عربی شده‌های فارسی در زبان عربی) نامگذاری کرد.

أَمَّا الْكَلِمَاتُ الْفَارِسِيَّةُ الَّتِي دَخَلَتْ اللُّغَةَ الْعَرَبِيَّةَ فَقَدْ تَغَيَّرَتْ أَصْوَاتُهَا وَ أَوْزَانُهَا، وَ نَطَقَهَا الْعَرَبُ وَفَقًا لِأَلْسِنَتِهِمْ، فَقَدْ بَدَّلُوا الْحُرُوفَ الْفَارِسِيَّةَ «گ، چ، پ، ژ» الَّتِي لَا تَوْجَدُ فِي لُغَتِهِمْ إِلَى حُرُوفٍ قَرِيبَةٍ مِنْ مَخَارِجِهَا؛ مِثْلُ:  
پَرْدِيس ← فِرْدَوْس، مِهْرگان ← مِهْرَجَان، چادَرشَب ← شَرَشَف و ...

اما صدا و وزن آن واژه‌های فارسی که وارد زبان عربی شد، دگرگون شد و عرب‌ها آن را مطابق زبان خودشان بر زبان آوردند پس حروف فارسی «گ، چ، پ، ژ» را که در زبانشان پیدا نمی‌شود (نبود) به حروفی نزدیک به مخارجشان تبدیل کردند؛ مانند: پَرْدِيس ← فِرْدَوْس، مِهْرگان ← مِهْرَجَان، چادَرشَب ← شَرَشَف و ...  
وَ اشْتَفَوْا مِنْهَا كَلِمَاتٍ أُخْرَى، مِثْلُ «يَكْنِزُونَ» فِي آيَةِ ﴿... يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ ...﴾ مِنْ كَلِمَةِ «گنج» الْفَارِسِيَّةِ.  
و از آن کلمات دیگری را برگرفتند، مانند «يَكْنِزُونَ» در آیه - { و طلا و نقره انباشته می‌کنند... }- از کلمه فارسی «گنج».

عَلَيْنَا أَنْ نَعْلَمَ أَنَّ تَبَادُلَ الْمُفْرَدَاتِ بَيْنَ اللُّغَاتِ فِي الْعَالَمِ أَمْرٌ طَبِيعِيٌّ يَجْعَلُهَا غَنِيَّةً فِي الْأَسْلُوبِ وَ الْبَيَانِ، وَ لِأَنَّهُ سَطَّيْحٌ أَنْ نَجِدَ لُغَةً بِدُونِ كَلِمَاتٍ دَخِيلَةٍ؛  
ما باید بدانیم که تبادل واژگان میان زبان‌های جهان، امری طبیعی است که آن را در اسلوب و بیان (شیوه و گفتار) غنی می‌سازد، و نمی‌توانیم زبانی را بدون کلمات دخیل (وارد شده) پیدا کنیم؛

كَانَ تَأثيرُ اللُّغَةِ الْفَارِسِيَّةِ عَلَى اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ قَبْلَ الْإِسْلَامِ أَكْثَرَ مِنْ تَأثيرِهَا بَعْدَ الْإِسْلَامِ، وَ أَمَّا بَعْدَ ظُهُورِ الْإِسْلَامِ فَقَدْ إِزْدَادَتِ الْمُفْرَدَاتُ الْعَرَبِيَّةُ فِي اللُّغَةِ الْفَارِسِيَّةِ بِسَبَبِ الْعَامِلِ الدِّينِيِّ.  
اثرگذاری زبان فارسی بر زبان عربی پیش از اسلام بیش‌تر از تاثیر آن در پس از اسلام بود، و اما پس از پیدایش اسلام، واژگان عربی در زبان فارسی به دلیل عامل دینی افزایش یافت. (بیشتر شد)



<sup>٨</sup> لغت‌نامه، قاموس / فرهنگ‌نامه / حروف الْمُعْجَم: حروف هجاء، حروف الفبائی  
<sup>٩</sup> سوره توبه: ٤، «يَكْنِزُونَ» (از ماده «کنز» به معنای گنج است، ترجمه فولادوند: طلا و نقره را گنجینه و ذخیره می‌کنند.)

المعجم برگرد

مُفْرَدَاتٍ : واژگان	تَغَيَّرَ : دگرگون شد	إِزْدَادٌ : افزایش یافت (فعل ماضٍ من باب افتعال)
مِسْكٌ : مشک	(مضارع: يَتَغَيَّرُ)	(مضارع: يَزْدَادُ)
نَطَقَ : بر زبان آورد (مضارع: يَنْطِقُ)	دَخِيلٌ : وارد شده	اِسْتَدَّ : شدت گرفت
نَقَلَ : منتقل کرد (مضارع: يَنْقُلُ)	دِيَابِجٌ : ابریشم	(مضارع: يَسْتَدُّ)
وَفَقَّالٌ : بر اساس	شَارَكَ : شرکت کرد	اِسْتَقَّ : برگرفت (مضارع: يَسْتَقُّ)
يَضُمُّ : در برمی گیرد (ماضی: ضَمَّ)	(مضارع: يَشَارِكُ)	اِنْضَمَّ : پیوستن (اِنْضَمَّ، يَنْضَمُّ)
*الأصل: ریشه، خاستگاه، اصل، بنیاد، منشأ	مُعَرَّبٌ : عربی شده	بَيَّنَّ : آشکار کرد (مضارع: يَبَيِّنُ)

حول النص برگرد

أَجِبْ عَنِ الْأَسْئَلَةِ التَّالِيَةِ حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ.

۱. لماذا ازدادت المفردات العربية في اللغة الفارسية بعد ظهور الإسلام؟

چرا واژگان عربی در زبان فارسی پس از پیدایش اسلام افزایش یافت؟

كَمْ قَدْ ازدادت المفردات العربية في اللغة الفارسية بسبب العامل الديني.

واژگان عربی در زبان فارسی پس از پیدایش اسلام به دلیل عامل دینی افزایش یافت.

۲. من هو مؤلف «معجم المعربات الفارسية في اللغة العربية»؟

گردآورنده « لغتنامه معربات فارسی در زبان عربی » چه کسی است؟

كَمْ الدكتور التونسي هو مؤلف «معجم المعربات الفارسية في اللغة العربية».

دکتر التونجی گردآورنده « لغتنامه معربات فارسی در زبان عربی » است.

۳. متى دخلت المفردات الفارسية في اللغة العربية؟

کی (چه وقت) واژگان فارسی در زبان عربی وارد شدند؟

كَمْ المفردات الفارسية دخلت اللغة العربية منذ العصر الجاهلي.

واژگان فارسی از دوره جاهلی در زبان عربی وارد شدند.

۴. أي شيء يجعل اللغة غنية في الأسلوب و البيان؟

چه چیزی زبان را در شیوه و گفتار غنی می‌سازد؟

كَمْ تبادل المفردات بين اللغات في العالم يجعل اللغة غنية في الأسلوب و البيان.

تبادل واژگان میان زبان‌های جهان، زبان را در اسلوب و بیان (شیوه و گفتار) غنی می‌سازد.

۵. متى ازداد نفوذ اللغة الفارسية في اللغة العربية؟

کی (چه وقت) نفوذ زبان فارسی در زبان عربی افزایش یافت؟

كَمْ في العصر العباسي ازداد نفوذ اللغة الفارسية في اللغة العربية.

در دوره عباسی نفوذ زبان فارسی در زبان عربی افزایش یافت.

۶. ما هو الأصل \* الفارسي لكلمة «كنز»؟ اصل فارسی کلمه «کنز» چیست؟

كَمْ أصلها الفارسي هو «كنج». اصل فارسی آن همان «کنج» است.



## بِرْکِیدِ اِعْلَمُوا

### مَعَانِي الْأَفْعَالِ النَّاقِصَةِ

فعل های پرکاربرد «کان، صار، لیس و أصبح» افعال ناقصه نام دارند.

★ کان چند معنا دارد:

سه شکل ماضی مضارع و امر را دارد:  
کان یکون کن

۱- به معنای «بود»؛ مثال: كَانَ الْبَابُ مُغْلَقًا. در بسته بود.

۲- به معنای «است»؛ مثال: ﴿إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ الأحزاب: ۲۴<sup>۹</sup>

بی گمان خدا آمرزنده و مهربان است.

۳- کان به عنوان «فعل کمکی سازنده معادل ماضی استمراری»؛ مثال: كانوا يَسْمَعُونَ: می شنیدند.

۴- کان به عنوان «فعل کمکی سازنده معادل ماضی بعید»؛ مثال: «كَانَ الطَّالِبُ سَمِعَ» و «كَانَ الطَّالِبُ قَدْ سَمِعَ» به این معناست: «دانش آموز شنیده بود».

۵- «کان» بر سر «ل» و «عند» معادل فارسی «داشت» است؛ مثال:

كَانَ لِي خَاتَمٌ فَضَّةٌ. انگشتر نقره داشتم. كَانَ عِنْدِي سَرِيرٌ خَشْبِيٌّ. تختی چوبی داشتم.

مضارع کان «یکون» به معنای «می باشد» و امر آن «کن» به معنای «باش» است.

★ صار و أصبح به معنای «شد» هستند. مضارع صار «يَصِيرُ» و مضارع أصبح «يُصْبِحُ» است؛ مثال:

﴿... أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَةً﴾ الْحَجَّ: ۶۳<sup>۱</sup>

از آسمان، آبی را فرو فرستاد و زمین سرسبز می شود.

نَظَّفَ الطُّلَّابُ مَدْرَسَتَهُمْ، فَصَارَتِ الْمَدْرَسَةُ نَظِيفَةً<sup>۹</sup>

دانش آموزان مدرسه شان را تمیز کردند و مدرسه تمیز شد.

شکل ماضی مضارع را دارد:  
صار يصير  
أصبح يُصبحُ من باب إفعال

لیس: مضارع و امر ندارد.  
فعل ماضی است با مفهوم حال

★ لیس یعنی «نیست»؛ مثال:

﴿... يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ﴾ آل عمران: ۱۶۷

با دهان هایشان چیزی را می گویند که در دل هایشان نیست و خدا به آنچه پنهان می کنند دانایتر است.

ژده که اِخْتَرِ نَفْسَكَ: تَرَجِمْ هَذِهِ الْآيَاتِ. ← فعل کمکی (معین) ومعادل ماضی استمراری

۱. ﴿وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ﴾ مريم: ۵۵

خانواده خود را به نماز و زکات امر می کرد.

۲. ﴿أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا﴾ الإسراء: ۳۴<sup>۹</sup>

به عهد و پیمان وفا کنید زیرا از عهد و پیمان سوال می شود.

← فعل ناقص به معنای «نیست»

۳. ﴿... يَقُولُونَ بِاللَّسْتَنَّهُمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ﴾ الْفَتْح: ۱۱

چیزی که بر دل هایشان نیست، بر زبان هایشان می گویند.

<sup>۹</sup> کان: هرگاه بر امری ثابت و همیشگی مانند قانونی علمی دلالت کند، «است» معنا می کنیم. اگر جواب شرط واقع شود، میتوان به زمان «حال» است می باشد» معنا کرد.

<sup>۹</sup> الْمُخْضَرَّةُ: سرسبز

<sup>۹</sup> نَظَّفَ: تمیز کرد

<sup>۹</sup> أَوْفُوا: وفا کنید

۴. ﴿لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٍ لِلِّسَّائِلِينَ﴾ يوسف: ۷  
 امری ثابت و همیشگی = لقد کان: بوده است.  
 قطعاً در [سرگذشت] یوسف و برادرانش نشانه‌هایی برای پرسشگران است.

۵. ﴿وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ اَعْدَاءً قَالَفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَاصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ اِخْوَانًا﴾ آل عمران: ۱۰۳  
 نعمت خدا را بر خود یاد کنید، آنگاه که دشمنان [یکدیگر] بودید، پس میان دل‌های شما الفت انداخت، تا به لطف او برادران هم شدید. (ترجمه فولادوند)

در گروه‌های دو نفره شبیه گفت‌وگوی زیر را در کلاس اجرا کنید.

**جواب**  
 برگرد  
 (مَعَ الطَّيِّبِ)

الْمَرِيضُ	الطَّيِّبُ
أَشْعُرُ بِالْمِ <sup>۱</sup> فِي صَدْرِي، وَ عِنْدِي صُدَاعٌ. در سینه‌ام احساس درد می‌کنم و سردرد دارم.	مَا بِكَ؟ تو را چه می‌شود؟
مَا عِنْدِي صَغَطُ الدَّمِّ وَ لَا مَرَضُ السُّكَّرِ. فشار خون و بیماری قند ندارم.	أَصْغَطُ الدَّمِّ عِنْدَكَ أَمْ مَرَضُ السُّكَّرِ؟ آیا فشار خون داری یا بیماری قند؟
بَعْدَ الْفَحْصِ يَقُولُ الطَّيِّبُ: پزشک بعد از معاینه می‌گوید:	
مَاذَا تَكْتُبُ لِي، يَا حَضْرَةَ الطَّيِّبِ؟ ای جناب پزشک، برایم چه می‌نویسی؟	أَنْتَ مُصَابٌ <sup>۲</sup> بِزُكَامٍ <sup>۳</sup> ، وَ عِنْدَكَ حُمَّى <sup>۴</sup> شَدِيدَةٌ. أَكْتُبُ لَكَ وَصْفَةً. تو دچار سرماخوردگی شده‌ای (سرما خوردی)، و تب شدیدی داری. برایت نسخه‌ای می‌نویسم.
مِنْ أَيْنَ اسْتَلِمَ <sup>۵</sup> الْأَدْوِيَةَ؟ داروها را از کجا بگیرم (دریافت کنم)؟	أَكْتُبُ لَكَ الشَّرَابَ وَ الْحَبُوبَ الْمُسَكِّنَةَ. برایت شربت و قرص‌های مسکن می‌نویسم.
شُكْرًا جَزِيلًا. خیلی ممنون	اسْتَلِمَ <sup>۶</sup> الْأَدْوِيَةَ فِي الصِّيدَلِيَّةِ الَّتِي فِي نِهَائِهِ مَمَرٌ <sup>۹</sup> الْمُسْتَوْصَفِ. داروها را از داروخانه‌ای که در انتهای راهروی درمانگاه است، بگیر (دریافت کن)
إِنْ شَاءَ اللَّهُ. اگر خدا بخواهد.	تَتَحَسَّنُ <sup>۵</sup> حَالُكَ. حالت خوب می‌شود.
فِي أَمَانِ اللَّهِ. خداحافظ.	مَعَ السَّلَامَةِ. به سلامت.

۱. الألم: درد ۲. المصاب: دچار ۳. الزكام: سرماخوردگی شدید ۴. الحمى: تب ۵. تتحسن: خوب می‌شود

۹ آیات: نشانه‌ها

۹ ألف: همدلی کرد، پیوست

۹ كسرة آخر كلمة استلم بخاطر رفع التقای ساکنین هست. استلم (فعل امر) + الأدوية = استلم الأدوية

## که التمارین برکد

التَّمْرِينُ الْأَوَّلُ: عَيْنُ الْجُمْلَةِ الصَّحِيحَةِ وَ غَيْرِ الصَّحِيحَةِ حَسَبِ الْحَقِيقَةِ.

۹

۷

۱. الْمَسْكُ عِطْرٌ يَتَّخَذُ مِنْ نَوْعٍ مِنَ الْغَزْلَانِ.   
مشک، عطری است که از نوعی از آهوان گرفته می‌شود.

۲. الشَّرْشَفُ قِطْعَةٌ فُمَاشٍ تَوْضَعُ عَلَى السَّرِيرِ.   
ملافه، تکه پارچه‌ای که روی تخت گذاشته می‌شود.

۳. الْعَرَبُ يَنْطِقُونَ الْكَلِمَاتِ الدَّخِيلَةَ طَبَقَ أَصْلِهَا.   
عرب‌ها کلمه‌های وارد شده را طبق اصل آن به زبان می‌آورند.

۴. فِي اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ مَثَلُ الْكَلِمَاتِ الْمُعْرَبَةِ ذَاتُ الْأُصُولِ الْفَارِسِيَّةِ.   
در زبان عربی، صدها کلمه عربی شده دارای ریشه فارسی وجود دارد.

۵. أَلَفَ الدُّكْتُورُ التُّونَجِيُّ كِتَابًا يَضُمُّ الْكَلِمَاتِ التُّرْكِيَّةَ الْمُعْرَبَةَ فِي اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ.   
دکتر التونجی کتابی گردآوری کرد که کلمات ترکی عربی شده در زبان عربی در بر می‌گرفت.

التَّمْرِينُ الثَّانِي: عَيْنُ الْعِبَارَةِ الْفَارِسِيَّةِ الْمُنَاسِبَةِ لِلْعِبَارَةِ الْعَرَبِيَّةِ.

۱. تَجْرِي الرِّيحُ مِمَّا لَا تَشْتَهِي السُّفُنُ. <sup>٨</sup>  
بادها به سمتی که کشتی‌ها نمی‌خواهند، جریان دارند.

۲. الْبَعِيدُ عَنِ الْعَيْنِ، بَعِيدٌ عَنِ الْقَلْبِ.  
کسی که از چشم دور است، از قلب دور است.

۳. أَكَلْتُمْ مَمْرِي وَ عَصَيْتُمْ أَمْرِي.  
خرمایم را خوردید و از فرمانم سرپیچی کردید.

۴. خَيْرُ الْكَلَامِ مَا قَلَّ وَ دَلَّ.  
بهترین سخن آن است که کم باشد و راهنمایی کننده.

۵. الصَّبْرُ مِفْتَاحُ الْفَرْجِ.  
صبر کلید گشایش است.

۶. الْخَيْرُ فِي مَا وَقَعَ.  
خوبی در چیزی است که اتفاق افتد.

هر چه پیش آید خوش آید.

کم گوی و گزیده گوی چون دُر.

گر صبر کنی ز غوره حلوا سازی.

نمک خورد و نمکدان شکست.

از دل برود هر آنکه از دیده رود.

ببرد کشتی آنجا که خواهد خدای وگر جامه بر تن درد ناخدا

<sup>۹۷</sup> غَزْلَان، (غزال) اُبدان (بَدَن)، اُدیان (دین)، جیران (جَار)، اُسان (سَن) جمع مکسر هستند.

<sup>۹۸</sup> تَشْتَهِي: می‌خواهد، میل دارد

التَّمْرِينُ الثَّلَاثُ: تَرْجِمِ الْجَمَلَ التَّالِيَةَ.

- |                                      |                                     |
|--------------------------------------|-------------------------------------|
| ۱- لا تَكْتُبْ عَلَى الشَّجَرِ.      | روی درخت ننویس.                     |
| ۲- كَانُوا يَكْتُبُونَ رَسَائِلَ.    | نامه‌هایی می‌نوشتند.                |
| ۳- لَمْ يَكْتُبْ فِيهِ شَيْئًا.      | در آن چیزی نوشت.                    |
| ۴- مَنْ يَكْتُبُ يَنْجَحْ.           | هر کس بنویسد، موفق می‌شود.          |
| ۵- يُكْتُبُ مِثْلَ عَلَى الْجِدَارِ. | ضرب المثلثی روی دیوار نوشته می‌شود. |
| ۶- كُنْتُ أَكْتُبُ إِجَابَاتِي.      | جواب‌هایم را می‌نوشتم.              |
| ۷- أَكْتُبُ بِحَطِّ وَاضِحٍ.         | با خطی واضح بنویس.                  |
| ۸- سَأَكْتُبُ لَكَ الْإِجَابَةَ.     | برایت جواب را خواهم نوشت.           |
| ۹- لَنْ أَكْتُبَ جُمْلَةً.           | جمله‌ای نخواهم نوشت.                |
| ۱۰- قَدْ كُتِبَ عَلَى اللُّوحِ.      | روی تخته نوشته شده است.             |
| ۱۱- أَخَذْتُ كِتَابًا رَأَيْتُهُ.    | کتابی را که دیده بودم (دیدم) گرفتم. |

التَّمْرِينُ الرَّابِعُ: اِبْحَثْ عَنِ الْأَسْمَاءِ التَّالِيَةِ فِي الْجَمَلِ.

(اسم الفاعل، اسم المفعول، اسم المبالغة، اسم المكان، اسم التفضيل)

۱. ﴿... يَمْشُونَ فِي مَسَاكِينِهِمْ...﴾ طه: ۱۲۸  
 در سراهایشان راه می‌روند.  
 مَسَاكِينُ (وزن مفاعِل)، مفردُهُ: مَسْكَنٌ (بر وزن مفعَل): اِسْمُ الْمَكَانِ
۲. ﴿... اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا﴾ نوح: ۱۰  
 از پروردگارتان آمرزش بخواهید قطعاً او بسیار آمرزنده است.  
 غَفَّارًا (وزن فَعَال): اِسْمُ الْمُبَالَغَةِ
۳. ﴿... يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيْمَاهُمْ...﴾ الرحمن: ۱۴  
 گناهکاران با چهره و سیمایشان شناخته می‌شوند.  
 الْمُجْرِمُونَ (م + ع): اِسْمُ الْفَاعِلِ
۴. إِنَّكُمْ مَسْئُولُونَ حَتَّىٰ عَنِ الْبِقَاعِ وَ الْبِهَائِمِ. الإمامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
 قطعاً شما حتی درباره (در قبال) قطعه زمین‌ها و چارپایان مورد سوال واقع می‌شوید. (مسئول هستید)  
 مَسْئُولُونَ (بر وزن مفعول): اِسْمُ الْمَفْعُولِ
۵. إِنَّ أَحْسَنَ الْحَسَنِ الْخُلُقِ الْحَسَنُ. الإمامُ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
 قطعاً بهترین نیکی، خوی نیکوست.  
 أَحْسَنُ (بر وزن أَفْعَل): اِسْمُ التَّفْضِيلِ
۶. يَا رَازِقُ كُلِّ مَرْزُوقٍ. مِنْ دُعَاءِ الْجَوْشَنِ الْكَبِيرِ  
 ای روزی دهنده هر روزی داده شده‌ای.

رازق (بر وزن فاعل) : إِسْمُ الْفَاعِلِ  
مَرزوق (بر وزن مفعول) : إِسْمُ الْمَفْعُولِ

الْتَّمِرِينَ الْخَامِسُ: عَيْنِ التَّرْجَمَةِ الصَّحِيحَةِ، وَ عَيْنِ الْمَطْلُوبِ مِنْكَ.

۱. ﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ﴾ هود: ۴۷  
گفت: پروردگارا، من به تو ...

(الف) ... پناه بردم که از تو چیزی بپرسم که به آن علم ندارم.

(ب) ... پناه می‌برم که از تو چیزی بخواهم که به آن دانشی ندارم.   
الإِسْمُ النَّكِرَةُ: عِلْمٌ وَ الْفِعْلُ النَّاقِصُ: لَيْسَ

۲. ﴿... وَ اسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا﴾ النساء: ۳۲

(الف) و از خدا بخشش او را بخواهید؛ زیرا خدا به هر چیزی داناست.

(ب) و از فضل خدا سؤال کردند، قطعاً خدا به همه چیزها آگاه بود.

الإِسْمُ النَّكِرَةُ: كُلُّ شَيْءٍ، عَلِيمًا وَ الْفِعْلُ النَّاقِصُ: كَانَ

۳. ﴿... يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَ يَقُولُ الْكَافِرُ يَالَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا﴾ التّٰبٰ: ۴  
روزی که ...

(الف) ... آدمی آنچه را با دستانش پیش فرستاده است می‌نگرد و کافر می‌گوید: کاش من خاک بودم.

(ب) ... مرد آنچه را با دستش تقدیم کرده است می‌نگرد و کافر می‌گوید: من همانند خاک شدم.

الْفِعْلُ الْمُضَارِعُ: يَنْظُرُ، يَقُولُ وَ الْفِعْلُ النَّاقِصُ: كُنْتُ

۴. كَانَ الْأَطْفَالُ يَلْعَبُونَ بِالْكُرَّةِ عَلَى الشَّاطِئِ وَبَعْدَ اللَّعِبِ صَارُوا نَشِيطِينَ.

(الف) کودکان در کنار ساحل با توپ بازی می‌کردند و پس از بازی با نشاط شدند.

(ب) بچه‌ها در کنار ساحل توپ بازی کردند و بعد از بازی پر نشاط خوشحال هستند.

الْمَجْرُورُ بِحَرْفِ الْجَرِّ: الْكُرَّةِ، الشَّاطِئِ وَ الْمُضَافُ إِلَيْهِ: اللَّعِبِ

۵. كُنْتُ سَاكِتًا مَا قُلْتُ كَلِمَةً، لِأَنِّي كُنْتُ لِأَعْرِفُ شَيْئًا عَنِ الْمَوْضُوعِ.

(الف) ساکت شدم و کلمه‌ای نمی‌گویم؛ برای اینکه چیزی از موضوع نمی‌دانم.

(ب) ساکت بودم و کلمه‌ای نگفتم؛ زیرا چیزی درباره‌ی موضوع نمی‌دانستم.

الْمَفْعُولُ: كَلِمَةً، شَيْئًا وَ الْجَارُ وَ الْمَجْرُورُ: عَنِ الْمَوْضُوعِ

الْبَحْثُ الْعِلْمِيُّ بِرِغْدٍ

اُكْتُبْ عِشْرِينَ كَلِمَةً مُعَرَّبَةً أَصْلُهَا فَارِسِيٌّ مِنْ أَحَدِ هَذِهِ الْكُتُبِ.

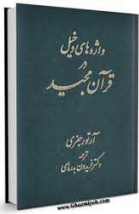
طازج: تازگ (تازه) طست: تشت فالودج: پالودگ (فالوده) قصعة: کاسه گعک: کاک (کیک) لعل: لال مارستان: بیمارستان مهرجان: مهرگان (جشنواره) نرجس: نرگس نسرین: نسرین نقط: نفت	توت: توت (فِرصاد) توتیاء: توتیا جاموس: گاومیش جزية: گزیت رُستاق: رُستاق (روستا) زنجبیل: زنگبیل سُرادق: سراپرده سکنجبین: سرکه انگبین سُندس: سندس سوسن: سوسن صولجان: چوگان	أسوار: سوار أسوار: دستوار (دستبند) بادزهر: پادزهر بخت: بخت برقع: پرده بنفسج: بنفشگ بیدق: پیادگ (پیاده) پسته: فُستق تاج: تاج تبا+شیر: تبا+شیر(مثل) الحلیب: در عربی طباشیر گویند.
--	--	--

لِلْمُطَالَعَةِ بِرِغْدٍ

الْمُعَرَّبَاتُ الْفَارِسِيَّةُ

إبريسم: ایریشم / إبريق: آبریز / أرجواني: آرغوانی / أستاذ: أستاذ / استبرق: استبرگ / أسطوانة: أستوانه / بابونج: بابونه / بخشيش: بخشش (بِالْفَارِسِيَّةِ: انعام) / بابوج (نوع من الجذء) ← پاپوش / باذنجان: باتنگان (بِالْفَارِسِيَّةِ: بادمجان) / بربط: (بر بِالْفَارِسِيَّةِ: سینه + بت: بِالْفَارِسِيَّةِ: أردک) / من آلات المومسقى / برزخ ← بزز آخو (العالم الأعلى: جهان بالا) / برنامج: برنامہ / بروز ← پرواز / قاب: برید ← بریده دم: پُست / بستان: بوستان / بغداد: بَغ + داد (خداداد) / بوسة ← بوسه / بهلوان: پهلوان (بِالْفَارِسِيَّةِ: بندباز) / بس: بس / ببط: بت (بِالْفَارِسِيَّةِ: اردک) / بلور: بلور / بنفسج: بنفشه / تاريخ: تاریخ / تاریک / تتويج: تاج گذاری ← تاج / تخت: تخت / ترجمان (ترجمة) ← تَرْزبان / تتور: تنور / توت: توت / جاموس: گاومیش / جزر: گزر / جص: گچ / جلاب: گلاب / جلنار: گلنار / جناح: گناه / جندی: گندی / جوراب: گورپا (گوراپ) // جوز: گوز (بِالْفَارِسِيَّةِ: گردو) / جوشن ← جوشن زره / جوهر: گوهر / جرباء: هوربان (هور: خور «خورشید») // خانه: خانه (بُيوتٌ في لُعبةِ الشطرنج) / حنّاق: کندگ / دجلة: تیگره (تند و تیز) // درویش: درویش / دستور: قانون / دبیاج: دیبا / دین: دین / رازیانج: رازیانه / رزق ← روچیک، روزیک «روزی» / روزنامه: روزنامه (بِالْفَارِسِيَّةِ: تقویم) / روزه: روزنه / رهنامج: رها نامه (دلیل للفسفات البحريّة) / زرکش ← زرکش (نَسَجَ القماش بِخِوِطٍ مِنَ الذَّهَبِ: تارهای زر به پارچه کشید) / زمان: زمان / زمهیر: بسیار سرد / زنبیل: (زن: امرأة + بال: يد = عَلَى يَدِ الْمَرْأَةِ / زنجار: زنگار / سادج: ساده «سذاجة: سادگی» / ساعة: سایه / سجیل: سنگ گل / سخط: سخت (الْعَصَبُ الْكَثِيرُ) / سراج: چراغ / سرادق: سراپرده / سرحس: سرحس / سرداب: سرداب (زیر زمین: بِنَاءٌ تَحْتَ الْأَرْضِ) / سَرمَد: سَرمَد (بی آغاز و پایان: ما لا أَوَّلَ لَهُ وَ لا آخِرَ) / سروال: شلوار / سگر: سگر / سکنجبین: سرکه انگبین / سلجم: سلجم / سنجاب: سنجاب / سوسن: سوسن / شاشة: صفحه تلویزیون ← شیشه / شیشه / شاهین (صقر): شاهین / شوندر: چغندر / شهدانج: شهدانه / شهد: عسل / شیء ← شی: چیز / صقق: دست زد ← چپک / صلیب ← چلیبا / صنج: چنگ، سنج / طازج: تازه / طست: تشت / عبقری ← آبکاری / عفریت ← آفرید / فوجار، بزکار ← پرگار / فُستق: پسته / فلفل: پلپل / فولاد: فولاد / فیروز ← فیروز / فیروزج: فیروزه / فیل: پیل / کاس: کاسه / کافور ← کاپور / کهرباء: کاه ربا / گنز: گنج / إجام: لگام / محراب: مهرباب / مسك ← مشک / میزاب ← ناودان «گمیز+آب» / نارنج ← نار رنگ / نسرین: نسرین / نقط: نفت / نمارق: بالش ها (جمع نرَمَك) / نمودج: فونه / ورد ← وزیر: ویچیر / هندسة: اندازه

در امتحانات و کنکور از بخش معرّبات فارسی هیچ سؤالی طرح نمی شود.



## واژگان به کار رفته در قرآن کریم

### ● ابریق

ابریق که در قرآن در حالت جمع به صورت اباریق به کار رفته است، به معنای آبریز، کوزه و آفتابه است و در یکی از آیه‌های نخستین قرآن (در سوره واقعه) در توصیف بهشت به کار رفته است.

آیه: باکواب و اباریق و کاس من معین (واقعه/ ۸ ۱)

### ● استبرق

در آیه‌های نخستین قرآن در توصیف بهشت این واژه نیز به کار گرفته شده است که معرب واژه استبرک پهلوی است و نام گیاهی است که از آن پارچه‌ای به نام دیبا می‌بافند. این گیاه کائوچوکی در سواحل خلیج فارس و دریای عمان و نقاط گرمسیر می‌روید.

آیه‌ها: یلبسون من سندس و استبرق متقابلین (دخان/۴۴). همچنین در کهف/۸؛ رحمن/۱۵؛ انسان/۷۶

واژه «سندس» نیز در این آیه فارسی است. ن.ک جلوتر

### ● برزخ

در آیات الرحمن/۲۰ و فرقان/۲۵ به معنای فاصل و حایل و مانع بین دو چیز به کار رفته ولی در آیه‌ی مومنون/۱۰۰ در مباحث آخرت شناسی به کار رفته است. برزخ از واژه‌ی عربی "فرسخ" که همان فرسنگ و پرسنگ فارسی است که سپس به عربی راه یافته و برزخ شده است.

آیه‌ها: علی‌ا عمل صالحا فیما ترکت کلا انهما کلمه هو قایلها ومن ورايهم برزخ الی یوم یبعثون (مومنون/۱۰۰) همچنین در فرقان/ ۵ ۲ و الرحمن/ ۲

### ● برهان

در همه‌ی موردها به جز در یوسف/۲۴ و قصص/۳۲، این واژه برای اشاره به ملاک درستی یک دین به کار رفته است. در دو مورد دیگر که یکی در داستان یوسف و دیگری در داستان موسی به کار رفته، این واژه به مدرکی اشاره دارد که از جانب خدا برای اثبات وجود خویش فرستاده شده است. این واژه از پُروهان فارسی و به معنای بسیار آشکار است.

آیه‌ها: یا ایها الناس قد جاءکم برهان من ربکم وانزلنا الیکم نورا مبینا (نساء/۱۷۴) همچنین در یوسف/۲۴؛ مومنون/۱۱۷؛ انبیاء/ ۴ ۲؛ قصص/ ۳

### ● تنور

این واژه در زبان‌های آرامی و اکدی و همچنین در فارسی اوستایی به کار رفته است. پهلوی این واژه tanur و به معنی جای پختن نان در خانه یا در دکان نانواپی است.

آیه‌ها: حتی اذا جاء امرنا وفار التنور (هود/ ۱۱) همچنین در مومنون/ ۷ ۲

### ● جزیه

جزیه در آیه‌ی توبه/۲۹ در قالب یک واژه حقوقی اشاره به هزینه‌ای دارد که از اهل ذمه (غیرمسلمانانی که مورد حمایت حکومت اسلامی بودند) دریافت می‌گردد این واژه در اصل سریانی و به معنای مالیات و سرانه بوده است و به شکل کزیت نخست به فارسی و سپس به عربی وارد شده است.

آیه ها: قاتلوا الذین لا یؤمنون بالله ولا بالیوم الآخر ولا یحرمون ما حرم الله و رسوله و لا یدینون دین الحق من الذین اوتوا الكتاب حتی یعطوا الجزیه عن ید و هم صاغرون) توبه/ ۹ (۲)

● جناح

این کلمه در مدینه و در آخرین آیات قرآن بسیار به کار گرفته شده است و بیش تر با عبارت «لا جناح علی» به کار رفته و به عنوان یک واژه حقوقی در قانون گذاری دینی به کار برده شده است. این واژه معرب واژه فارسی گناه است و از زبان پهلوی وارد عربی شده است. این واژه در شعرهای فارسی پیش از اسلام دیده می شود و احتمالاً پیش از اسلام به طور مستقیم از فارسی وارد عربی شده است زیرا در سریانی چون این واژه ای دیده می شود.

آیه ها: نساء ۲۴۳؛ احزاب ۵؛ اسراء ۲۴؛ نور ۲۹؛ ممتحنه ۱۰؛ نور ۵۸، ۶۱؛ احزاب ۵۵؛ ما ئده ۳؛ نساء ۱۰۱- ۱۰۲؛ بقره ۵۸، ۹۸، ۱۲۹، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۴۰، ۲۸۲؛ طه ۲۲؛ قصص ۳۲؛ حجر ۸؛ شعراء ۱۵؛ انعام ۳۸؛

● درهم

این واژه تنها به صورت جمع «دراهم» و در داستان یوسف در قرآن به کار گرفته شده است. برخی از زبان شناسان آن را معرب واژه داریک (نام سکه طلائی به کار گرفته شده در امپراتوری ایران) دانسته اند. در فارسی پهلوی *drahm* گرفته شده از یونانی دراختم) به معنای سکه نقره ای یا به طور کلی پول در عهد ساسانیان به کار رفته است که خاستگاه اصلی واژه درم و درهم است.

آیه ها: و شروه بثمان بخص دراهم معدوده وکانوا فیه من الزاهدین (یوسف/ ۲)

● دین

در قرآن واژه های دین (بدهی)، مدین (بدهکار) و همچنین فعل تداین (بدهکار یکدیگر شدن) به کار رفته است که مشتقات بعدی همین واژه است. منابع عربی آن را از واژه دان (انجام دادن کاری از روی عادت) دانسته اند؛ اما خود واژه دان از واژه دین مشتق شده است (همچون واژه های مدینه و دیان) اگر چه برخی از منابع عرب زبان نیز برای این واژه هیچ ریشه ای ذکر نکرده و تنها آن را در واژگان غیر عربی فهرست کرده اند.

این واژه به معنای ملت و دین از پهلوی وام گرفته شده است. در پهلوی واژه *den* به معنای مذهب وجود دارد که واژه های *denak* به معنای قانون مذهبی، *ham-den* به معنای هم دین و *denon* به معنای مذهبی و مومن واقعی از آن شکل گرفته است. واژه پهلوی *den* نیز خود از یک واژه اوستایی شکل یافته است که این واژه اوستایی نیز احتمالاً از یک واژه ایلامی مشتق شده است. در هر حال همین واژه خاستگاه اصلی واژه دین در فارسی امروزی است.

آیه ها: این واژه بارها در قرآن به کار گرفته شده است.

● رزق

این واژه در قرآن بارها برای اشاره به بخشش و روزی الهی و به عنوان یک واژه دینی به کار گرفته شده است. به جز اسم رزق، به صورت فعل رَزَقَ و همچنین به صورت رازق (کسی که می بخشد) و الرزاق (بخشنده) نیز در قرآن به کار گرفته شده است. این واژه معرب روزی و در اصل از واژه پهلوی روچیک به معنای نان و غذای روزانه است. در فارسی امروزی نیز واژ روزی به کار می رود. این واژه فارسی از راه سریانی وارد زبان عربی شده است و در دوره ی اسلامی دوباره به شکل رزق به فارسی وارد شده است. و در شعرهای قدیمی بسیار به کار رفته است.

آیه ها: این واژه بارها در قرآن به کار گرفته شده است.

● روضه

در قرآن در دو آیه به معنای بوستان و گلستان با شکوه و گران بها به کار رفته است. هر دو آیه به اواخر دوره ی مکی باز می گردد. این واژه احتمالاً به صورت اسم به عربی وارد شده است و سپس فعل رَوَّضَ (به باغ پناه بردن)، راوض (زمینی را از



سبزه پوشاندن) و اُروض (فراوان در باغ در آمدن) از آن مشتق شده است. از آن جا که برخی از این کلمات در شعرهای نخستین به کار رفته است، این واژه باید از اولین واژه‌هایی باشد که از فارسی وام گرفته شده است. این واژه در اصل از واژهٔ ایرانی *rud* به معنای "بزرگ شدن" وارد عربی شده است. واژهٔ رود در اوستایی به معنای جریان داشتن است که در سانسکریت به شکل واژهٔ *roadah* به معنای رودخانه و *raoda* به معنای بزرگ شدن درآمده است. این واژه در فارسی امروزی نیز به صورت رود همچنان به کار می‌رود. پهلوی بودن این واژه نشان می‌دهد که آب، یکی از نشانه‌های اصلی روضه بوده است و عرب‌ها این واژهٔ پهلوی را در منطقه ی بین‌النهرین فرا گرفته و آن را برای هر زمین پر آب و درختی (باغ) به کار بسته‌اند.

آیه‌ها: فاما الذین آمنوا وعملوا الصالحات فهم فی روضه یحبرون (روم ۱۵) (همچنین شوری ۲۲)

● زبانیه

زبانیه در یکی از نخستین سوره‌های مکی و به معنای آتشبان جهنم به کار رفته است. گفته می‌شود که اینان قدرتمند و احتمالاً جزو فرشتگان هستند و نام آن‌ها از زبن مشتق شده است که خود از واژهٔ پهلوی *zuban* درست شده است.

آیه‌ها: سندع الزبانیه (علق) / ۸ (۱)

● زرابی

این واژه یک بار در قرآن و به معنای فرش گرانبها و در توصیف بهشت به کار رفته است. این واژه در ادبیات نخستین چند بار به کار رفته است و آن را به معنای فرش گرانبها و از واژهٔ فارسی زیرپا دانسته‌اند. اگر چه بیشتر به نظر می‌رسد که این واژه با واژهٔ پهلوی *zarren* زَرین، تلاپی ارتباط داشته باشد.

آیه‌ها: و زرابی مِبْثُوثَه (غاشیه) / ۶ (۱)

● زنجبیل

این واژه تنها یک بار در توصیف خوردنی‌های بهشت به کار رفته است. در فارسی امروز به صورت شنکبیل به کار می‌رود که خاستگاه اصلی آن واژه ی پهلوی *sangipel* است که پس از رفتن به زبان عربی دوباره از عربی به شکل زنجبیل به فارسی راه یافته است.

آیه‌ها: ویسقون فیها کاسا کان مزاجها زنجبیل (انسان ۷)

برداشت از: سایت مجله شبانه باشگاه خبرنگاران  
منبع: کتاب واژه‌های دخیل در قرآن، آرتور جفری

برگرد به فهرست